به نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین

شکّر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود



فصلنامۀ فرهنگ و زبان و ادب فارسی

شمارۀ ٦٦-٦٥، پاییز- زمستان ۱۳۹۳ هـ ش

ویژه‌نامۀ زبان و ادب فارسی در بنگاله

تهیّه و انتشار *قند پارسی* کوششی است به‌قصد ارائۀ آرای استادان و پژوهشگران هند و ایران و دیگر پارسی‌زبانان در معرّفی و نقد آثار نگاشته شده به‌زبان فاخر فارسی از گذشته تاکنون و شرح احوال ادیبان و فرهیختگان و دیگر پدیدآورندگان این آثار، به‌ویژه در هند.

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

دهلی‌نو



فصلنامهٔ فرهنگ و زبان و ادب فارسی

شمارهٔ ٦٦-٦٥، پاییز- زمستان ۱۳۹۳ هـ ش

شاپا: ۰۹۶۹-۲۳۴۹

ویژه‌نامهٔ زبان و ادب فارسی در بنگاله

....

صاحب امتیاز

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ دهلی‌نو

مدیر مسئول و سردبیر: علی فولادی

ویراستار: خان محمد صادق جونپوری

مشاوران علمی این شماره

پروفسور شریف حسین قاسمی، پروفسور چندر شیکهر، پروفسور سیّد حسن عبّاس



خوشنویسی عنوان : کاوهٔ اخوین

طرّاحی جلد : مجید احمدی، عایشه فوزیه

حروفچینی و صفحه‌آرایی : علی رضا خان

چاپ و صحّافی : الفا آرت، نوئیدا، یو.پی.



نشانی : شمارهٔ ۱۸، تیلک مارگ، دهلی‌نو ۱۱۰۰۰۱

خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران

تلفن : ٤-۲۳۳۸۳۲۳۲، دورنگار : ۲۳۳۸۷٥٤۷

ichdelhi@gmail.com

http://newdelhi.icro.ir

فهرست مطالب

دیباچه

با شماره‌ای جدید از فصلنامه قند پارسی در خدمت ادب دوستان هستیم. شبه قاره هند قرن‌ها پذیرای زبان و ادب فارسی و مهد پرورش ادیبان و شاعران فارسی بوده ولی متاسفانه تاریخ ادبیات فارسی در شبه قاره هند چنان که باید و شاید مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته است و وضعیت زبان و ادب فارسی و احوال و آثار شاعران و ادیبان این زبان نیازمند بررسی و تدقیق بیشتر است. ویژه‌نامه‌های «حزین لاهیجی و بنارس»، «کشمیر و میر سید علی همدانی» و «ادبیات فارسی در دکن» با همین هدف از سوی مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران چاپ و منتشر شده است.

در همین راستا و در کوششی جدید، این شماره از فصلنامه قند پارسی به زبان و ادبیات فارسی در بنگاله اختصاص داده شده است. بنگاله شرقی‌ترین پناه‌گاه و مامن زبان و ادب فارسی در شبه‌قارّه است. این مجموعه شامل یک مقاله از دکتر آر.ام. چوپرا و پانزده مقاله از دکتر محمد امین عامر است. در مقاله اول به طور مختصر به تاریخچه زبان فارسی در سرزمین بنگاله و در مقالات دکتر محمد امین عامر به زندگی و آثار ادیبان و شاعرانی چون نوّاب قلی خان، احمد علی اصفهانی، عبیدی سهروردی، فتح علی ویسی، عبدالغفور نسّاخ، عبدالرؤف وحید، سید محمود آزاد، رضا علی وحشت، دکتر محمد اسحاق، پروفسور هیرالال چوپرا، پروفسور مجیب‌الرحمن، عطا کریم برق، پروفسور صابر خان، مولانا معصومی و پروفسور محمد امین پرداخته شده که همگی از پیشکسوتان و مروجان زبان و ادب فارسی در بنگاله و شاعر و صاحب دیوان هستند.

دکتر «محمّد امین عامر» فرزند «محمّد ابراهیم»، در سال ۱۹۵۰م، در شهر «هوره» در ایالت «بنگال غربی» متولّد شد. در سال ۱۹۷۹م، مدرک لیسانس و در سال ۱۹۸۳ و

۱۹۸۶م مدرک فوق لیسانس در رشته‌های زبان و ادبیات فارسی و اردو دریافت نمود. وی در سال ۱۹۹۶م، با ارایه رساله‌ی «عاقل خان رازی: مورّخ و شاعر» به راهنمایی دکتر «ام. فیروز» موفّق به اخذ مدرک دکتری در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی شد. وی در زمان تحصیل از محضر اساتیدی همچون مرحوم دکتر «هاشم آفاقی»، مرحوم پروفسور «مجیب‌الرحمن»، مرحوم پروفسور «محمّد امین»، پروفسور «عبدالسّبحان» و دیگر بزرگان ادب فارسی کسب فیض نمود. وی علاوه بر عضویت فعال در «انجمن آسیایی» کلکته، «انجمن ایران» کلکته و «انجمن استادان زبان فارسی»، سال‌ها در گروه فارسی دانشگاه کلکته و دانشکدهٔ مولانا آزاد کلکته به تدریس و آموزش زبان و ادب فارسی به دانشجویان پرداخت.

مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در دهلی‌نو، به منظور نگهداشت میراث ادبی مشترک دو کشور ایران و هند و در راستای سیاست‌های حمایتی خود از آثار و پژوهش‌های محقّقین زبان فارسی و همچنین به منظور ارج نهادن به تلاش اندیشمندان هندی، اقدام به چاپ این ویژه‌نامه نموده است.

علی فولادی
رایزن فرهنگی و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی
دهلی‌نو

فارسی در بنگاله

دکتر آر.ام. چوپرا[♦]

مترجم: **خان محمد صادق جونپوری**[*]

سلسله حکومتی مسلمانان در منطقه بنگاله از قرن سیزدهم آغاز می‌شود. سلاطین و استانداران مسلمان با تسخیر «لکهنوتی» (پایتخت نظامی بنگاله) توسط اختیارالدّین بختیار خلجی (فرماندهی نظام قطب‌الدّین ایبک) در سال ۱۲۰۴م شروع به کار کردند. سلسله سلاطین بنگاله با توسعه امپراتوری مغول در سال ۱۵۷۶م به پایان رسید. البته در زمان سلاطین بنگاله، عربی به عنوان یک زبان مذهبی و فارسی از حیث نماد فرهنگی مطرح شد.

در زمان این سلاطین، سرزمین بنگاله، شاهد محققان، تاجران، حکام و رزمندگانی بود که زبان شان فارسی بود و این روند در زمان شهنشاهی مغول نیز توسعه و گسترش یافت و از سال ۱۵۷۶–۱۸۵۷ م تعداد قابل توجهی از محققان، حکام و شاعران زبان فارسی ظهور کردند که اسامی شان با تاریخ و ادبیات فارسی و این منطقه گره خورده است.

♦ دکتر روبندرا موهن چوپرا فرزند دکتر هیرا لال چوپرا، نویسنده و شاعر فارسی زبان، در سال ۱۹۳٤ میلادی در حافظ‌آباد، پنجاب به دنیا آمد. وی مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشتهٔ تاریخ و فرهنگ اسلامی در سال ۱۹۵۶ م. از دانشگاه کلکته دریافت کرد. وی برای چهار دوره (۲۰۰۲–۲۰۰۳، ۲۰۰۳–۲۰۰۴، ۲۰۰۸–۲۰۰۹، ۲۰۰۹–۲۰۱۰) رئیس ایران سوسایتی، کلکته بود. چندین کتاب از وی به زبان انگلیسی به چاپ رسیده است: «میراث پنجاب»، «پنجاب و بنگال»، «مذهب سیک»، «روابط فرهنگی هند و ایران»، «تعالیم و فلسفهٔ رومی»، «هندوازم در زمان حال»، «زنان شاعر فارسی زبان» و «آغاز، گسترش و زوال ادبیات فارسی در هند».

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه دهلی.

فارسی تا ۶ قرن کامل، زبان رسمی بنگاله بوده است و زبان بنگالی نیز به شدت تحت تاثیر آن قرار گرفت و واژگان و اصطلاحات زیادی از زبان فارسی باعث غنی سازی آن شد.

صوفیا و عرفای متعددی از ایران به بنگاله آمدند و به نشر و گسترش آموزه‌های اسلامی و همچنین زبان و ادبیات فارسی در این منطقه پرداختند. ادبیات عرفانی ایران اعم از اسلامی و غیر اسلامی با استقبال گرم این منطقه روبرو شد در عین حال اشعار متصوفانه فارسی به عنوان مهم ترین و موثرترین ابزار بیان تجارب، اندیشه و نمادهای عرفانی مطرح گردید.

از آنجایی که فارسی زبان رسمی بنگاله اعلام شده بود، تعداد چشمگیری از هندوان هم به قصد شغلی و یا بعضا برای ایجاد روابط با سلاطین و استانداران این منطقه، به یادگیری فارسی پرداختند و این روند تا میانه قرن نوزدهم ادامه داشت. محورهای زیر را می‌توان در زمان سلاطین بنگاله دنبال کرد:

- اثرات ایرانیان بر سلاطین بنگاله
- تصوف و فارسی در بنگاله
- کتیبه‌های فارسی در زمان سلاطین بنگاله
- تاثیر گزاری فارسی بر زبان و ادبیات بنگاله
- منابع اوّلیه تاریخ بنگاله در تاریخ نویسی فارسی

اثرات ایرانیان بر سلاطین بنگاله

سلاطین بنگاله رسم و رواج دربارهای خود به ویژه در شهرهای پایتخت گور و پاندوا را بر اساس دربار شاهی ایرانی ترتیب دادند و سلسله مراتب بوروکراسی را به روی کار آوردند و دین اسلام را به عنوان یک دین تحت حمایت دولت ترویج کردند[۱].

طبق نقل یکی از سفرای امپراطور یونگل (۱۴۰۲–۱۴۲۴) که در اوایل قرن پانزدهم از دربار یکی از این سلاطین بازدید کرده است، دربار دارای ویژگی‌های دربار ایران در

۱. دایرةالمعارف ایرانیکا، عناصر فارسی مسلمان در تاریخ بنگال، ریچارد ام. ایتن

دوره میانه مانند پر طاوس، چتر، تاج منبت کاری شده با سنگ‌های قیمتی و نمایش سخاوتمندانه طلا و جواهرات بوده است.

ارتش سلاطین بنگاله بیشتر تحت کنترل مسلمانان خارجی به ویژه مهاجران فارسی زبان از ایران و آسیای مرکزی قرار داشت. ارتباط بنگاله با ایران در قرن سیزدهم و چهاردهم در معماری اسلامی آن مشاهده می‌شود که برج چوتا پاندوا از قدیمی‌ترین آثار اسلامی باقی مانده در بنگاله است.

عهد شمس‌الدّین الیاس شاه (۱۳۴۵-۱۳۵۷) طلیعه مرحله جدید روابط ایران و بنگاله است. معماری اسلامی بنگاله و سکه‌های این دوره همخوانی بسیاری با ایران دارند. پادشاهان سلسله الیاس شاهی به راحتی با فرهنگ شاهی ایران قابل تطبیق هستند و نمونه آن را می‌توان در مسجد بزرگ آدینه که در سال ۱۳۷۵ م. در عهد سلطان سکندر شاه فرزند الیاس (۱۳۵۷-۱۳۸۹م.) مشاهده کرد.

سلطان غیاث‌الدّین اعظم شاه فرزند سلطان سکندر شاه (۱۳۸۹-۱۴۱۰م.) سعی کرد تا حافظ شیرازی را به دربار خود فرا خواند. اگرچه حافظ دعوت او را نپذیرفت ولی غزل مشهور خود را برای او فرستاد. این واقعه ایران محوری دربار بنگاله را نشان می‌دهد. زبان و ادب فارسی نیز از حمایت بی دریغ سلاطین بنگاله برخوردار شده بود.

تاثیر ایران بر بنگاله از زمان سلطان جلال‌الدّین محمد شاه (۱۴۱۵-۳۳) کم رنگ شد و طبقه حاکم فرهنگی را عرضه کردند که اثرات فرهنگ محلی بر آن غالب بود و فرهنگ ایرانی به طور موقت تحت شعاع قرار گرفت و طبق گفته ماهوا، یک سیاح مسلمان چینی که بین سال‌های ۱۴۲۵-۱۴۳۲ م. از بنگاله دیدن کرده است، اگرچه برخی از افراد دربار با زبان فارسی آشنا هستند اما زبان رسمی بنگالی بود[1].

این بومی گرایی بعد از فتح بنگاله توسط امپراطور اکبر در سال ۱۵۷۶ م. معکوس شد و برای اولین بار در عرض سیصد سال این منطقه با فرهنگ شمال هند متحد شد. اگرچه این روند مقداری طول کشید ولی در زمینه عرضه دوباره زبان و فرهنگ ایرانی

1. The house of Raja Ganesha of Bangal, by A. H. Dani, Journal of the Asiatic Society of Bengal, 1952, pp 121-70.

در بنگاله اهمیت زیادی داشت.

دومین انعکاس تمدن ایرانی را می‌توان در معماری شاهی داکا، پایتخت ایالتی گورکانیان، به ویژه در قصرها و باغ‌های قلعه لال باغ مشاهده کرد. کشورگشایی‌های گورکانیان باعث ورود فرمانداران، سربازان، ادیبان و صوفیان به این منطقه شد که آنها خود را اشراف می‌خواندند. آنها اصالتاً از شمال هند، افغانستان و به ویژه ایران بودند. طبق یک اثر مورخ ۱۶۳۰ م. شهر داکا مملو از مردم مهاجر از کشمیر، مشهد، تهران، بدخشان، مازندران، و گیلان بود.[۱] از آن جایی که این اشراف اصالتا از خارج هند بودند لذا آنها از زبان‌های اسلامی مانند عربی و فارسی حمایت کردند. بیشتر این مهاجرین شیعه مذهب بودند. اگرچه این اشراف فرهنگ و روش زندگی خود را برتر از افراد بومی می‌دانستند اما در اواسط قرن هیجدهم آنها جذب فرهنگ بومی شدند و فرهنگ آنها با فرهنگ بنگاله آمیخته شد. وضعیت اشراف در بنگاله مترادف با نژاد خارجی و فرهنگ متعالی بود. این حالت تا پایان قرن هیجدهم به همین منوال بود. صفویان یکی از خانواده‌های مشهور ارمنی را که در حقیقت اجداد تاجران ارمنی بودند، برای سفارت به هند فرستادند.

ابوالحسن گلستانی، مورخ و نویسنده کتاب «مجمع‌التواریخ باده نادریه» از مشهورترین مهاجران به بنگاله است که در سال ۱۷۵۶ م. به این سرزمین وارد شده است[۲]. هجوم این مهاجران، نخبگان سیاسی را که بیشتر افغان بودند، از شهرهای مهم به بخشهای داخلی تر کشاند و آنها در آنجا خود را به عنوان خوش نشین منسجم کردند. اثرات ایرانی‌ها نیز از طریق نظام مالیات گورکانیان به بنگاله راه یافت. پیش از آن تمامی اطلاعات به زبان بنگالی ثبت می‌شد اما گورکانیان همراه خود نظام اداری کاملا فارسی به ارمغان آورندند. این امر باعث تشویق گماشتگان محلی به فراگیری این زبان شد. مسلمانان و هندوها هر دو، زبان فارسی را فراگرفتند تا شغل دولتی خود را

1. An account of the Celebrities of Bengal of the Early Years of Shah Jahan's Reign Given by Muhammad Sadiq, by A. Halim, Journal of the Pakistan Historical Society 1, 1953, pp 355-56.
2. History of Bengal-Muslim Period (1200-1757), by J. Sarkar, Patna, 1977, pp 224-419.

حفظ کنند. به این صورت زبان فارسی در بنگاله ابقا شد و مسلمانان و هندوان هر دو از آن حمایت کردند.

قرن ۱۸ میلادی قرن گسترش تصوف در بنگاله است و به ذخیرۀ ادبیات فارسی محلی نیز اضافه شد اگرچه این آثار از نوع متوسط بود. در آن زمان داستان‌های عاشقانه جامی مانند یوسف و زلیخا و خمسه نظامی به ادبیات فوکلور بنگاله وارد شد و عمیقاً تشبیهات ادبی و ذخیره واژگان فارسی و ارزش‌های صوفی در آن رواج پیدا کرد.

زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در حدود شش قرن اثر مهمی بر زندگی اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی مردم بنگاله گذاشت. به طور خلاصه می‌توان گفت که بنگاله تا اواسط قرن نوزدهم، شرقی ترین بخش جهان فارسی است. طبق گفته مورخ ریچارد ام. ایتن فرهنگی تهیه شده است که دارای ۵۱۸۶ واژه مستعمل عربی فارسی در زبان بنگالی است.

به گفته مورخ دیگر هلالی، بسیاری از این واژه‌ها و عبارات به صورتی در زبان بنگالی آمیخته شده‌اند که قابل شناسایی از لحاظ لغت شناسی و تلفظ نیستند[1].

تصوف و فارسی در بنگاله

شیخ جلال‌الدّین تبریزی (وفات: ۱۲۴۴ ه) اولین صوفی است که به بنگاله آمد و اثر قابل توجه‌ای از خود بر جای گذاشت. او از سلسله سهروردیه و شاگرد بهاءالحق ملتانی بود.[2] وی در سال ۱۲۳۵ ه در اوایل حکومت ترک‌ها در دیوتالا نزدیک پاندوا در شمال بنگاله ساکن و مشغول تبلیغ شد. وی در روستاهای مختلف مردم را به اسلام دعوت می‌کرد و از احترام همه مسلمانان و هندودان برخوردار بود. وی بعد از وفات در دیوتالا مدفون شد که بعدها به نام تبریزآباد مشهور شد.

قاضی رکن‌الدّین سمرقندی یکی دیگر از محققان ایرانی‌الاصل است که به دربار علی مردان خلجی (۱۲۱۰–۱۲۱۳) وارد و به عنوان قاضی لکهنوتی منصوب شد. قاضی

1. Perso-Arabic Elements in Bengali by G.M. Hilali, Dacca, 1967.

۲. برای اولین نام جلال‌الدّین تبریزی در سیرالعارفین آمده است که بین سالهای ۱۵۳۰ و ۱۵۳۶ تالیف شده است.

سمرقندی در لکهنوتی با یک یوگی هندو ملاقات کرد که از او تعالیم اسلام را فراگرفت و در عوض او علوم یوگا و زبان سانسکریت را از او فرا گرفت. قاضی رکن‌الدّین کتاب امریت کوند، اثر مشهور زبان سانسکریت در موضوع یوگا را با عنوان «حوض‌الحیات» به عربی و فارسی ترجمه کرد. وی به هر سه زبان مهارت داشت.

در اوایل دوره سلطنت در بنگاله تعدادی از صوفیان مشهور از حمایت دولتی برخوردار بودند. صوفیان سلسلهٔ چشتیه در آن میان نقش مهمی در ترکیب فرهنگی جامعه داشتند. حضرت اخی سراج عثمان (وفات: ۱۳۵۷)، خلیفهٔ حضرت نظام‌الدّین اولیا در بنگاله، شیخ آل الحق پاندوی (وفات: ۱۳۹۸)، و فرزند وی شیخ نور قطب عالم بر مردم بنگاله تاثیر زیادی گذاشتند. شیخ نور قطب عالم حجم قابل ملاحظه‌ای از ادبیات صوفی فارسی را به شکل رساله عرفانی و ملفوظات از خود به یادگار گذاشت. تعالیم ساده، عملی و معنوی آنها باعث مسلمان شدن بسیاری از مردم بومی به ویژه از طبقه پایین جامعه شد.

شیخ جلال‌الدّین یمنی از اهالی سلهت از افرادی است که سهم قابل ملاحظه در تشکیل فرهنگ مشترک بنگاله دارند. ابن بطوطه[1] که در سال ۱۳۴۴ از سلهت دیدن کرده است، تایید می‌کند که مسلمانان و غیر مسلمانان هر دو به ملاقات وی می‌رفتند و هدایایی به خدمت او تقدیم می‌کردند. این هدایا به دریشان و مسافران داده می‌شد. شخصی به نام شیخ علی (وفات: ۱۵۶۲)، فرزند یکی از پیروان شاه جلال، زندگی‌نامه شاه جلال را تهیه کرد. شاه جلال با ۳۱۳ تن از پیروان خود به سلهت آمد. دانشمندان و صوفیان ایرانی الاصل بسیاری در اوایل فتح بنگاله به این سرزمین آمدند و در میان مردم بومی سکنی گزیدند و باعث رواج زبان و ادب فارسی شدند. آنها تعملیات ساده و

---

۱. ابن بطوطه (وفات: ۱۳۷۷) شخصاً با شاه جلال در سال ۱۳۴۴ ملاقات کرد و سه روز با او بود.ابن بطوطه درباره وی می نویسد: این شیخ از شخصیت‌های برجسته و صوفیان بزرگ است. وی معجزاتی نیز دارد که همه از آن اطلاع دارند. وی مرد سالخورده ای است. ساکنان این کوهستان (سلهت) به دست وی مسلمان شده‌اند Ibne batuta, the Rehla of Ibne Batuta,translated by mahdi Husain, 1952, pp 238-39

عملی اسلام را به صورتی تبلیغ می‌کردند که بسیاری از هندوان به دین اسلام گرویدند و از آن جایی که زبان آنها فارسی بود لذا تازه مسلمانان نیز این زبان را فرا گرفتند.

آثار فارسی در دورهٔ سلطنت در بنگاله

بنگاله شرقی ترین پناه‌گاه زبان و ادب فارسی در شبه قاره است. مسلمانان تُرک بعد از فتح بنگاله در قرن سیزدهم، زبان فارسی را به عنوان زبان درباری معرفی کردند. در قرون ۱۳ و ۱۴ تعداد زیادی از دانشمندان و هنرمندان مسلمان از بنگاله دیدن کردند و در این سرزمین ساکن شدند و زبان عربی و فارسی را در شهرهای لکهنوتی، غور، پاندوا و سانارگان گسترش دادند.

اولین اثر فارسی در بنگاله ترجمه کتاب «امرت کوند» (در موضوع یوگا به زبان سانسکریت) است که توسط قاضی رکن‌الدّین سمرقندی و به نام «حوض‌الحیات» انجام گرفت. این کتاب ده باب و ۵۰ اسلوک دارد.

در زمان ناصرالدّین محمود بوگرا (۱۲۸۳–۸۹) فرزند سلطان بلبن اولین نایب‌السلطنه و سلطان بنگال، نویسندگان بسیاری همچون شمس‌الدّین مدبر، دبیر خاص و قاضی اسیر از دهلی به بنگاله آمدند و به نظم و نثر فارسی آثاری از خود به یادگار گذاشتند. شیخ شرف‌الدّین ابوطوامه در بخاری (وفات ۱۳۰۰) معلم و پدر زن صوفی مشهور بیهار شیخ شرف‌الدّین یحیی منیری، بین سال‌های ۱۲۸۲ و ۱۲۸۷ به شهر سونارگان آمد و کتاب مقامات را در رشته تصوف تالیف کرد که در زمان حیات وی بسیار مشهور شد. شهر سونارگان به دلیل کثرت محدثان و علمای حدیث مشهور بود. حتی شواهدی دال بر تالیف تفسیر فارسی سوره اخلاص از میر ابومعالی وجود دارد. در زمان حکومت رکن‌الدّین کیکوس (۱۲۰۹–۱۲۹۹) فرزند نصیرالدّین بوگرا خان، کتابی در فقه به نام نامه حق توسط مؤلفی نامعلوم تالیف شد.[1] این اثر در ده جلد و شامل ۱۸۰ شعر است. این کتاب به شیخ شرف‌الدّین ابوطوامه نسبت داده شده ولی ظاهرا توسط یکی از شاگردان وی بر اساس ملفوظات او نوشته شده است.

1. Banglapaedia-persian

در زمان غیاث‌الدّین اعظم شاه (۱۲۸۹–۱۴۱۰) که خود در شعر فارسی مهارت داشت، شهر سونارگان به صورت یک مرکز مهم ادبیات فارسی درآمد و بسیاری از نویسندگان فارسی و فقیهان و افراد دانشمند دیگر به دربار راه یافتند.این عهد را می‌توان عهد طلایی ادبیات فارسی در بنگاله نامید[1]. در همین دوران از حافظ شیرازی دعوت به عمل آمد تا به بنگاله بیاید ولی وی غزل مشهور خود را برای سلطان فرستاد. در زمان همین سلطان، شاه محمد ساغر، یک شاعر بنگالی، اثر مشهور خود یوسف و زلیخا را نوشت. سلطان احترام خاصی برای علما و صوفیه قایل بود.

سلطان جلال‌الدّین محمد شاه (۱۴۱۵–۱۴۳۳) نیز از حامیان دین و ادب بود. در دربار رکن‌الدّین باربک شاه (۱۴۵۹–۱۴۷۴) علمای بزرگی همانند امیر زین‌الدّین هروی، امیر شهاب‌الدّین حکیم کرمانی حکیم و مؤلف فرهنگ امیر شهاب‌الدّین کرمانی، و شاعرانی چون منصور شیرازی، ملک یوسف بن حمید، سید جلال، سید محمد رکن و دیگران حضور داشتند[2].

«فرهنگ ابراهیمی» که شاید قدیمی‌ترین فرهنگ فارسی در شبه قاره است، در همین دوران توسط مولانا ابراهیم قوام فاروقی تالیف شد. این فرهنگ به مخدوم شرف‌الدّین یحیی منیری تقدیم شده است. این اثر قابل توجه نشانگر گسترش زبان فارسی در بنگاله است. آثار عربی و فارسی بسیاری در مراکز دیگر بنگاله مانند غور، پاندوا، درباری، رنگپور، سلهت و چیتاگنگ تالیف شدند. در زمان سلسله حسین شاهی به ویژه در دوران حکومت علاؤالدین حسین شاه (۱۴۹۳–۱۵۱۹) زبان فارسی و عربی در بنگاله گسترش یافت. در همین دوران محمد بودایی مشهور به سید میر علوی کتابی درباره تیراندازی به نام «هدایةالرمی» نوشت. این کتاب ۲۷ فصل داشد.

سلاطین سلسله حسین شاهی (۱۴۹۴–۱۵۳۸) در بنگاله از حامیان زبان‌های فارسی و بنگالی بودند و هر دو این زبان‌ها در سایه توجهات آنها رشد و گسترش پیدا کرد. در

---

1. Bengal Under the Rule the Early Ilyas Shahi Dynasty by ABM Shamsuddin Ahmad, Dhaka, 1987.
2. Banglapaedia, op.cit.

زمان‌های قبلی نویسندگان بنگالی به بنگالی و نویسندگان فارسی به فارسی می‌نوشتند ولی در دوران حسین شاهی بسیاری از نویسندگان بنگالی در نوشته‌های بنگالی خود به ویژه نوشته‌های مذهبی از واژه‌های فارسی استفاده کردند. به این صورت صنفی در ادبیات بنگالی به وجود آمد که امروزه به نام ادبیات دو زبانه معروف است. در این نوع نوشته با وجودی که اثر به زبان بنگالی است اما تعداد زیادی از واژه‌های فارسی در آن به کار رفته است. این نوع نوشتار در قرون شانزدهم و هفدهم در آثار دینی و غیر دینی رواج یافت. دوران سلطنت در بنگاله از سال ۱۲۰۴–۱۵۷۶ م. دوران گسترش و شکوفایی زبان و ادب فارسی در بنگاله است.

آثار فارسی در دوران گورکانیان (۱۵۷۶–۱۷۱۷ م.)

در زمان گورکانیان زبان فارسی زبان اندیشمندان و طبقه اشراف شد چرا که این زبان به صورت زبان اداری درآمده بود و علاوه بر مسلمانان، هندوان نیز برای دستیابی به مناصب دولتی این زبان را فرا می‌گرفتند. این کارمندان دولتی که با زبان فارسی آشنایی داشتند به عنوان منشی خوانده می‌شدند. این امر زبان و ادب بنگالی را نیز تحت تاثیر قرار داد. حاکمان گورکانی در بنگاله از حامیان زبان فارسی بودند و بسیاری از شاعران فارسی را در دربار خود پناه دادند. در زمان حکومت اکبر (۱۵۵۶–۱۶۰۶ م.) یک شاعر مهاجر ایرانی به نام میرزا جعفر بیگ قزوینی به بنگاله آمد و مثنوی شیرین و خسرو را به سبک جامی نوشت. میرزا ناتان، یکی از افسران ارتش در عهد جهانگیر (۱۶۰۶–۱۶۲۷ م.) بهارستان غیبی را در شرح حال سربازان شاعر آن زمان تالیف کرد.

شهاب‌الدّین تالش شاعر و مورخ دربار میرجمله حاکم بنگاله، به همراه ارباب خود به آسام رفت و تاریخ معتبر آسام را به نام «فتح عبریه» یا «تاریخ آسام» در سال ۱۶۶۳ م. تالیف کرد.

در زمان شاهجهان، محمد صادق به همراهی قاسم خان، حاکم بنگاله به این سرزمین سفر کرد و تاریخ و تذکره «صبح صادق» را در سال ۱۶۸۸ م. تالیف کرد. وی همچنین در خدمت شاهزاده شجاع نیز بود که در سال ۱۶۳۹ م. حاکم بنگاله شد. کتاب «صبح صادق» شامل زندگی‌نامه بسیاری از شاعران و نویسندگان فارسی زبان است که

در جهانگیرنگر (داکای امروزی) زندگی می‌کردند. در زمان حکومت شجاع، میر محمد معصوم «تاریخ شاه شجاع» را تالیف کرد.

در اوایل قرن هیجدهم مرشد قلی خان حکومت مستقلی در بنگاله تشکیل داد و پایتخت را به مرشدآباد منتقل کرد و تعداد زیادی نویسنده و شاعر فارسی را در آن جا تحت حمایت قرار داد. در همان زمان نواب نصرت جان از داکا تاریخی به زبان فارسی با عنوان «تاریخ نصرت جانی» تالیف کرد که از سوی ایسیاتیک سوسایتی در کلکته چاپ شده است.

فارسی در زبان انگلیسی‌ها

بعد از شکست نواب سراج‌الدوله در جنگ پلاسی و تشکیل حکومت انگلیسی‌ها، نیز زبان فارسی در بنگاله رواج داشت و آثار فارسی مهمی در این دوران نوشته شدند. مانند «شگرف‌نامه ولایت» (۱۷۵۶ م.) اثر میرزا اعتصام‌الدّین که سفرنامه مؤلف به اروپا به همراهی کپتان آرچیبلد سوینتن است. «سیرالمتاخرین» (۱۷۸۳ م.) اثر عالم حسین طباطبایی، سراج‌السلاطین (۱۷۸۷ م.) اثر غلام حسین سلیم و «تاریخ بنگاله» (۱۷۶۳ م.) اثر منشی سلیم الله.

آقا احمد علی (ت: ۱۷۸۳) از شهر داکا کتاب «مؤید برهان» و «شمشیر تیزتر» را تالیف کرد که دو فرهنگ لغت فارسی است. «رساله ترانه» و «هفت آسمان» نیز اثر همین نویسنده است. دیگر نویسندگان فارسی زبان داکا عبارتند از: خواجه عبدالرحیم صبا که «تاریخ کشمیریان داکا» را به نثر فارسی نوشت، مولوی عبدالغفور نساخ که «تذکرةالمعاصرین» را نوشت. از دیگران نویسندگان قرن نوزدهم در داکا می‌توان از عبدالمنیم ذوقی، منشی وارث علی ضیا، آقا محمد علی، کاظم‌الدّین صدیقی، مولانا فضل‌الکریم، شاه برهان‌الله و منشی جلال‌الدّین نام برد.

علاوه بر داکا شهرهای چیتاگونگ، سلهت، فریدپور، باریسل، میمن سینگ، پبنا و شهرهای دیگر نیز از مراکز فعال زبان و ادب بودند.

مطالعات فارسی در کلکته در اوایل قرن نوزدهم

مردم هندی در دوران حکومت گورکانیان از پیشگامان زبان و ادب فارسی در هند بودند اما از اواسط قرن نوزدهم مطالعات فارسی در کلکته محدود به مهاجران دوران مستعمره انگلیس شد. ایسیاتیک سوسایتی از پیشگامان مطالعات فارسی بود و در همان زمان مدرسه کلکته و مدیران اروپایی آن طبقه مهاجران را که بیشتر امور اداری را به عهده داشتند و نیز اندیشمندان بومی و اروپایی دیگر را تشویق کردند تا زبان فارسی را بیاموزند.

در قرن نوزدهم بسیاری از شاعران فارسی زبان در آسمان کلکته می‌درخشیدند مانند عبدالروف وحید (۱۸۲۸–۱۸۹۶ م.) که «تاریخ کلکته» را در سال ۱۸۹۱ م. نوشت. نور خان که یکی از منشیان فورت ویلیم کالج بود و یک مثنوی درباره کلکته در سال ۱۸۰۶ م. نوشت. عبدالغفور نساخ (۱۸۳۴–۱۸۸۹ م.)، عبیدی (۸۳۴–۱۸۸۵ م.)، سید محمد آزاد، منشی محمد خادم از بردوان، سید الطاف حسین فریاد و سید امیر علی (وزیرالسلطان). یکی از شاعران صوفی فارسی زبان که در سال ۱۸۸۶ در کلکته درگذشت سید فتح علی ویسی است که اشعار فارسی وی دارای مقامی ارجمند است.

میراث تیپو سلطان

بعد از سقوط سرینگاپتم در ماه می ۱۷۹۹ م. کتابخانه شاهی تیپو سلطان به دست انگلیسی‌ها افتاد. به مرور زمان کتابخانه شاهی تیپو سلطان که شامل هزاران کتاب و نسخه خطی عربی و فارسی بود به ایسیاتیک سوسایتی منتقل شد. به این صورت در کلکته ذخیره بزرگی از منابع فارسی به وجود آمد.

افراد خانواده تیپو سلطان توسط انگلیسی‌ها به کلکته آورده شدند و در همین جا ساکن شدند. سهم آنها در گسترش ادبی و فرهنگی کلکته به ویژه در معماری چند مسجد و بناهای دیگر قابل ملاحظه است.

مطالعات فارسی در کلکته در قرن بیستم

در اوایل قرن بیستم نیز در کلکته بسیاری از شاعران به زبان فارسی شعر می‌سرودند. شاعرانی همچون اسدالزمان خان گوهر (۱۸۷۲–۱۹۱۱ م.) که «دیوان» و «تحفه احوال»

او موجود است. عبدالعلی دری (۱۸۴۵-۱۹۱۴ م.) نویسنده «کلیات ارمغان احباب» که در سال ۱۸۸۶ م. منتشر شد، حفیظ‌الدّین احمد شهید (وفات: ۱۸۳۹ م.)، عبدالحمید حمید (وفات: ۱۹۲۶ م.). همه این شاعران پرورده مدرسه کلکته بودند.

کلکته از اواسط قرن نوزدهم میلادی تا اوایل قرن بیستم محل تجمع شاعران فارسی زبان از شمال، شمال غرب و شرق هند بود. شب‌های شعر به طور مرتب برگزار می‌شد. مدرسه کلکته و ایسیاتیک سوسایتی در ارتقای سطح ادبی این شاعران و ادیبان نقش مهمی داشته است. در نتیجه آثار زیادی به زبان فارسی در کلکته نوشته شد. این وضعیت تا اواسط قرن بیستم و تجزیه هند ادامه داشت. زبان فارسی بر اثر سیاستهای دولت مرکزی و محلی اثر خود را از دست داد.

زبان فارسی در دانشگاه کلکته

در قرن بیستم بسیاری از پژوهشگران مشهور زبان فارسی به دانشگاه کلکته وابسته بوده‌اند که اسامی تعدادی از آنها چنین است:

پروفسور محمد زبیر صدیقی (۱۸۹۴-۱۹۷۶ م.)

وی اولین استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه کلکته است.وی اهل سالارپور شهر پتنه ایالت بیهار بود و مدرک فوق لیسانس در ادبیات و حقوق را از دانشگاه پتنا و مدرک دکترای خود را از دانشگاه کمبریج و تحت راهنمایی پروفسور ای.جی. براون به دست آورد. کتاب وی «مطالعات افسانه‌های عربی و فارسی پزشکی» که عنوان رساله دکتری وی می‌باشد، از دانشگاه کلکته چاپ شده است.

دکتر محمد اسحاق (۱۸۹۸-۱۹۶۹ م.)

وی استادیار گروه عربی و فارسی دانشگاه کلکته بود. وی در زبان فارسی کلاسیک و مدرن، شعر و ادبیات مهارت داشت. وی مدرک دکترای خود را از دانشگاه لندن تحت عنوان «شعر فارسی مدرن» حاصل کرد. «سخنوری ایران در عصر حاضر» (دو جلد)، «شعر مدرن فارسی» و «چهار شاعره ایرانی» از آثار مشهور او هستند. وی مقالات بسیاری در موضوعات مختلف زبان و ادبیات فارسی نگاشته است. بزرگ‌ترین موفقیت

وی تاسیس ایران سوسایتی در سال ۱۹۴۴ م. در کلکته است. این موسسه مرکزی برای گسترش زبان و ادب فارسی در هند است و کتاب‌های زیادی را به چاپ رسانده است. مجله دو زبانه اندو ایرانیکا نیز هر چهار ماه یک بار از سوی همین مرکز منتشر می‌شود.

دکتر عطا کریم برق (۱۹۱۸-۱۹۹۹ م.)
وی مدرک دکترای خود را از دانشگاه تهران به دست آورد. وی از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۸۷ م. در دانشگاه کلکته به تدریس پرداخت. آثار وی عبارتند از: «اثرات زبان فارسی بر زبان و ادب بنگالی» (دو جلد)، «آموزش در ایران تحت تاثیر اسلام»، «جستجو در احوال و آثار صفی علی شاه»، آخرین اثر وی از ایران در سال ۱۹۷۱ م. منتشر شد.

دکتر هیرا لال چوپرا (۱۹۰۶-۱۹۹۴ م.)
وی بعد از دریافت مدرک فوق لیسانس از دانشگاه پنجاب، در دانشکده اس.دی. به تدریس پرداخت. وی بعد از تجزیه هند به کلکته آمد و در بخش تاریخ و فرهنگ اسلام به تدریس پرداخت. وی در زبان‌های فارسی، انگلیسی، هندی، پنجابی و اردو مهارت داشت. وی شاعر اردو فارسی بود و قصاید بسیاری درباره حضرت محمد(ص)، حضرت علی(ع)، امام حسین(ع) و شخصیت‌هایی از ایران سرود. وی با نوشتن شرح شریمد بهگوت گیتا مدرک فوق دکتری خود را از دانشگاه تهران بدست آورد. وی از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۸۵ م. در دانشگاه کلکته تدریس کرد.

اثرات زبان فارسی بر زبان و ادبیات بنگالی
از زمان سلطنت در بنگاله، زبان بنگالی در موضوعات و سبک تحت تاثیر زبان فارسی قرار گرفت. به تدریج واژه‌های زبان فارسی در زبان بنگالی وارد شد و شاعران و ادیبان بنگالی افکار ادبیات فارسی را در نوشته‌های خود به کار بردند. ادبیات صوفیه بنگالی شباهت زیادی به ادبیات فارسی دارد و وشنوا پادابلی به طرز غزل فارسی سروده شد. اثرات زبان فارسی در دوران گورکانیان را می‌توان در نوشته‌های هندوان و مسلمانان هر دو یافت. از آن جایی که زبان فارسی برای بیش از هفتصد سال زبان رسمی بنگاله بود، بسیاری از واژه‌های فارسی در زبان بنگالی از طریق ایرانیان و صوفیا وارد شد. در نتیجه

مدارک دولتی، اصطلاحات دیوانی و حتی زبان محلی بنگالی مملو از واژه‌ها و اصطلاحات فارسی شد. اثرات زبان فارسی بر زبان بنگالی را می‌توان از سه زاویه بررسی کرد:

۱. استفاده از واژه‌های فارسی در ادبیات بنگالی

حدود ۳۰۰۰–۸۰۰۰ واژه فارسی در زبان بنگالی وجود دارد. اخیراً فرهنگی تهیه شده که حدود ۵۱۸۶ واژه فارسی در زبان بنگالی را جمع آوری نموده است. بسیاری از مردم نمی‌دانند که آنها واژه‌های بیگانه را در زبان روزمره خود به کار می‌برند. بعد از فتح بنگاله توسط مسلمانان در سال ۱۲۰۴، برای حدود دو قرن ما کمتر به اثری بر می‌خوریم که توسط مسلمانان به زبان بنگالی نوشته شده باشد. آنها به زبان مادری خود فارسی و یا عربی می‌نوشتند. این واژه‌ها به تدریج به زبان محلی وارد شدند و نوشته‌های بنگالی را تحت تاثیر قرار دادند.

۲. ترجمه آثار شاعران فارسی به زبان بنگالی

حاکمان مسلمان بنگاله همواره از ترجمه آثار کلاسیک فارسی به بنگالی حمایت می‌کردند. بسیاری از نویسندگان مسلمان و حتی هندو آثار مذهبی و عاشقانه فارسی را به زبان بنگالی ترجمه کردند و به این صورت واژه‌ها و اصطلاحات فارسی در زبان بنگالی وارد شد. علاوه بر مثنوی‌های لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، یوسف و زلیخا، اشعار عمر خیام، مولانا روم، فردوسی، حافظ، سعدی و غیره نیز به بنگالی ترجمه شد.

۳. اثر نوشته‌های فارسی، مذهب و فلسفه بر آثار شاعران و نویسندگان بنگالی

صوفیانی که به بنگاله آمدند بیشتر ایرانی بودند و زبان آنها فارسی بود. آنها مسئول تبلیغ تعالیم اسلام لیبرال در منطقه بودند. در نتیجه در بنگاله، ایران همیشه نماد آزادی و افکار ترقی پسندانه بود و بسیاری از نویسندگان و شاعران بنگالی تحت تاثیر ادبیات فارسی، فلسفه و مذهب قرار گرفتند.

در قرن شانزدهم سید سلطان (۱۵۵۰–۱۶۴۸ م.) کتاب «گیان پرادیپ» (Gyanpradip)، «گیان چوتیشا» (Gyanchautisha) و «یوگ کلندر» (Yogkalandar) را نوشت. دو کتاب «گیان پرادیپ» و «گیان چوتیشا» دارای مطالب مشابهی هستند. در این دو اثر فلسفه تصوف، عرفان، از خود گذشتگی، دین، ذکر و الهیات به شکل سوال و جواب

مطرح شده است و توضیح می‌دهد که خالق شکلی ندارد و در قلب انسان‌ها جا دارد. آشنایی با قلب انسانی آشنایی با خداست.

کتاب «یوگ کلندر» شامل اعمال مذهبی و اعمال روحانی ایرانی و هندی است. به نظر نویسنده روح ابدی در جسم انسانی قرار دارد و با انجام اعمال عبادی روح انسانی با روح ابدی متحد می‌شود.

سید سلطان همچنین کتاب «نبی بانگشا» را نوشته و در آن زندگی پیغمبر اسلام(ص) و دستورالعمل‌های اسلام را توضیح داده است. این اثر به طرز «هری بانگشا» از اساطیر هندوی نوشته شده است. «شب معراج» و «وفات رسول» نیز از دیگر آثار مهم اوست.

محمد خان کتاب «مقتل حسین» و «قیامت‌نامه» را نوشت. همه این آثار نظریه مسلمانان درباره مبدا، ارتقا و ویرانی زمین و روز داوری درباره ارواح خوب و بد را توضیح می‌دهند. در قرن هفدهم حاجی محمد «سورت‌نامه» را نوشت که شامل دستورالعمل مراسم عبادی، امور دنیوی و یوگا و کیهان شناسی است. این اثر همچنین نشان می‌دهد که انسان چگونه می‌تواند با عمل به شریعت، طریقت، حقیقت و معرفت ثواب اخروی حاصل نماید. این مسایل با واژه‌های عربی و فارسی شرح داده شده‌اند.

سید آلل (۱۶۱۸–۱۶۹۸ م.) مشهورترین شاعر صوفی بنگاله است. وی اهل جلال‌پور در شهر فریدپور در بنگلادش است. وی فرزند حاکم مسلمان بنگاله بود و علاوه بر موسیقی در زبان‌های عربی، فارسی و سانسکریت نیز مهارت داشت. وی کتاب «لورچندرانی» یا «میانا ستی اثر» دولت قاضی را تکمیل کرد. دولت قاضی نظام اسلامی شاعری و اصطلاحات فارسی را در ادبیات بنگالی رایج کرد.

سید آلل به درخواست مگان تاکور، وزیر دربار سلطان سلیمان کتاب «پدماوتی» اثر ملک محمد جایسی را به بنگالی برگرداند. آلل اثر دیگری نیز نظم کرده که برگردان «سیف‌الملوک» فارسی است.

قرن هفدهم قرن آثار دو زبانه است و واژه‌های فارسی دیگر بیگانه محسوب نمی‌شوند. در قرن هجدهم علی رضا معروف به کانو فقیر کتاب «آگم» و «گیان ساغر» را نوشت که درباره تصوف است. موضوع «آگم» کیهان‌شناسی، چهار مرحله روحانی، روان‌شناسی و عقیده به خدا است. «گیان ساغر» نیز در همین موضوع است ولی مطالب

را مفصل‌تر بیان کرده است و تاکید می‌کند که از طریق فقر یا درویشی ما می‌توانیم به حقیقت برسیم.

سبک دو زبانه در آثار عاشقانه زبان بنگالی نیز به فراوانی دیده می‌شود. در قرن هیجدهم شاعرانی مانند غریب الله، سید حمزه، عارف، جناب علی، حبیب الله حسین و عزیزالدّین احمد نمونه‌ای از شاعران دو زبانه هستند. بسیاری از شاعران هندو نیز که در موضوع «نبی بنگاش» یا «جنگ‌نامه» کار کرده‌اند، از سبک دو زبانه استفاده کرده‌اند. اثر زبان فارسی را می‌توان در آثار نویسندگانی چون بارات چاندرا ریگونکر و غیره دید.

به تدریج استفاده از واژه‌های فارسی رو به افزایش نهاد و مسلمانان بنگالی افکار و نظریات فارسی را در نوشته‌های خود به کار بردند. ادبیات صوفی بنگالی نیز شباهت زیادی به ادبیات فارسی داشت. از طرف دیگر شاعران هندو بنگالی تحت تاثیر زبان سانسکریت بودند و نوشته‌های خود را تحت تاثیر آن می‌نوشتند. در قرن نوزدهم سبک دو زبانه که با ایده‌های نو نقش مهمی در گسترش ادبیات داشت، توسط متعصبان مذهبی متوقف شد و آنها شروع به نوشتن آثار خود به زبان بنگالی نمودند که مملو از واژه‌ها و اصطلاحات عربی و فارسی بود. حتی کتاب به سبک فارسی و عربی از راست شروع می‌شد. آنها این نوع ادبیات را ادبیات بنگالی اسلامی نامیدند. نهضت بنگالی اسلامی عکس‌العمل و جهاد قلمی علیه سادو باشای پندیت‌ها بود. این نهضت دوام چندانی نداشت و به زودی از بین رفت چرا که ادیبان و خوانندگان از آن استقبال نکردند. این نهضت کوتاه مدت اثرات مهمی در جذب واژه‌های عربی و فارسی در زبان بنگالی داشت.

در قرن نوزدهم راجا رام موهن رای، مصلح و فارسی‌دان مشهور، اولین هفته‌نامه فارسی زبان را به نام «مراةالاخبار» را در ۱۲ آوریل ۱۸۲۲ م. در کلکته منتشر کرد. این هفته‌نامه روزهای جمعه منتشر می‌شد و از ۱۲ آوریل ۱۸۲۲ تا ۴ آوریل ۱۸۲۳ م. منتشر شد و اولین نشریه فارسی زبان در هند است. راجا رام موهن کتابچه‌ای به نام «تحفةالموحدین» نوشت. او را می‌توان پدر روزنامه نگاری فارسی دانست. تمامی اندیشمندان قرن نوزدهم با زبان فارسی آشنایی داشتند.

در اواخر قرن بیستم نیز بسیاری از شاعران بنگالی تحت تاثیر زبان فارسی قرار داشتند که نام دو تن از شخصیت‌های مشهور ادبیات بنگالی میان آنها به چشم می‌خورد. رابیندرا نات تاگور که به نام شکسپیر ادبیات بنگالی مشهور است و در سال ۱۹۳۲ م. از ایران دیدن کرد و قاضی نذرالاسلام یک ملی گرا که نام شاعر شورشی را به خود اختصاص داد.تاگور از بچگی تحت تاثیر عرفان فارسی قرار داشت، به عرفان حافظ و سعدی علاقه فراوان داشت و در نوشته‌های خود به ویژه «پراشی» به این نکته اشاره کرده است. قاضی نذرالاسلام در زبان فارسی مهارت داشت و واژه‌های فارسی را با مهارت در نوشته‌های خود به کار می‌برد.

به این صورت ما می‌بینیم که زبان فارسی در طی قرون متوالی کمک بزرگی به غنی سازی زبان و ادب بنگالی انجام داده است.

بنگاله در منابع تاریخی فارسی

«تاج‌الماثر» اثر حسن نظامی اولین اثر ادبی فارسی در زمینه تاریخ هند است که سلسله‌های غوری و اوایل حکومت ترک‌ها (۱۱۹۲–۱۲۱۷ م.) را در بردارد. ضیاءالدین برنی (۱۲۸۵–۱۳۵۷ م.) از مورخان و متفکران به نام قرن سیزدهم تاکید می‌کند که خواجه صدر نظامی نویسنده «تاج‌الماثر» از نویسندگان معتبر است. نثر اثر مصنوعی و مزین و کاملاً به سبک فارسی است.

«فتح‌نامه» اطلاعات مفیدی درباره امور اداری دارد و همچنین مطالبی درباره دیدار اختیارالدّین محمد بختیار خلجی در بدایوان با قطب‌الدّین ایبک بعد از فتح بیهار و بنگاله بیان می‌کند و تاریخ این فتح را ۱۲۰۴ م. عنوان می‌کند.

«جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایت» اثر سدیدالدّین محمد عوفی در سال ۱۲۲۰ م. نوشته شد که منبع مهمی درباره وضعیت اجتماعی در اوایل قرن سیزدهم است. تااکنون اثر منهاج سراج تنها منبع اطلاعات بود ولی از اثر عوفی ما مطالبی درباره ظهور منطقه آزاد جغرافیایی سیاسی در شرق هند پیدا می‌کنیم . این اثر فصل جدیدی از تاریخ اجتماعی اقتصادی آن زمان را بیان می‌کند و به کارخانه‌ها و بیمارستان‌ها اشاره شده است. طبق نظر آی.اچ. صدیقی این اثر به اطلاعات موجود در «تاج‌الماثر» و

«طبقات ناصری» درباره تاسیس حکومت مسلمانان در هند و گسترش فرهنگ هند و مسلمان در مراحل اولیه اضافه می‌کند.

در اوایل حکومت مسلمانان در هند شاعران فارسی زبان بسیاری به دربار وابسته بودند که به شعر و شاعری پرداختند. سید سراج‌الدّین یکی از این شاعران است که به دربار التتمش (۱۲۱۰–۱۲۳۶ م.) وابسته بوده است. وی در سال ۱۲۵۴ م. در دهلی درگذشت. دیوان وی حاوی اطلاعاتی درباره ملک عزالدین طغرل طغری خان (۱۲۳۳–۱۲۴۵ م.) در لکهنوتی و محیط فرهنگی آن است

آثار امیر خسرو (۱۲۵۳–۱۳۲۵ م.) نیز از دو نظر دارای اهمیت است. اول او واقعات را صادقانه بیان می‌کند و دوم این که او دوبار از شرق هند دیدن کرده است. بار اول همراه سلطان غیاث‌الدّین بلبن (۱۲۶۶–۱۲۸۸ م.) در سال ۸۱–۱۲۸۰ و بار دوم همراه غیاث‌الدّین تغلق در سال ۱۳۲۴ م.

امیر خسرو در اثر خود «قران‌السعدین» داستان ملاقات سلطان دهلی و بنگاله در کنار رود سرجو در سال ۹۰–۱۲۸۸ م. بیان می‌کند. آثار دیگر وی به نام «خزاین‌الفتوح» و «اعجاز خسروی» در شناخت تاریخ اجتماعی و فرهنگی شرق هند مهم هستند.

«بساتین‌الانس» اثر تاج‌الملوک (۱۳۰۱–۱۳۵۱ م.) که در سال ۱۳۲۶ م. نوشته شد، اثر مهم دیگری در زمینه تاریخ اجتماعی و فرهنگی هند است. «تاج‌الملوک» از درباریان غیاث‌الدّین تغلق (۱۳۲۰–۱۳۲۵ م.) و دبیر خاص محمد بن تغلق (۱۳۲۵–۱۳۵۱ م.) بود. وی شاهد فتح مناطق بیهار و بنگاله توسط محمد بن اغلق و شکست غیاث‌الدّین بهادر شاه (۱۳۲۰–۱۳۲۸ م.) بود.

«فتوح‌السلاطین» (تالیف در سال ۱۳۴۸–۴۹ م.) اثر عصامی (متولد ۱۳۱۰ م.) که به نام «شاهنامه هندی» نیز شهرت دارد، منبع مهم دیگری در تاریخ هند است. عزالدین پدر بزرگ عصامی سپهسالار لشکر بلبن (۱۲۶۶–۸۸ م.) بود. این اثر اطلاعات مهمی درباره فتح تیرهت و لکهنوتی توسط سلطان محمد بن تغلق و وضعیت اجتماعی آن دوران می‌دهد.

آثار ضیاءالدین برنی که ندیم سلطان محمد بن تغلق بود نیز از نظر تاریخی مهم است. او سه کتاب به نام‌های «تاریخ فیروز شاهی» (تالیف ۱۳۵۸–۵۹ م.)، «فتاوای

جهانگیری» و «ثنای محمدی» تالیف کرده است. تاریخ فیروز شاهی منبع مهمی در تاریخ هند است و مورخان دیگر نیز از این کتاب استفاده کرده‌اند.

کتاب «تاریخ فیروز شاهی» اثر شمس سراج عفیف به تفصیل درباره دو هیئت اعزامی به لکهنوتی و جج‌نگر توسط سلطان فیروز شاه تغلق (۱۳۵۱–۱۳۸۹ م.) بیان می‌کند. دو اثر دیگر متعلق به قرن چهاردهم عبارتند از «فتوحات فیروز شاهی» اثر فیروز شاه تغلق و «سیرت فیروز شاهی» اثر مؤلفی نامعلوم. اثر اول درباره فتوحات سلطان فیروز شاه است که مطالبی نیز در مورد زندگی اجتماعی و فرهنگی آن دوران بیان می‌کند.

منابع مهم دیگر نیز وجود دارند که عبارتند از مکتوبات که توسط حاکمان مسلمان بنگاله نوشته شده‌اند، آصفیه، تذکره‌ها، «رحله» اثر ابن بطوطه و غیره. بسیاری از نسخ خطی در خانقاه‌ها و مدارس، مسجد و کتابخانه‌های مختلف وجود دارند که باید در مورد آنها تحقیق کرد.

منابع

1. The house of Raja Ganesha of Bangal, by A. H. Dani, Journal of the Asiatic Society of Bengal, 1952, pp 121-70.
2. An account of the Celebrities of Bengal of the Early Years of Shah Jahan's Reign Given by Muhammad Sadiq, by A. Halim, Journal of the Pakistan Historical Society 1, 1953, pp 355-56.
3. History of Bengal-Muslim Period (1200-1757), by J. Sarkar, Patna, 1977, pp 224-419.
4. Perso-Arabic Elements in Bengali by G.M. Hilali, Dacca, 1967.
5. Bengal Under the Rule the Early Ilyas Shahi Dynasty by ABM Shamsuddin Ahmad, Dhaka, 1987.

نواب مرشد قلی خان

نواب مرشد قلی خان که در تاریخ بنگاله به «قلی خان ثانی» شهرت دارد، یکی از دانشمندان برجستهٔ زبان اردو، فارسی و عربی به شمار می‌رود. وی در سرودن شعر فارسی مرتبه‌ای بلند داشت و به زبان اردو هم شعر می‌سرود ولی زبان فارسی را خیلی دوست داشت[۱]. نام اصلی او «مرشد قلی خان میرزا لطف‌الله» است و نام پدرش «حاجی شکرالله تبریزی» بود که از دیار ایران مهاجرت نموده وارد هند شد و در بندرگاه ایالت سورت وطن گزید[۲]. مرشد قلی خان به طوری که ماده تاریخ تولدش از این مصراع «به سپهر سعادت آمد ماه» برمی‌آید، به سال ۱۰۹۵ ﻫ/۱۶۹۳ م.، پا به عرصهٔ وجود گذاشت[۳]. وقتی که مرشد قلی خان به سن رشد و تعقل رسید، به خدمت آقا حبیب‌الله اصفهانی که دانشمند برجسته زبان عربی، فارسی و علوم بود، در آمد و به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت[٤]. چون مرشد قلی خان پدرش را از دست داد، به خاطر کسب معاش روی به بنگاله نهاد و به دربار شجاع‌الدوله، ناظم بنگاله رسید[٥]. قلی خان در امور سلطنت، جوهر قابلیت و استعداد فوق‌العاده‌ای داشت. شجاع‌الدوله استعداد او را دریافت؛ ابتدا دخترش را به ازدواج او درآورد و او را داماد خود ساخت[٦] و بعد وی را به منصب نظامت مرشدآباد سرفراز فرمود[۷]. همین طور بخت به او یاری کرد و قلی خان رفته رفته

---

۱. سید محمد رضا علی خان، *مرشدآباد کا ایک قدیم مرکز*، ص ۱٤٤.
۲. میر غلام علی آزاد بلگرامی، مآثرالکرام، ص ۲۲۱–۲۲۲.
۳. همان.
٤. نواب صدیق حسن خان، تذکرهٔ شمع انجمن، ص ٤٤٤–٤٤٥.
٥. مآثرالکرام، ص ۲۲۱–۲۲۲.
٦. همان.
۷. *مرشدآباد کا ایک قدیم مرکز*، ص ۱٤٤.

در زندگانی خویش به مناصب عالی ترقی و پیشرفت رسید. چون شجاع‌الدوله در سال ۱۷۲۷ م[۱] به سمت استانداری بنگاله برگزیده شد[۲]، وی قلی خان را با القاب «قلی خان» و «رستم جنگ» خواند[۳]. ستارهٔ قلی خان همیشه درخشان و تابان بود و این ستاره به قدری درخشید که وی استاندار ایالت «اریسا» شد[٤] و سال‌ها در آنجا فرمانروایی کرد[٥]. چون شجاع‌الدوله به تاریخ ۱۳ مارس سال ۱۷۳۹ م[٦] وفات یافت، «سرفراز خان مهابت جنگ» بر تخت شجاع‌الدوله تسلّط یافت[۷]. پس از قتل نواب سرفراز خان در سال ۱۷۴۰ م.، «رستم جنگ» یعنی قلی خان با «علی وردی خان» که از طرف سرفراز خان نایب حکومت بود، محاربه کرد[۸]؛ ولی امرا و رؤسای دربار قلی خان به او نیرنگ زدند و وی در جنگ شکست خورد[۹]. سپس عزیمت کرده روی به سوی دکن نمود و در حیدرآباد به دربار «نوّاب آصف علی جاه» پناه برد[۱۰]. قلی خان به سبب استعداد و مهارت علمی و نیز لیاقت و قابلیت در سرودن شعر از خواص نواب آصف علی گردید. فرمانروای دکن به قلی خان نظر عنایت کرد و در اعزاز و گرامیداشت او کوشید[۱۱]. قلی خان مدّتی با شأن و شکوه در قصر نوابی بسر برده و بالاخره در سال ۱۱۶۴ ه/۱۷۵۰ م. زندگانی را بدرود گفت[۱۲].

چنانکه ذکر شد، قلی خان در زبان فارسی شاعری برجسته بود و به «مخمور» و «سرشار» هر دو تخلّص می‌کرد[۱۳]. درباره دیوانش هیچ اطّلاعاتی در دست نیست جز نقل

---

۱. سید محمد رضا علی خان، مرشدآباد اور ناظمان بنگاله، ص ٤٤.
۲. **بہار شعرا کا ایک قدیم مرکز**، ص ١٤٤.
۳. مأثرالکرام، ص ۲۲۲؛ **بہار شعرا کا ایک قدیم مرکز**، ص ١٤٤.
٤. یوسف علی خان، ضمیمه تذکره یوسفی (حدیقةالصفا)، ص ۲۰
٥. تذکرهٔ شمع انجمن، ص ٤٤٤–٤٤٥؛ بنگال کا اردو ادب، ص ۳۲۹.
٦. مرشدآباد اور ناظمان بنگاله، ص ٤٨.
۷. ضمیمهٔ تذکره یوسفی، ص ۲۰.
۸. **بہار شعرا کا ایک قدیم مرکز**، ص ١٤٤.
۹. مأثرالکرام، ص ۲۲۲.
۱۰. ضمیمهٔ تذکرهٔ یوسفی، ص ۲۰؛ تذکرهٔ شمع انجمن، ص ٤٤٤–٤٤٥؛ مآثرالکرام، ص ۲۲۲.
۱۱. **بہار شعرا کا ایک قدیم مرکز**، ص ١٤٤.
۱۲. تذکرهٔ شمع انجمن، ص ٤٤٤–٤٤٥؛ مآثرالکرام، ص ۲۲۲.
۱۳. همان؛ ضمیمهٔ تذکرهٔ یوسفی، ص ۲۰.

مؤلّف «مأثرالکرام» که چنین می‌گوید: "دیوان مخمور به خطّ خودش به نظر درآمد"[۱].

از این عبارت روشن می‌گردد که دیوان قلی خان غیر چاپی است و آنچه مؤلّف مأثرالکرام دیده است، آن نسخهٔ خطّی دیوان می‌باشد ولی این نسخه در دسترس نیست. نوّاب صدیق حسن خان تعدادی از شعرهای دیوان مخمور را نقل کرده می‌گوید:

«در شعر، زبان خوب دارد و مضامین تازه هم می‌یابد.»[۲]

همچنین از عبارت خان مذکور روشن می‌شود که قلی خان صاحب دیوان بود و اشعار را با اندیشه‌ای نو و زبانی خوب می‌سرود. مؤلّف ضمیمهٔ تذکرهٔ یوسفی دربارهٔ سخنوری قلی خان اینطور اظهار نظر می‌نماید:

"از پخته گویان زمان خویش بود"[۳].

به طور کلّی از نظرات دانشمندان زبان فارسی در مورد قدرت سرایندگی شعر قلی خان، این نکته روشن می‌شود که وی شاعر خوش فکر و برجستهٔ زبان فارسی بود که در میان شعرای فارسی در بنگاله در نیمهٔ دوم قرن هیجدهم میلادی مقامی ارجمند داشت. اینک به بحث پیرامون شعر قلی خان مخمور و نقل شعرهایی از وی می‌پردازیم که مشتمل بر حمد و توصیف خدای متعال و اظهار دلبستگی به دولت آصف جاهی می‌باشد. وی می‌گوید:

بر خاک درت سر شهان است — این قطعهٔ زمین بر آسمان است
نام تو همیشه بر زبان است — چون نقش نگین انیس جان است
خوردم چو هما فریب دولت — این لقمه تمام استخوان است
از رفتن عمر دارم افغان — فریاد جرس ز کاروان است
از خامه نی نوشتم احوال — سرتاسر نامه‌ام فغان است
مخمور ترا سخن‌سرایی — از دولت آصف زمان است[٤]

اظهار محبّت و بشردوستی وی از این شعر روشن می‌گردد:

---

۱. مآثرالکرام، ص ۲۲۲.
۲. تذکرهٔ شمع انجمن، ص ٤٤٤-٤٤٥.
۳. ضمیمهٔ تذکرهٔ یوسفی.
٤. همان.

به گلـزار محبـت رشـتهٔ گلدسـته را مـانم   که عمرم جمله صرف اجتماع دوستان گردد[۱]

علاج بیقراری دل چیست و چگونه تسکین دل حاصل می‌شود؟ آن را به این شعر استناد بکنیم، می‌گوید:

تسـکین دل ز صـحبتِ روشـندلان طلـب   آیینــه بــی‌قــراری ســیماب مــی‌بــرد[۲]

ببینید شاعر چه نسخهٔ کیمیایی برای دل آشفته تجویز می‌کند که با به کار بردن آن، در دل‌های بیقراران تسکین روحانی حاصل می‌شود. یعنی صحبت نیکوکاران، بزرگان دین و صلحای امت که علاج درد دل، است اختیار کردن آن لازم می‌باشد. مرتبه و عظمت بشر در چه چیزهایی نهفته است؟ آن را در این شعر اظهار می‌کند:

رتبـهٔ شـخص فزایـد ز صـفای بـاطن   چون نگینی که گذارنـد ورق در تـه او[۳]

یعنی رتبهٔ انسانیت در پاکیزگی قلب و صفای باطن انحصار دارد همچون نگینی که از لحاظ ارزش و اهمیت آن را در کاغذ می‌پیچند. به همین صورت ارزش انسانی، در نظافت و طهارت و پاکیزگی و صفای قلب نهفته است. اینجا مقصود از صفای باطنی، فقط طهارت ظاهری نیست بلکه از لحاظ افکار و عقاید هم درستی و پاکی لازم است که انسان را به معراج انسانیت می‌رساند. ملاحظه بفرمایید که شاعر نگین را در صفای باطن به چه ویژگی تشبیه کرده است که از آن فصاحت و بلاغت شعری به ظهور می‌رسد.

زندگی مثل یک کتاب است که هر ورق آن، به مشکلات زمانه دچار شده است. مانند تورق، شاعر زندگی را به سر می‌برد و می‌گوید:

چــرا بــه ســر نــرود زود دفتــر ایــام   که خود به خود ورق این کتاب می‌گـردد[٤]

یعنی زندگی از رنج و آلام و کشاکش حیات معمور است چرا به زودی به سر نمی‌آید تا از زحمت و رنج کشی آرام و راحت باشد. مردمانی که به خاطر نان شب رنج می‌برند و زحمت می‌کشند ولی سیر نمی‌شوند، شاعر اینطور با ایشان اظهار همدردی می‌نماید:

---

۱. تذکره شمع انجمن، ص ٤٤٤–٤٤٥.
۲. همان.
۳. همان.
٤. همان.

ز دو نانکی به خود درماندگان را کار بگشـاید گره امکان ندارد باز از انگشـت پـا گـردد[۱]

چنانکه می‌دانیم خدای متعال قادر مطلق است و بر همه چیز تواناست و می‌تواند از بدی هم نیکی را به وجود آورد. لذا در دنیا اگر کسی بد طینت و بدعمل است، با ارادهٔ خداوند، گاهی وی برای دیگران سودمند می‌شود. این نکته را شاعر با چه ویژگی و پیرایه لطیف در شعر زیر توضیح می‌دهد که در خور توجه می‌باشد:

تعجب نیست بد طینت اگر حاجت‌روا گردد که زخم کهنه را خاکستر عقرب دوا گـردد

ملاحظه نمایید که بدطینتی را به خاکستر عقرب تشبیه کرده است که از آن، حسن شعری روشن می‌شود. از شعرهای فوق عیان است که کلام مرشد قلی خان، معمور از افکار عالی زندگانی می‌باشد. کلامش مضامین گوناگون را داراست و هم آکنده از پاکیزگی بیان، مناسبت شعری، افکار استوار، تشبیهات و استعارات است. الغرض نواب مرشد قلی خان با وجود اینکه به نظام سلطنت وابستگی داشته به عنوان یک شاعر برجستهٔ زبان فارسی در بنگاله، مقامی بس ارجمند داشت که بدون نام او تاریخ شعرای فارسی بنگاله تکمیل نمی‌شود.

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی، مآثرالکرام، حیدرآباد ۱۹۱۳ م.
۲. خان، نواب صدیق حسن، تذکرهٔ شمع انجمن، بوپال ۱۲۹۲ هـ
۳. علی خان، سید محمد مرشدآباد اردو کا ایک قدیم مرکز ، کلکته ۲۰۰۷ م.
۴. علی خان، سید مرشدآباد، ... ماط ... ماں ... بنگالہ، کلکته ۲۰۰۷ م.
۵. علی خان، یوسف، ضمیمه تذکره یوسفی (حدیقةالصفا) به سعی و اهتمام، عبدالسبحان، انجمن آسیایی کلکته ۱۹۷۸ م.

۱. تذکره شمع انجمن، ص ٤٤٤–٤٤٥.

آغا احمد علی اصفهانی

در قرن نوزدهم میلادی، سرزمین بنگاله پیشتر از مولوی آغا احمد علی اصفهانی هیچ شخصیت برجستهٔ زبان فارسی را ندیده بود که در ایام جوانی با غالب دهلوی در میدان علم و ادب مقابله کند و در سراسر هند، میان دانشمندان فارسی شهرت یابد و مرتبت علمی با ارزشی پیدا کند.

مولوی آغا احمد علی اصفهانی، یکی از برجسته‌ترین دانشمندان زبان فارسی در بنگاله به حساب می‌آید. وی در دهم شوال‌المکرم سال ۱۲۵۵ ه‍/۱۸۳۹ م. در محل جهانگیرنگر[۱] در شهر داکا متولّد گردید. بعضی او را به مناسبت نام زادگاهش «جهانگیرنگری» هم می‌گفتند. ماده تاریخ تولد او «مظهر علی» است که از آن سال ۱۲۵۵ هجری برمی‌آید[۲]. اجدادش از اصفهان مهاجرت نموده همراه نادرشاه به هند آمدند و در سرزمین بنگاله متوطّن شدند. نام پدرش شجاعت علی بود و جدش عبدالعلی نام داشت که در عهد خود در فن خوشنویسی شهرتی بسزا داشت[۳]. آغا احمد علی از شاه جلال‌الدّین بخاری[۴] و از خواجه اسدالله کوکب، زبان‌های عربی و فارسی را فراگرفت. وی به زبان فارسی و اردو شعر هم می‌سرود و احمد تخلّص می‌کرد[۵]. در میانه قرن نوزدهم میلادی کلکته مرکز علم و ادب گردیده بود، زیرا از اطراف و جوانب شعرا، ادبا و نویسندگان فارسی در کلکته گرد آمده بودند و گل‌های شعر و ادب به زبان

---

۱. آغا احمد علی اصفهانی، مؤید برهان، ص ۱.
۲. کلیم سهسرامی، *بنگال میں غالب شناسی*، ص ۳۸.
۳. همان.
٤. خالده حسینی، *ایشیاٹک سوسائٹی کی فارسی خدمات*، ص ۲۸۲.
۵. *بنگال میں غالب شناسی*، ص ۵۱، پاورقی ٤.

فارسی می‌شکفتند. به همین سبب، آغا احمد علی در سال ۱۲۷۹ ه‍/۱۸۴۲ م. از داکا به کلکته منتقل شد و به مناسبت نام خود مدرسه‌ای به نام «مدرسه احمدیه» در محله تالتله (Taltalla)[1] در شعر کلکته تأسیس کرد و در همان مدرسه به درس و تدریس پرداخت ولی متأسفانه بعد از مرگ وی، مدرسه مزبور شکار عدم وجود گشت[2].

ذوق و شوق احمد علی به زبان و ادبیات فارسی آنقدر بوده که در داکا یا در انجمن آسیایی کلکته هیچ کتابی از مطالعه‌اش باقی نمانده بود. در آن زمان، در کلکته خاورشناس معروف، هنری بلاک مین (Henry Block Man) و پروفسور کاویل (Prof. Cowell) در دانشکده سانسکریت در کلکته درس می‌دادند، ایشان از علم و دانش آغا احمد علی، خیلی سود بردند و از او کسب فیض نمودند. بنا به گفته پروفسور مجیب‌الرحمن، آغا احمد علی، معلم خصوصی پروفسور کاویل بود که شصت روپیه حقوق ماهانه از وی دریافت می‌نمود[3]. سپس در سال ۱۸۶۴ م. به سفارش کاویل، آغا احمد علی در مدرسه کلکته به عنوان آموزگار فارسی منصوب شد و سپس انجمن آسیایی کلکته هم با هدف استفاده از خدمات ارزندهٔ احمد علی، وی را به مدیریت مطبوعات عربی و فارسی گماشت[4]. آغا احمد علی در حدود نه سال در آن انجمن خدمتگزاری کرده به هنگام جوانی در سنّ ۳۵ سالگی در اثر بیماری تب در ششم ربیع‌الثانی سال ۱۲۹۰ ه‍ ژوئن ۱۸۷۳ م. در داکا زندگانی را بدرود گفت[5]. شاعر نامدار کلکته عبدالغفور نساخ که معاصر و مداح احمد علی بود ماده تاریخ وفاتش را از شعر «واصل حق آغا احمد» استخراج کرد که از آن ۱۲۹۰ هجری برمی‌آید[6]. آثار گرانبهای احمد علی به زبان فارسی که باعث درخشش وی در افق علم و ادب شد، عبارتند از:

1. Mujibur Rahman: History of Madrasa Education, P. 282.

۲. مقدمه «هفت آسمان» تصنیف آغا احمد علی که آن را هنری بلاک مین تصحیح و ترتیب داده با مقدمه‌ای مزین نمود و بعدها از چاپخانهٔ بپتست میشن کلکته (Beptist Mission Calcutta) در ۱۸۷۳ میلادی منتشر کرد. هنری خاورشناس معروف در آن وقت در کلکته می‌زیست.

۳. مجیب‌الرحمن، ص ۲۸۲.

٤. همان.

۵. ر. ک. مقدمه «هفت آسمان».

٦. *بنگال میں فارسی ادب*، ص ٤٠

«مؤید برهان»، «شمشیر تیزتر»، «هفت آسمان»، «ترانه اشتقاق» و «رساله ترانه» و غیره که هر یک از آنها در ادامه شرح داده می‌شود:

۱. مؤید برهان

این تصنیف احمد علی در فنّ فرهنگ نویسی، یکی از شاهکارهای بزرگ وی می‌باشد که در تأیید «برهان قاطع» تألیف گردید[۱]. این تصنیف گرانمایه مشتمل بر ۴۸۴ صفحه است و در چاپخانهٔ «مظهرالعجایب» در محله «تالتله» در کلکته در سال ۱۲۸۲ ه/۱۸۶۴ م. چاپ گردید. میرزا غالب دهلوی که بدون شک در زبان فارسی استعداد کاملی داشت، چون «برهان قاطع» را مطالعه نمود، نظر انتقاد آمیز او بر بعضی از اغلاط «برهان قاطع» افتاد و آنها را به شکل کتابی ترتیب داده به نام «قاطع برهان» در سال ۱۸۶۲ م. منتشر گردانید. بعدها همان تصنیف را با تصحیح و اضافه به نام «درفش کاویانی» در سال ۱۸۶۵ م. انتشار داد. وقتی که آغا احمد علی در این دو تصنیف غالب دهلوی یعنی «قاطع برهان» و «درفش کاویانی» به مطالعه عمیق پرداخت، نظر انتقادی‌اش نخواست که خاموش بنشیند و او هم در برابر غالب دهلوی، در ردّ این تصانیف «مؤید برهان» را تالیف نمود. آغا احمد علی احمد، خود سبب تصنیف «مؤید برهان» و تنازع ادبی با میرزا غالب دهلوی را این چنین شرح می‌دهد:

> "اما بعد نیازمند درگاه الهی احمد علی احمد متخلّص به احمد ابن آقا شجاعت علی اصفهانی، با اصالت جهانگیرنگری نسخه «قاطع برهان» که تراویدهٔ رگ کلک «اسدالله خان غالب» تخلّص و عرف «میرزا نوشه» است از هندوستان زیب طبع یافته به کلکته آمد و به نظرم رسید، دریافتم که حضرت غالب با

---

۱. «برهان قاطع» تصنیف معروف زمانه در موضوع فرهنگ‌نویسی است که آنرا دانشمند برجسته زبان فارسی، ابن خلف التبریزی محمد حسین المتخلص به «برهان» تالیف نمود. وی در عهد سلطان عبدالله قطب شاه بن قطب شاه که یکی از سلاطین قطب شاهیه دکن بود، در شهر حیدرآباد زندگی می کرد. این تألیف با تصحیح و ترمیم کاپیتان تامس روبک (Captain Thomas Rebuck) ممتحن عربی و فارسی و هندی و برج بهاشا مدرسه عالیه و فورت ویلیام در عهد حکومت هسیتینگ گورنر ژنرال بهادر در سال ۱۸۱۸ میلادی چاپ شده است (ر.ک به دیباچه ص ۷)

وصف قدردانی زبان فارسی و دوست داشتن گفتار باستان و با همه دعوی زباندانی، با محمد حسین تبریزی که تخلّص برهان دارد، درآویخت و از عرصه برهان قاطع که تألیف این بزرگوار است، گرد برانگیخت و هزارها نازک تنان الفاظ صحیحه را به زیر تیغ قلم کشید... و مشاهده این اعتراض‌ها در درونم آتشی بر افروخت و بر نازنین پیکران الفاظ دلم سوخت، بنابر آن، با حضرت غالب طرف شدم و جانب برهان ستم رسیده گرفتم و کتب مأخذ برهان اگرچه همه به پیش فقیر نیست مگر «مؤیدالفضلاء» و «فرهنگ جهانگیری» و «مجمع‌الفرس سروری» که در فنّ لغت خیلی معتبرند و نیز دیگر کتب که پیش خودم داشتم، همه را ورق ورق کافتم و آنچه از گفتار اینها تحت الفاظ قلم کشیده یافتم نقل نمودم و از آنجا که این نگارش به تأیید برهان است، او را «مؤید برهان» نام کردم"[۱].

از اقتباس تصنیف مزبور پیداست که آغا احمد علی با درک و کنجکاوی بسیار و مطالعه عمیق هر دو تصنیف، مجبور به نگاشتن «مؤید برهان» گشت که در حقیقت، در اعتراض غالب دهلوی، جوابی دندان شکن می‌باشد. حالا نظرات دانشمندان زبان و ادبیات اردو و فارسی درباره تعریف و توصیف «مؤید برهان» نقل می‌شود:

از آن جمله، سید اقبال عظیم است که می‌نویسد:

"جهان می‌داند که غالب اعتراضات زیادی بر لغت معروف فارسی یعنی «برهان قاطع» نموده بود و آن را به شکل رساله «قاطع برهان» به چاپ رساند. چندین نفر از بنگال در حمایت از برهان قاطع به اعتراضات غالب جواب دادند و چندین رساله در این زمینه منتشر شد. مثلا «محترق» از سعادت و «ساطع برهان» از میرزا رحیم بیگ و غیره ولی در این زمینه تصنیف ارزشمند «موید برهان» از همه بهتر است که در آن به هر اعتراض میرزا (غالب) پاسخ داده شده است و اهل زبان می‌گویند که اغلب آنها دلائل معقول هستند"[۲].

۱. مؤید برهان، ص ۱-٤.
۲. اقبال عظیم، *مشرقی بنگال میں اردو*، ص ٤۳.

من از آن منازعه علمی و ادبی که مابین آغا احمد علی و غالب دهلوی افتاده بود، صرف نظر کرده فقط به تقدیم تقاریظ «مؤید برهان» اکتفا می‌کنم که آنها را دانشمندان و دوستان آغا احمد علی به زبان نظم و نثر نوشته‌اند. یکی از آنها سید محمد شیدا در تعریف و توصیف احمد علی اینطور می‌سراید:

همه برهان قاطع بهر طالب   به ردّ «قاطع برهان» غالب
ز احمد آن معانی مجسّم   جهان علم و حلم او را مسلّم
سریر آرای ملک خوش بیانی   شهنشاه جهان نکته‌دانی
به علم و فضل در عالم یگانه   وحید عصر و یکتای زمانه
علم افراز اقلیم معانی   سراپا علم و شخص نکته دانی
امام پارسی دانان ایام   دل او بهره‌یاب از فیض الهام[۱]

خواجه عبدالرّحیم صبا رئیس اعظم داکا می‌گوید:

از تصانیف احمد ذی شان   ختم شد چون موید برهان
گفت طبع رسای من تاریخ   کرد تردید قاطع برهان[۲]

همچنین مولوی نصیرالدّین احمد منصف درجه اول در داکا راجع به مؤید برهان و صاحب آن چنین می‌نویسد:

"... فرخنده کتابی است به نام «مؤید برهان» نشانمند خجسته نامه‌ای است به تحقیق و تدقیق لفظ و معنی دلپسند رشحه کلک دریا بار سخن سنج والا مناقب جناب فضائل انتساب آقا احمد علی صاحب که به غایت تحقیقش پرداخته یعنی بایسته جوابی است که به سوگیری برهان قاطعش نگاشته قاطع برهان را دندان کند کرده غالب را مغلوب ساخته"[۳].

مولوی سید ریاضت‌الله که نویسنده پیشین روزنامه «دوربین» و فردی سرشناس است می‌گوید:

---

۱. مؤید برهان، ص ٤٥٦.
۲. همان.
۳. همان.

"... سخندان گرانمایه، زبان آور والاپایه، محقّق پارسی زبان، زبان آور همدان، واقف رموز خفی و جلی مولوی آغا احمد علی... به رساله مؤید برهان که در جواب قاطع برهان مؤلّف و میرزا اسدالله خان غالب تألیف ریخته است همانا گرد از ساختکده تحقیقاتش انگیخته سیف مسلول براهین قاطع برای قطع برهان حریف آهیخته و شمع روشن دلایل ساطع پیش رخش افروخته... غالب زورآور را به تحقیقات بالغه به فنّ و فرج تصرّفات کلام، مغلوب آورده"[۱].

به علاوه، دیگر دانشمندان فارسی و دوستان آغا احمد علی همچون مولوی ذوالفقار علی، مولوی عبدالرّحیم، مولوی عزیزالرحمان، مولوی محمد اشرف‌خان و مولوی غلام علی سرور که همه آنها آموزگاران مدرسه عالیه و مدرسه احمدیه بودند، دربارهٔ شخصیت ارجمند آغا احمد علی و تصنیف گرانمایه‌اش یعنی مؤید برهان مشتمل بر نثر و نظم گل‌های تعریف و توصیف انباشته‌اند که از صفحه ۴۵۵ تا ۴۶۸ به عنوان مدیحه نقل شده است.

۲. شمشیر تیزتر

چون میرزا غالب از انتشار و اشاعت «مؤید برهان» که در ردّ «قاطع برهان» به رشته تحریر درآورده شده، مطلع گشت، دوباره در جوابش رساله‌ای مختصر به نام «تیغ تیز» به زبان اردو نگاشت که اوّلین بار در سال ۱۸۶۷ م.، در چاپخانه «اکمل‌المطابع» به چاپ رسید[۲]. ولی آغا احمد علی که همّتی عالی داشت، از جواب غالب خسته نشد و به تیر و تفنگ علم و دانش مسلّح شده در جواب «تیغ تیز» رساله‌ای به نام «شمشیر تیزتر» نگاشت. چنانکه در آغاز تصنیف می‌گوید:

"اگر چه مرا احتیاج گفتگو در خصوص این رساله هندی نبود، زیرا که آنچه در این رساله است به جواب مؤید برهان تعلّقی ندارد و تیغش نمی‌برد و او هرچه در این رساله می‌گوید: جواب آن بیشتر در مؤید برهان از پیش‌تر موجود

۱. مؤید برهان، ص ٤٥٦.
۲. مالک رام، ذکر غالب، ص ۱۷۸.

است... بنابراین، رساله‌ای در کشف جوهر تیغ نوشتم و به مقابله تیغ تیز که به زیادت لفظ یکی مادّه تاریخ آن است، «شمشیر تیزتر» (۱۸۶۷) را نام تاریخی این یافتم"[۱].

رساله‌ای منظوم مشتمل بر ۱۵ صفحه شامل این تصنیف است: اوّل یک قطعه طولانی، دارای ۳۰ بیت شعر است که میرزا غالب علیه آغا احمد علی سروده نزد وی فرستاد که میان هر دو باعث نزاع گردید. نقل برخی از شعرهای قطعه، خالی از علاقه‌مندی نباشد، غالب می‌سراید:

مولوی احمد علی احمد تخلّص نسخه‌ای — درخصوص گفتگوی پارس انشا کرده است
انتقام جامع «برهان قاطع» می‌کشد — آنچه ما کردیم با او خواجه با ما کرده است
می‌کند تأیید برهان لیک برهان ناپدید — نیست جز تسلیم قولش هرچه انشا کرده است
بهر من توهین و بهر خویش تحسین جا به جا — هم مرا هم خویش را در هر سو رسوا کرده است
زشت گفتم لیک دادِ بذله سنجی داده‌ام — شوخی طبعی که دارم این تقاضا کرده است
چون نباشد باعث تشنیع جز رشک و حسد — باد غالب خسته‌تر گر خسته پروا کرده است[۲]

در جواب قطعه غالب، «مولوی عبدالصمد فدا سلهتی» که شاگرد آغا احمد علی بود، قطعه‌ای طولانی مشتمل بر ۴۶ بیت شعر نوشت که بخشی از آن در ادامه نقل می‌شود:

فرق حق و باطل ای صاحب‌نظر بشنو ز من
گر ترا جویای حق ایزد تعالی کرده است
من کیم عبدالصمد در شعر نام من فدا
شهر سلهت مولدم ایزد تعالی کرده است
من یکی از کمترین خدام آغا احمدم
چون بدیدم معترض این شکوه بی‌جا کرده است
پاسخ اقوال بی‌جایش نوشتم بی‌درنگ
کرده‌ام ابطال هر یک آنچه ایما کرده است

---

۱. آغا احمد علی، شمشیر تیزتر، ص ۲-۳.
۲. همان، ص ۱-٤.

ننگ دارد علـم از کـاری کـه میـرزا کـرده اسـت
رنـگ دارد علـم از کـاری کـه آغـا کـرده اسـت
چیسـت جـز ایـن موجـب خرسـندی تـو ای فـدا
اوسـتادت خواجـه را تعلـیم جاهـا کـرده اسـت[۱]

در این نزاع ادبی که چهره آن از نثر به نظم منتقل شد، شاگردان هر دو یعنی غالب و احمد نیز درگیر شدند و یکدیگر را به زبان شعر و سخن جواب دادند و تذلیل و بدگویی کردند. از طرف غالب، «منشی باقر علی باقر» و «سید فخرالدین حسین سخن دهلوی» که هر دو شاگردان وی هستند، به زبان شعر به مولوی عبدالصمد فداسلهتی پاسخ دادند. جواب آنها به ترتیب مشتمل بر ۳۴ و ۳۶ بیت شعر است که برای پرهیز از اطاله کلام، از نقل آن احتراز می‌شود[۲]. حال در مورد «شمشیر تیزتر» به بیان اطّلاعاتی پرداخته می‌شود.

این رساله مشتمل بر ۱۰۶ صفحه و دارای قطعاتی است. در این تصنیف، آغا احمد علی، نخستین فرهنگ‌های فارسی قدیم و مصطلحات را معرفی کرده است بویژه تألیف سروری کاشانی یعنی «مجمع‌الفرس» و تألیف جمال‌الدین حسین انجو یعنی «فرهنگ جهانگیری» را که آغا خودش به طور مستقیم از آن استفاده کرده است. در آن، مباحث علمی میان احمد علی و میرزا غالب از صفحه ۳۰ تا صفحه ۱۰۴ درج است و سپس با عبارت ذیل این تصنیف به پایان رسیده است:

"به همین قدر اکتفا نمودم و راه خموشی پیمودم.... انشاءالله تعالی دیگر با او در این باب سخن نکنم، سخن به پایان انجامید و رساله به پایان رسید"[۳].

یعنی آغا احمد علی از میرزا غالب اظهار بیزاری نموده روی از طرف او برگرداند؛ چنانکه از اقتباس بالا روشن است. دربارهٔ این رساله، در ادامه، به نقل قطعه‌ای از مادهٔ تاریخ آن پرداخته می‌گرد:

چـون یافـت اختتـام ز توفیـق ایـزدی   ایـن نامـه خجسـته و فرخنـدگی اثـر

۱. شمشیر تیزتر، ص ٤-۷.
۲. همان، ص ۷-۱۱.
۳. همان، ص ۱۰٤.

گفتم به خامه ای ز تو شرمنده تیغ تیز   وی جوهر تو ریخته آب درّ و گهر
شمشیر تیزتر چو سیه تاب کرده‌ای   هم ده نشان سال ز شمشیر تیزتر[1]
(۱۸۶۷ م)

بعد سه قطعه از صفحه ۱۰۵ تا ۱۰۶ به ترتیب اثر خامه مولوی محمّد اشرف خان، معلّم مدرسه احمدیه، امداد علی متخلّص به «مضطر» و نویسنده این رساله درج شد که آن هم مشتمل بر تعریف و توصیف رساله و مؤلّف آن بود که با اهمّیت و ارزشمند است. قطعات با زبان و ذوق ادبی و شعر و سخن شایان ذکر آمیخته با لطافت طبع و قابل توجه می‌باشد که نقل می‌شود:

همیدون به ترویج فنّ لغت   پیمبر به تحقیق احمد بود
به فنّ ادب او حریری وقت   به اوج دبیری عطارد بود
نوشتیم سالش ز روی برش   اسد کشته از ضرب احمد بود
(۱۸۶۸ م)

شمشیر تیزتر کتاب دلچسپ   پوشید لباس جوهر طبع کمال
مضطر ز سر آب دم خنجر فکر   شمشیر تیزتر نوشته پی سال
(۱۲۸۶ ه)

شمشیر چو تیز گشت بر سنگ   ببرید اجل طناب ترکی
کاتب بنوشت سالِ طبعش   ترکی داده جوابِ ترکی[2]

در قطعه اوّل و سوم، اشاره به میرزا غالب است که وی در میدان بحث علمی از آغا احمد علی شکست خورد و به سبب ضعف و ناتوانی با احمد علی جرات مبارزه پیدا نکرد و سکوت کرد.

۳. رساله ترانه

یکی از آثار آغا احمد علی با موضوع رباعی و اوزان آن که خیلی سودمند می‌باشد و در ۱۷ صفحه به سال ۱۲۸۴ ه/۱۸۶۷ م. در کلکته چاپ شد.

---

۱. شمشیر تیزتر، ص ١٠٤.
۲. همان، ص ١٠٥-١٠٦.

ارزش و اهمّیت رساله از اینجا روشن می‌شود که رساله مستشرق معروف «هنری بلاک مین» رئیس مدرسه کلکته با توضیح نکات رباعی و زندگی‌نامه آغا احمد علی مشتمل بر ۷ صفحه به زبان انگلیسی در آن موجود است.

احمد علی پس از حمد و صلوات، در ضمن رباعی حکایتی بیان می‌کند که نشان دلبستگی اوست. وی شرح می‌دهد:

"بدان که به اتّفاق جمیع ارباب فن، رباعی همچون مثنوی و غزل و تخلص و ردیف و حاجب از مخترعات عجم است. در تذکره دولتشاه سمرقندی نوشته حکایت کنند که یعقوب بن لیث صفار در دیار عجم اوّل کسی که بر خلفای عباسیه خروج کرد او بود. پسری کوچک داشت و بغایت او را دوست می‌داشت. روز عید، آن کودک با کودکان جوز می‌باخت. امیر به سر کودکان رسید و به تماشای فرزند ساعتی بایستاد. فرزندش جوز بینداخت. هفت جوز بگوّ افتاد یکی بیرون جست امیرزاده ناامید شد. پس از لمحه‌ای، آن جوز نیز بر سبیل رجع‌القهقری به جانب گو غلطان شد. امیرزاده مسرور گشت و از غایت ابتهاج بر زبانش گذشته:

غلطان غلطان همی رود تا لب گوّ

یعقوب را این کلام به مذاق خوش آمد. ندما و وزرا را حاضر کرد و با ایشان در میان آورد که این را چه باید گفت؟ گفتند این از جنس شعر است و به اتّفاق به تقطیع و تحقیق مشغول شدند و این مصراع را نوعی از هزج یافتند. مصراعی به تقطیع موافق آن بر این مصراع افزودند و یک بیت دیگر موافق آن ضم ساختند و دو بیتی نام کردند، فضلا لفظ دو بیتی را نیکو ندیدند، گفتند که این چهار مصراع است؛ رباعی نیز می‌شاید گفتن و چند گاه اهالی و افاضل به رباعی مشغول بودند، خوش خوش به اصناف سخن در پیوستند"[۱].

---

۱. آغا احمد علی، رساله ترانه، ص ۱–۲.

در حکایت مزبور فقط یک مصرع شعر که بر زبان امیرزاده گذشته، چطور یعقوب را بر انگیخت که وی با مشورت اکابر این فنّ شعر، سه مصراع دیگر موافق آن دریافت نموده که مشتمل بر چهار مصراع، یک رباعی گشت. آغا احمد علی که این موضوع را خیلی دوست می‌داشت، با مطالعه عمیق و درک و کنجکاوی به اوزان فنّ رباعی، رساله‌ای تصنیف کرد. وی در وجه تسمیه این رساله، اینطور توضیح می‌دهد:

"در وجه تسمیهٔ رباعی به ترانه می‌توان گفت که ترانه در لغت به معنی سرود و نغمه و نوعی از سرود است و چون این قسم نظم را بیشتر می‌سرایند، بدین نامش خواندند. ملا حسین کاشفی گوید:

رباعی را به تصریح بیت اوّل ضرور است. سپس اگر مصراع سوم نیز مقفّی باشد آن را رباعی مصرّع گویند و مصراع سوم اگر بی‌قافیه باشد آن را خصی خوانند انتهی. در مجمع الصنایع است مصرع سوم او را قافیه شرط نیست. در هفت قلزم است و اگر باشد این را رباعی ترانه نامند"[1].

از اقتباس فوق روشن می‌شود که آغا احمد علی در ضمن موضوع، از ملّا حسین واعظ کاشفی خیلی استفاده نموده است و این رساله را به اسم «ترانه» موسوم کرد.

سپس آغا احمد علی، درباره پیشرفت سخنگویی به زبان فارسی بحث کرده است و ضمناً با نقل مراجع ملا حسین واعظ کاشفی، رساله‌اش را خیلی پر ارزش و با اهمّیت گردانده است که در این باره، زحمات و تحقیقات وی در خورِ توجه می‌باشد.

سید اقبال عظیم در ضمن اهمیت رساله می‌گوید:

"آقای احمد علی رساله‌ای به نام «ترانه» هم نوشته است که درباره اوزان است و آرای اهل زبان در آن مطرح شده است. قبل از آن در این موضوع کسی مطلبی ننوشته بود. با مطالعه این کتاب معلوم می‌شود که او در علم عروض چقدر مسلط بود"[2].

---

۱. آغا احمد علی، رساله ترانه، ص ۳–۴.
۲. *مشرقی بنگال میں اردو*، ص ٤٤.

۴. **هفت آسمان**

این تصنیف گرانبهای آغا احمد علی مشتمل بر ۱۸۴ صفحه همراه پیشگفتار از قلم هنری بلاک مین به زبان انگلیسی است و از چاپخانه «باپتیست مشن پریس» در کلکته در سال ۱۸۷۳ م. چاپ شده است.

موضوع آن هفت بحر مثنوی فارسی است؛ لذا آن را «هفت آسمان» نام کرد. چنانکه مصنّف شرح می‌دهد:

"امیدواری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو رساله ترانه‌ام پیرایه قبول یابد و به نظر انصاف ملحوظ گردد و چون نزد محققان فن، اوزان مثنوی هفت می‌باشد و این رساله، اصالتاً در بیان آن است، این را «هفت آسمان» نام کردم"[۱].

سپس، وی بحث را به تعریف و تحقیق مثنوی، وزنهای آن و طرز مثنوی گویی کشانده است. بعد از آن، در صفحات ۶–۲۵ از پانزده تن از شعرای متقدم فارسی‌گوی نام برده است که در فنّ مثنوی طبع آزمایی کرده‌اند؛ سپس، با عنوان «آغاز اوزان مثنوی» هفتاد و هشت استاد قدیمی دیگر را ذکر نموده و درباره مطالعات ایشان در مثنوی، شرح داده است. به علاوه، در صفحه ۷۱ به ذکر نام عدّه‌ای از مصرع گویان پرداخته است که با «بسم‌الله الرحمن الرحیم» طرح یک مصراع فارسی را ریخته‌اند، مثلاً میرزا علاءالدین قزوینی نامی یکی از شعرای دوره اکبری، عبدالأحد وحدت نبیره حضرت سید احمد مجدّد «الف ثانی»، خواجه اسدالله کوکب یکی از شعرای بزرگ جهانگیرنگر، مولوی ذوالفقار علی معنی مرشدآبادی و میر غلامعلی آزاد بلگرامی و غیره[۲].

هفت آسمان راجع به تاریخ مثنوی فارسی، معلومات ارزنده‌ای دارد چنانکه بلاک مین می‌نویسد:

"کتاب دارای تاریخ ارزنده مثنوی پارسی است و در شکلی کامل اطلاعات با ارزشی درباره شعرا و آثار آنان را می‌توان در آن یافت"[۳].

---

۱. هفت آسمان، ص ۱–۲.
۲. همان، ص ٦–١٧٤.
۳. همان، ص iv.

۵. **رساله اشتقاق**

آغا احمد علی در موضوع دستور فارسی رساله‌ای به نام «رساله اشتقاق» در سال ۱۸۷۲ م[۱]. تألیف کرد که برای دانش‌آموزان مقدّماتی فارسی خیلی سودمند می‌باشد. وی، این رساله را به زبان ریخته چاپ کرد[۲] که متأسفانه الان موجود نیست.

علاوه بر آنچه از آثار فارسی آغا احمد علی در صفحات گذشته معرفی شد، وی آثار دیگری نیز ترتیب داده و تصحیح کرده است که در این بخش به ذکر آن پرداخته می‌شود:

«مآثر عالمگیری» تألیف «ساقی مستعد خان» را احمد علی مرتّب و تصحیح کرده است. از دیگر متون فارسی مثلاً «ویس و رامین» تألیف فخرالدین جرجانی، «سکندرنامه بحری» یا «اقبال نامه سکندری» تألیف نظامی گنجوی، «اقبال‌نامه جهانگیری» تألیف معتمدخان و «اکبرنامه» تألیف ابوالفضل را احمد علی با همکاری دیگر دانشمندان فارسی در کلکته مرتّب و تصحیح نموده است که همه این آثار را انجمن آسیای بنگاله (Asiatic Society of Bengal) چاپ کرده است[۳].

همه این آثار فارسی که تصنیف و تألیف یا ترتیب و تصحیح می‌باشند، بر این دلالت می‌کند که آغا احمد علی اصفهانی، شخصیت برجسته و دانشمند زبان و ادب فارسی در بنگاله بود که میرزا اسدالله خان غالب از او خیلی تأثیر پذیرفته و دیگر استادان فارسی و دانشمندان بنگاله آغا احمد علی را به عنوان محقّق بزرگ فارسی و ناقد برجسته زمان قبول داشتند.

---

۱. ر.ک به مقاله دکتر محمد فیروز به عنوان " Agha Ahmad Ali Ahmad: A Persian Scholar of Nineteenth Century Bengal" (Indo- Iranica, vol. 59, No. 324, P. 52, Calcutta) دکتر محمد فیروز دانشمند معروف زبان و ادب فارسی در کلکته زندگی می کند. وی چاپ «رساله اشتقاق» را سال ۱۸٦۹ میلادی قرار داده است.

۲. همان، ص ۵۳.

۳. ر.ک به "Biographical Notice" by: H. Block Man of "Haft Asman" P.iii.

منابع

۱. اصفهانی، آغا احمد علی، موید برهان، کلکته ۱۲۸۲ هجری.

۲. حسینی، خالد، سوسائٹی ایشیاٹک کی فارسی خدمات، کلکته ۱۹۹۷ میلادی.

۳. رام، مالک، ذکر غالب، دهلی نو ۱۹۷٦ میلادی.

۴. سهسرامی، کلیم، بنگال میں غالب شناسی، داکا ۱۹۹۰ میلادی.

۵. عظیم، اقبال، مشرقی بنگال میں اردو، داکا ۱۹٥٤ میلادی.

۶. علی، آغا احمد، رساله ترانه، کلکته ۱۸۷٦ میلادی.

۷. علی، آغا احمد، شمشیر تیزتر، کلکته ۱۸٦۸ میلادی.

8. Rahman, Mujibur, History of Madrasa Education, Calcutta 1979.

عبیدی سهروردی

قرن نوزدهم میلادی، دوره باروری و شکوفایی مطالعات زبان و ادبیات فارسی در ایالت بنگال بود و شعرا و ادبای آن زمان، در عهد حکومت انگلیسی‌ها، با حمایت و سرپرستی حکمرانان فرنگی در ترویج محیط ادبی در این منطقه سعی بلیغ نمودند. در نتیجه، زبان فارسی به خصوص شعر در قرن نوزدهم میلادی بسیار پیشرفت کرد. یکی از برجسته‌ترین شاعران فارسی آن دوره در بنگاله، «عبیدی سهروردی» بود که به سبب داشتن مهارت در دیگر علوم و فنون و موفقیت‌های فوق‌العاده در زمینهٔ فرهنگ و ادب، به «بحرالعلوم» ملقّب گشت[۱].

عبیدی سهروردی که نام اصلی او عبیدالله بود و به «عبیدی» تخلّص می‌کرد، از حوزه سهرورد در ایران بود و به خانواده اشراف ارتباط داشت. سلسله نسب وی به حضرت شیخ شهاب‌الدّین سهروردی (م: ۶۳۲ ه/۱۲۳۴ میلادی) می‌رسد که از معروف‌ترین صوفیان آن عصر به شمار می‌رفت. نیاکان عبیدی در عهد سلاطین مغول از ایران به هند مهاجرت کرده به بنگال قدم نهادند و در قریه «داس پور چیتوا» در ناحیه «میدناپور» (Midnapur) اقامت گزیدند[۲].

عبیدی در روز ۱۴ سپتامبر سال ۱۸۳۴ م. مطابق با ششم جمادی‌الثانی ۱۲۵۰ هجری، از همان خاک برخاست و در عهد کودکی از پدر بزرگوارش که خود صوفی بوده و «شاه امین‌الدین» نام داشت، علوم مقدّماتی را فراگرفت. بعد از آن به کلکته آمد و در مدرسه عالیه کلکته (دانشگاه عالیه کنونی) که آن زمان مرکز عالی آموزش و پرورش

---

۱. دکتر محمد فیروز، Obaidi: A Persian Poet of Nineteenth Century Bengal, P 21.
۲. انتخاب فارسی، هیأت معارف ثانوی بنگاله غربی، ص ٤٤٩.

بود، تحصیلاتش را تکمیل نمود[1]. در آن وقت، دانشمندان معروف ایرانی از قبیل «میرزا عبدالرّزاق اصفهانی» و «عبدالرّحیم دهری» که در بنگاله می‌زیستند، تأثیر زیادی بر عبیدی گذاشتند. عبیدی در سال ۱۸۶۵ م. در دانشکده هوگلی که بعدها دانشکده «هوگلی محسن» نامیده شد، به سمت پروفسور در بخش عربی منصوب گشت و تا سال ۱۸۷۴ م. به خدمت ادامه داد. وی در علوم ستاره شناسی، عرفان، لغت شناسی، جغرافیا و ادب مهارتی بسزا داشت و علاوه بر زبان بنگالی که زبان مادری‌اش بود، به زبان‌های اردو، عربی، فارسی، سانسکریت، انگلیسی، عبرانی، یونانی و لاتین تسلّط کامل داشت[2]. در آن زمان در کلکته روزنامه‌ای به نام «دوربین» به زبان فارسی منتشر می‌شد، عبیدی برای چند روز مدیریت آن را بر عهده داشت و از طریق این روزنامه، به بیداری مسلمانان بنگاله پرداخت و توجه ایشان را به تحصیل زبان انگلیسی مبذول گردانید. این اقدامات مهم باعث گردید که عبیدی جایگاهی ویژه در نظر دولت انگلیسی به دست آورد و از جانب حکومت، در محافل شاهانه شرکت جوید. عبیدی با نوابین بزرگ، امرای دولتی، علما، فضلا، شعرا و ادبای آن عصر نیز، ارتباط و همنشینی داشت و بر حسب حال و مواقع در شأن آنان قصیده‌ها به زبان فارسی می‌سرود و مورد تحسین قرار می‌گرفت[3].

عبیدی که فطرتاً معارف پرور بود، میان دانشمندان برجسته و شخصیت‌های ادب نواز آن دوره بسیار مورد تحسین بود. وی با مؤسسه انجمن علمی که «سر سید احمد خان» (م: ۱۸۹۸ م.) آن را در سال ۱۸۶۴ م. دایر کرده بود، ارتباط داشت و در اجلاس آن هم شرکت می‌جست. وقتی که سر سید احمد خان در سال ۱۸۷۵ م. مدرسه‌ای به نام «دانشکده اسلامی انگلیسی شرقی» برای مسلمانان هند در شهر علیگر تأسیس نمود، عبیدی یکی از رؤسای خاصّ آن بود[4].

---

۱. دکتر محمد فیروز، ص ۲۳.
۲. همان، ص ۲۳–۲٤.
۳. همان، ص ۲٤.
٤. همان، ص ۲٤–۲۵.

عبیدی در سال ۱۸۷۴ م. برای احیای علوم اسلامی در بنگاله به شهر داکا مسافرت نمود و در آنجا تا پایان زندگانی‌اش خدمات ارزنده‌ای ارائه کرد. در آن زمان، شهر داکا بعد از کلکته از لحاظ آموزش و پرورش و ثقافت و فرهنگ مرکزیت داشت. از فعّالیتهای مهمّ وی در این زمینه، می‌توان از تأسیس مدرسه عالی کلکته، تاسیس دانشکده‌ای موسوم به مدرسه «جهانگیرنگر» در داکا نام برد که تا واپسین روزهای حیاتش، مدیریت آن مرکز علمی را بر عهده داشت. این شخصیت بزرگ و ارجمند که مانند ستاره‌ای تابناک، در افق فلک می‌درخشید، سرانجام برحسب مشیت الهی در روز ۲۵ فوریه در سال ۱۸۸۵ م. (نوزدهم ربیع الثانی ۱۳۰۲ ه) برای همیشه غروب کرد[۱].

چنانکه ذکر گردید، عبیدی سرپرست و حامی علم و دانش و هنر پرور بود و در علوم و فنون گوناگون استعداد کاملی داشت، وی در زمینهٔ علم و ادب و فلسفه به زبان‌های اردو، فارسی، عربی و انگلیسی، کتابهای گرانقدری تالیف کرد که تعداد آنها به پنجاه و دو می‌رسد[۲]. از آثار ارزنده وی می‌توان به «دستور فارسی آموز» در پنج جلد و دیوان اشعارش به زبان فارسی اشاره کرد که وی را به عنوان شاعر معروف فارسی مطرح کرده است[۳]. دیوان عبیدی که «خرابات عبیدی» نامیده می‌شود، در سال ۱۳۰۰ ه/ ۸۳-۱۸۸۲ م. در کلکته به زیور چاپ آراسته شد[٤].

دیوانش شامل قصیده، غزل، مثنوی و رباعیات، قدرت تمام و حکمت نظام داشت که مورد توجه اهل ذوق و ادب می‌باشد. اکنون به نمونه‌ای از کلام وی اشاره می‌گردد. ابتدا این شعر ملاحظه شود که نژاد اصلی عبیدی و فصاحت کلام وی را نشان می‌دهد:

ز خاک هند منم لیک پارسی‌ام ببین　　فصاحتم به تو گوید که هستم از ایران[۵]

---

۱. دکتر محمد فیروز، ص ٢٦.
۲. انتخاب فارسی، ص ٤٥٠.
۳. مقاله دکتر محمد فیروز به موضوع "Calcutta: A Rendezvous of Persian Poets in the 19th Century", Published in Indo-Iranica, Kolkata, vol. 43, No. 324, P. 80.
٤. دکتر محمد فیروز، ص ۳۷.
۵. همان، ص ٦٤.

اینک نمونه‌ای از غزل‌های عبیدی که شامل تشبیهات، لطافت خیال و سحرانگیزی کلام است:

در پیچ و خم زلف تـو صـد شـام غریبـان در صفحه رخسار تو بـس صـبح وطـن‌هـا
در عارض‌گلگون تو گل کرده گـل حسـن در ساعت سـیمین تـو بشـکفته سـمن‌هـا
در چـاه زنـخ گشـته دلـم غـرق و لـیکن آویختـه هـر سـوی ز گیسـوت رسـن‌هـا[1]

عبیدی صوفی نبود ولی غزلهای وی خصایص صوفیانه دارد. به غزل زیر توجه کنید:

گـر صـفای قلـب خـواهی، طالـب میخانـه بـاش
ور جـلای عقـل جـویی، همـدم دیوانـه بـاش
صـفحه دل را ز نقـش غیـر حـق پـرداز زود
خواه در مسـجد نشـین و خـواه در بتخانـه بـاش
سوختن چو شمع در محفل نه کـار عاشـق اسـت
در گـداز و سـوز بـاطن، همسـر پروانـه بـاش
یـاد دار از موبـد هشـیار ایـن نکتـه عبیـد
هر چـه باشـی بـاش، امّـا انـدکی دیوانـه بـاش[2]

وقتی که شاهزاده ویلز در سال ۱۸۷۵ م. به هند آمد و به کلکته قدم نهاد، عبیدی از وی به گرمی پذیرایی کرد و در شأنِ او قصیده‌ای سرود که بسیار خوش آهنگ و نیروبخش بود؛ عبیدی می‌گوید:

بنـاز از خرمـی ای دل کـه شـاه تاجـدار آمـد
به باغ ملـک هندوسـتان تـو گـویی نوبهـار آمـد
نهال خوشدلی بنشـان، بکـن بـیخ حـزن از جـان
که شاهنشاه انگلستان، کنون بـر تخـت بـار آمـد
بده ساقی شرابی خوش، بزن مطرب ربابی خـوش
برقص ای دلبـر مهـوش، کـه شـاه کامکـار آمـد
زهـی بخـت بلنـد سـاکنان شـهر کلکتـه
کـه از دیـدار شـه نخـل امیدشـان بـه بـار آمـد

۱. دکتر محمد فیروز، "Obaidi"، ص ۵۸.
۲. همان، ص ٥٤–٥٥.

ندیده چشم این کشـور چـو او شـهزاده‌ای دیگـر
که از ملک فرنگ ایدر به سـوی ایـن دیـار آمـد[1]

مثنویات عبیدی، دربردارنده پند و اندرز و مطالب اخلاقی می‌باشد. وی شاید نخستین شاعر هند بود که مثنوی شکسپیر به عنوان «انتونی و کلئو پاترا» را که شهرت جهانی دارد، از انگلیسی به فارسی به نظم درآورد. این مثنوی به سبک مثنوی نظامی گنجوی با عنوان «شیرین و خسرو» یکی از موفقیتهای بزرگ عبیدی در زمینه شعرگویی شمرده می‌شود و تعداد ابیات آن به هفتصد و ده می‌رسد. تعدادی از ابیات این مثنوی آورده می‌شود:

گزیـــدم بهـــر نظـــم از خـــاطر خـــوش   یکـــی نـــو داســـتان شـــیرین و دلکـــش
ز تـــاریخ کهـــن خـــوش داســـتانی   کـــه در انگلـــش زبـــان بـــوده نهـــانی
در انگلش شـاعری بـس بـی‌نظیـر اسـت   کـه نـامش شکسـپیر و شـیخ پیـر اسـت
نمـــوده نظـــم ایـــن شـــیرین حکایـــت   بـــه انگریـــزی زبـــان بـــا صـــد بلاغـــت
کهـــن باشـــد اگـــر چـــه آن فســـانه   ولـــــی پـــــیش دری دان زمانـــــه
بـــود نـــو داســـتان تـــازه رنگـــین   بـــود شـــیرین‌تـــر از احـــوال شـــیرین[2]

در حقیقت، این مثنوی یکی از عمده‌ترین آثار و اضافه عدیم‌النظیر به مثنویات فارسی در هند می‌باشد که باعث افزایش شهرت عبیدی گردید.

رباعیات عبیدی هم درخور اعتناست. در رباعی زیر، عبیدی در ضمن حمد و ستایش هستی لم یزل، عجز و انکسار و فروتنی خودش را نشان می‌دهد:

ای که مدح تو ز اندیشه من افـزون اسـت   ز آنچه اندیشه کنم مدحت تو بیرون اسـت
قلم از حصر ثنای تو همی دلـریش اسـت   بر سر کاغذ از این فکر سرش وارون اسـت[3]

سید امیر علی، شخصیت برجسته و داور سرشناس بنگال در نامه‌ای به عبیدی

---

۱. مقاله دکتر محمد فیروز به موضوع «عبیدی» چاپ شد. در مجله Arabic and Persian Studies No. 1 (1981-82) PP. 61-73.

۲. مقاله دکتر محمد فیروز به موضوع Shakespeare Theme in Persian Verse: Antique Example from Nineteenth Century Bengal, Journal Indo-iranica, Kolkata, No. 1-4, vol. 37, 1984, P. 137-138.

۳. انتخاب فارسی، ص ۳۸۸.

نوشت که نامش در لندن خیلی معروف است. عبیدی در جوابش این رباعی را نوشت:

ز توست شهرتم ار شهرتی مرا باشد   وگرنه نامم در لندن از کجا باشد
شمیم سنبل و ریحان کجا رود تا دور   اگر نه حامل آن قاصد صبا باشد[۱]

با توجه به نمونه‌های کلام عبیدی که شرح آن در این گفتار آمده می‌توان گفت که عبیدی، در زبان فارسی، شاعری برجسته بود و اشعارش که حاوی قدرت زبان و بیان و فصاحت و بلاغت و شیرینی و دلکشی می‌باشد، به وی شهرت جاودانه بخشید همانطور که خودش می‌گوید:

در جهان نیست عبیدی که دوامی دارد   از سخن لیک ببین نام دوامست مرا[۲]

منابع

۱. انتخاب فارسی، هیأت معارف ثانوی بنگاله غربی، کلکته ۱۹۷۲ میلادی.
۲. فیروز، محمد، Obaidi: A Persian Poet of Nineteenth Century Bengal, Kolkata 2005.
۳. فیروز، محمد، Arabic and Persian Studies (Journal of the Department of Arabic and Persian, Calcutta University) No. 1 (1981-82).
۴. فیروز، محمد، Shakespeare Theme in Persian Verse: Antique Example, Indo-iranica, Journal from 19th Century, Kolkata, Bengal, No. 1-4, vol. 37, 1984.

---

۱. انتخاب فارسی، ص ۳۸۹
۲. دکتر محمد فیروز، "Obaidi"، ص ۲۹.

حضرت صوفی سید فتح علی ویسی

سرزمین بنگال در قرن نوزدهم میلادی، یکی از شعرای فارسی و مردی عارف و شیخ طریقت و پیر و مرشد را در گهواره خود پرورانید که در تصوف و معرفت مقامی بلند داشت. آن شخصیت ارجمند که نام مبارکش سید فتح علی و تخلص او «ویسی» بود، در افق علم و عرفان جلوه‌گر شده و در بنگاله چراغ رشد و هدایت را روشن کرد و مردمانی را که گمراه شده بودند به دین حنیف و شریعت راهنمایی کرد.

حضرت صوفی سید فتح علی ویسی رحمة‌الله در سال ۱۸۲۵ م. در چاتگام در بنگلادش تولّد یافت. وی در صغر سن با پدرش به مرشدآباد مهاجرت نمود و آنجا در منطقه دهسه در مدرسه‌ای که آوازه‌اش در سراسر ایالت بنگال پیچیده بود، تحصیلات خود را تکمیل نمود. وی در تفسیر قرآن، حدیث نبوی، فقه، عقاید، منطق، فلسفه، بلاغت و مخصوصاً در زبان و ادبیات عربی و فارسی مهارت داشت. پس از تحصیلات ظاهری طبیعتش به تصوف و عرفان مایل گشت و برای تحصیل علوم باطنی به خدمت مولانا صوفی نورمحمد نظامپوری (م: ۱۸۵۸ م.) حاضر شد و دست بیعت به او داد و در حلقه ارادتمندان وی درآمد و مدّتی دراز در خدمت پیر و مرشدش منزل‌های سلوک را طی نمود و در این راه خیلی زحمات کشید و اکتساب علم طریقت کرد و بر اثر صحبت او و فیض روحانی که از وی گرفت، به مرتبه شیخ طریقت و عارف کامل فایز گردید. وی با سلسله تصوف عالیه و سلسله نقشبندیه مجددیه ارتباط داشت و مجاز و خلیفه سلسله عالیه بود[۱].

---

۱. محمد مطیع‌الرحمن، آئینه ویسی، ص ١٤٦–۱۸۵.

ویسی پس از تحصیلات باطنی برای کسب معاش رو به سوی کلکته نهاد و در متیا برج نواحی کلکته به عنوان دبیر مخصوص واجد علی شاه به خدمت وی پرداخت و در این خدمتگزاری پیشرفت کرده به عنوان رئیس در حدود دوازده سال وظایف مربوط به این منصب را به خوبی انجام داده و در چهل دو سالگی در ۱۸۶۷ م. از این منصب مستعفی شد[1].

ویسی در اواخر عمر راه توکل و قناعت را برگزید و بقیه زندگی را به اصلاح عقاید مسلمانان، تبلیغ دین و خدمت بندگان خدا اختصاص داد و در حدود نوزده سال به این کار اشتغال داشت و سرانجام در شصت و یک سالگی به تاریخ ۶ دسامبر ۱۸۸۶ م. به روز یکشنبه در کلکته زندگانی را بدرود گفت و در همین شهر مدفون شد. آرامگاه وی در مانک تله نزدیک کلکته زیارتگاه عقیدتمندان و ارادتمندان است[2].

ویسی و نعت‌گویی

اساس شاعری ویسی نعت‌گویی است که تصویر آن در سراسر دیوانش به نظر می‌آید. وی پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم را بیش از جان و دلش دوست می‌داشت و از مدح و تمجید و تعریف و توصیف محبوب دو جهان خیلی لذت می‌برد. تمام زندگانیش را با عشق نبوی و در ثناگویی حبیب کبریا بسر برد و دین و ایمان وی همین بود، چنانکه می‌گوید:

ویسیا از دین و ایمان اینقدر دانیم بس　　دین ما عشق محمد، حبّ او ایمان ما[3]

ویسی در وصف محبوب رب‌العالمین شعرهایی سروده است که در خور اعتنا می‌باشد؛ می‌گوید:

چه جانان شاه خوبانی سراسر نور تابانی　　قدم تا سر عجب شأنی سراپا صبح خندانی
خطیب انبیا آمد، مدیح او خدا آمد　　خطابش مصطفی آمد، گدایش شاه و سلطانی[4]

---

۱. زین‌العابدین اختری، حیات ویسی (بخش اردو)، ص ۱۱.
۲. ایندو ایرانیکا، انجمن ایران، جلد ۴۳، شماره ۳-٤، ص ۸۰.
۳. صوفی سید فتح علی ویسی، دیوان ویسی، ص ٤.
٤. همان، ص ۱۸۱.

آب روانی که همیشه جاری است هیچ انتها ندارد بعینه عشق محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم هم در جان و تن ویسی جاری و جایگزین است چنانکه می‌سراید:

ای لعل روان بخش تو چون آب روانست   در جان و تنم عشق تو چون آب روانست[1]

دربارهٔ تخصص شاعری خودش در نخستین غزل توضیح می‌دهد که کلامش ترجمان ارادات قلبیش می‌باشد و نقطه خواهش و آرزویش ذات مقدس حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم است. یک قطعه در این باره ذیلاً ملاحظه کنید:

مشرق حب محمد مطلع دیوان ما   مطلع خورشید عشقش سینهٔ سوزان ما
در ته هر لفظ پنهان نالهٔ دلسوز ما   وز بن هر حرف پیدا آتش پنهان ما
هر غزل آتشکده هر بیت آن یک شعله‌ای   آتشی افروخته هر مصرع دیوان ما
آنکه او محبوب رحمان دل شهید آن او   وانکه او مطلوب یزدان آرزوی جان ما

نمونه دیوانگی و فرزانگی وی در عشق نبی صلی‌الله علیه و آله وسلم، در شعرهای زیر ملاحظه می‌شود:

دیوانه نهان باشم و فرزانه به ظاهر   در عشق شه خیل رسل عادتم این‌ست
پادشاه کشور عشقم جنون دستور من   مسند ما خاک کویش، کوی او دیوان ما
هر کسی را رهبری هر دست را یک دامنی   دست ما و دامن احمد بس این تدبیر ما
سید جمله جمیلان احمد محبوب حق   حب او بس رهبر ما عشق او بس پیر ما[2]

اشعار فوق‌الذکر عمدتاً تفسیر أَطِيعُواْ اللهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُول[3] است. چه مقصدی بزرگ‌تر از این که کسی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را رهبر و راهنمای خودش گرداند و از عشق نبوی حظ برد. یک قطعه دیگر از قصیده نعت ویسی ملاحظه فرمایید:

محبوب خدا سید کونین محمّد   کو قبلهٔ دین است عرب را و عجم را
سلطان رسل شاه ملک پادشه دین   کو رحمت حقّ است مرا نوع امم را[4]

ویسی گرچه عاشق صادق و شاعر عالی رتبه است ولی در نعت‌گویی آن ذات

---

١. دیوان ویسی، ص ٥١.
٢. همان، ص ٢٦.
٣. القرآن الحکیم، سوره المایده، آیت ٩٢ (ای مومنان الله و رسول را اطاعت گذار باشید).
٤. دیوان ویسی، ص ٤-١٣.

مکرم احساس بی‌بضاعتی و کم مایگی دارد که در شعر زیر ملاحظه می‌شود:

ویسی کجا و نعت حبیب خدا کجا ذرّه کجا و مدحت مهر منورا[۱]

ولی با وصف محبوب دو عالم، شاعر عظمتی به دست آورده است که به آن ناز و فخر و اظهار مسرّت می‌کند:

در درود مصطفی چون زمزمه سازیم ما
در سعادت با ملایک بین که انبازیم ما
چون سرایم نعت آن سلطان دین محبوب حق
طالع ما بین که حق زمزمه سازیم ما[۲]

این برای شاعر خیلی خوشبختی است که در نعت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم همراه خدا و فرشتگان شریک زمزمه پردازی باشد و همین نعت‌گویی او باعث شد که وی به عنوان «طوطی شکرفشان» و «شه شاعران» در صف شعرای فارسی جای گیرد. به شعرهای پایین توجه فرمایید:

این ویسی کج مج بیان از فیض نعتت آمده
هم اوحدی، خسرو نوا، حسان بیان سعدی سخن[۳]

*

ویسی اندر ثنای تو هر دم همچو طوطی شکر فشان باشد[٤]

*

ویسی ترا سزد که به نعت حبیب حق روح‌الامین خطاب شه شاعران دهد[۵]

صوفی سید فتح علی ویسی(رح) که عشق نبوی و نعت‌گویی را دین و ایمان خود قرار داده است، می‌خواهد که تمام زندگانیش را به تعریف و توصیف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم صرف نماید و این مقصد بزرگ و نیک زندگانی را با نیروی

---

۱. دیوان ویسی، ص ۸
۲. همان، ص ۷-۲٦.
۳. همان، ص ٤٤۸.
٤. همان، ص ۸۰
۵. همان، ص ۷۳.

بیان در اشعار زیر ظاهر می‌نماید:

ویسـیا تـا زنـده باشـی در جهـان   بـاش انـدر نعـت او شـکر شـکن
ویسـیا ورد زبـان کـن روز و شـب   مـدح و وصـف آن شـه خیرالقـرن
ویسـیا شـرک اسـت پـیش عاشـقان   دل بجـز جانـان بـه چیـزی دوختـن
ویسـیا گـر عاشـقی کـارت بـود   در غـم او سـاختن یـا سـوختن[۱]

ویسی و تبعیت سنت رسول: ایمان بالغیب، اقرار باللسان و اعتقاد به وحدانیت و رسالت، بنیاد اسلام شمرده می‌شود و بدون ایمان کامل و عشق و محبت به رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم هیچ کس دعوای مسلمانی نمی‌تواند بکند:

مسلمان خوانم آن کس را که در دل عشق تو دارد
کسی کـز عشـق تـو خـالی نمی‌خوانم مسلمانش[۲]

تبعیت سنت نبوی کرامت بزرگی است و نشانه عشق به نبی صلی الله علیه و آله وسلم، ویسی علاوه بر اینکه شاعری نازک خیال است، در پایبندی احکام شریعت و پیروی سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نمونه‌ای عالی بود که اطاعت و تبعیت نبوی را در سراسر حیات لازم می‌شمرد. در غزلهای نعتیهٔ خود در باب پیش گرفتن راه مستقیم و تبعیت سنت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شعرها سروده است که نمونه‌ای از آنها ذیلاً نقل می‌گردد:

چون راه مستقیم به جز سـنت تـو نیسـت   ویسـی بـه جـان گزیـده ره مسـتقیم را[۳]

*

خام کاریسـت تـرک سـنت تـو   عقل خندد به خـام کـاری مـا[٤]

*

اگر عشق خدا خواهی به جان شو پیرو احمـد   صراطالمستقیم این‌ست و راه جمله کامل‌ها[٥]

---

۱. دیوان ویسی، ص ۱۳۷.
۲. همان، ص ۱۲۱.
۳. همان، ص ٦.
٤. همان ص ۹.
٥. همان، ص ۲۱.

کسی که خلاف سنت عمل می‌کند ادعای حب نبی صلی‌الله علیه و آله وسلم از جانب او باطل است، نمونه‌ای از شعرهای او در این باره ذکر می‌گردد.

جـز طریـق سـنتش آنانکـه رو آورده‌انـد پشت طرف حق نموده رو به باطل کرده‌انـد[1]

*

کسی کو منحرف گردد ز راه سـنت احمـد همانا گمره کرده از طریق راست شـیطانش[2]

یعنی تبعیت سنت همان بودن در راه مستقیم است و اگر کسی تارک سنت است مطیع شیطان است و در برابر خدا یاغی و نافرمان.

بی‌شک در روزگاری که در کشور هند شعر و ادب فارسی رو به زوال بود، بسی دور از مراکز علمی و فرهنگی ما درویشی خاک نشین که در کنار مملکت برمه در ایالت بنگال می‌زیست، یعنی حضرت صوفی سید فتح علی ویسی(رح) با موفقیت و افتخار سخن سرایی می‌کرد و شعرگویی به فارسی را به پیرایه‌های صدق و صفا، تصوف و معرفت، رشد و هدایت، سوز و گداز، عشق صادق، جذبات نرم و لطیف، خیالات رنگین و پرواز تخیل، مزین و مرصع کرد و به جای بلند و پر عزّ و شرف نشانید و خود به مقامی رسید که هیچ یک از شعرای فارسی آن عصر در بنگاله هم طرازش نبودند.

منابع

۱. اختری، زین‌العابدین، حیات ویسی (بخش اردو)، کلکته ۱۹۵۵ میلادی.
۲. انجمن ایران، ایندو ایرانیکا، کلکته، جلد ٤۳، شماره ۳-٤.
۳. مطیع‌الرحمن، محمد، آئینه ویسی، پتنا ۱۹۷۵ میلادی.
۴. ویسی، سید فتح علی، دیوان ویسی، کلکته ۱۹۳۵ میلادی.

۱. دیوان ویسی، ص ۵۹.
۲. همان، ص ۱۲۱.

مولوی عبدالغفور نسّاخ

در قرن نوزدهم میلادی یکی از برجسته‌ترین دانشمندان و سخن‌گویان زبان فارسی در بنگاله می‌زیست که به عبدالغفور نسّاخ شهرت داشت و در سراسر کشور هند مانند ستاره‌ای می‌درخشید.

ابومحمّد مولوی عبدالغفور خان بهادر متخلّص به نسّاخ که سلسله خانواده‌اش به صحابی رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه (متوفی: ۲۱ هجری)[۱] می‌رسد، روز عید فطر قبل از نماز در سال ۱۲۴۹ هجری (۱۸۳۴ م.) در کلکته قدم به عرصه حیات گذاشت[۲]. اجدادش از اهالی راجه‌پور در ناحیه فریدپور بنگلادش کنونی بودند[۳]، ولی پدرش قاضی محمد فقیر بیشتر اوقات زندگانی را در کلکته صرف نموده بود و در دادگاه عالی این شهر به عنوان وکیل دولتی خدمت می‌کرد[٤]. وی یکی از شخصیت‌های برجستهٔ آن زمان بوده مذاق علمی و ادبی هم داشت. «جامع‌التواریخ» در فارسی[٥] و «منتخب‌النجوم» یادگار اوست[٦]. نسّاخ در

---

۱. عبدالغفور خان نساخ، خود نوشت سوانح حیات نساخ، ص ۲.

۲. نواب صدیق حسن خان، تذکره شمع انجمن، ص ٤٨٧، و هم برای تاریخ تولد سال (۱۸۳٤ م.) ر.ک: به مقاله دکتر محمد فیروز به زبان انگلیسی به موضوع "Calcutta: A rendezvous of Persian Poets in the 19th Century" چاپ در مجله «ایندو ایرانیکا» سری ٤٣، شماره ۳ و ٤، ۱۹۹۰ میلادی، کلکته ص ۷۹.

۳. جاوید نهال بنگال کا اردو ادب (انیسویں صدی میں)، ص ۲٦۷.

٤. لطیف الرح[illegible]، ص ۲٥.

٥. این تصنیف نساخ در سال ۱۸۹۷ میلادی از مطبع نول کشور لکهنو چاپ گردید. ر.ک به نساخ: باغ فکر (مرتبه: خالد عابدی)، ص ۱۰.

٦. [illegible]، ص ۲٥.

کودکی مادرش را از دست داد و وقتی ده ساله بود، پدرش فوت کرد[۱] و بعد برادر بزرگش مولوی عبداللطیف خان بهادر که در کلکته شهرت و جاه و حشمت داشت،[۲] نسّاخ را با شفقت پدرانه آموزش داده و تربیت کرد[۳]. نسّاخ ابتدا از مولوی ازبرعلی، مولوی رضوان علی و مولوی محمّد فیض و غیره علوم مقدماتی را کسب کرد و بعد در سن هفت سالگی در کلاس اوّل بخش انگلیسی در مدرسه عالی کلکته شروع به آموختن کرد. پس از آن، وی در سال ۱۸۴۷ م. به دانشکدهٔ هوگلی وارد شد[۴]. همین جا بود که نسّاخ از استاد خویش خواجه محمّد مستقیم علوم عربی و فارسی را یاد گرفت و زیر نظر وی شروع به شعرگویی کرد. علاوه بر عربی و فارسی، نسّاخ به زبان‌های بنگالی، انگلیسی، اردو و هندی مسلط بود ولی به زبان اردو و فارسی تسلّط کامل داشت[۵]. پس از تکمیل تحصیلات، فکر معاش دامنگیر نسّاخ شد و بعد از کوشش کوشش و زحمات بسیار، وی در سال ۱۸۶۰ م. در ناحیه جهانگیرنگر در «داکا»، مرکز بنگلادش، به عنوان معاون تحصیلدار و رئیس دادرسی منصوب شد[۶].

پس از چهار سال، دریافت حقوق دولتی، نسّاخ در سنّ ۳۰ سالگی در سال ۱۸۶۴ م، با دختر نیکوکار میرزا همایون بخت شاه دهلی ازدواج کرد[۷] که از او دو فرزند یکی پسر و دیگری دختر متولّد شدند. نام پسرش ابوالقاسم بود که شاعر معروف کلکته بود و «شمس» تخلّص داشت[۸]. پس از انتصاب به شغل دولتی در سال ۱۸۶۰ م.، نسّاخ در یک محل خدمت نکرد؛ بلکه از سال ۱۸۶۳ تا ۱۸۸۷ م.، وی در نواحی مختلف داکا مثل

---

۱. *بنگال کا اردو ادب*، ص ۲٦۸.
۲. تذکره شمع انجمن، ص ٤۸۷.
۳. *بنگال کا اردو ادب*، ص ۲٦۸.
۴. [illegible]، ص ۲۷ (ولی دکتر محمد فیروز در مقاله خود به زبان انگلیسی نوشته است که نساخ در سال ۱۸۶۰ میلادی از مدرسه عالی تحصیل علم کرد. ر.ک به «مجله ایندو ایرانیکا» سری ۴۳، شماره ۳ و ۴، ۱۹۹۰ میلادی، کلکته، ص ۷۹.
۵. همان.
٦. همان، ص ۲۸–۲۹، در مورد سال انتصاب وی در سال ۱۸٦۰ میلادی ر، ک به مقدمه انگلیسی به قلم قلم عبدالسبحان مرتب «خودنوشت سوانح حیات نساخ»، ص (xii).
۷. همان، ص ۳۸.
۸. *بنگال کا اردو ادب*، ص ۲٦۹.

هبره، مونگیر، راجشاهی، باگلپور، سارن، سلهت، مانک گنج، بیربوم مدنی پور و منشی گنج، خدمت کرد[1] و در پنجاه و پنج سالگی به تاریخ یکم فوریه سال ۱۸۸۹ م. (۱۳۰۶ه) معزول گشت[2]. همان سال، وی در روز جمعه تاریخ ۱۴ ژوئن در کلکته از دنیا رفت[3] و در گورستان «تال بگان» کلکته در پهلوی آرامگاه برادر بزرگوارش عبداللطیف خان بهادر به خاک سپرده شد[4].

آثار منظوم نسّاخ

نسّاخ درهر دو زبان اردو و فارسی شعر می‌سرود ولی به عنوان شاعر اردو شهرت بسیار داشت. وی، اوّل مهجور تخلّص می‌کرد و بعد آن را به «نسّاخ» عوض کرد[5]. آثار منظوم وی به زبان فارسی عبارتند از: «مرغوب دل»، «گنج تواریخ» و «مظهر معمّا» که در صف شعرای فارسی، نشان از مقام و مرتبه والای او دارند.

۱. مرغوب دل: این کتاب، مشتمل بر رباعیات فارسی، مجموعه‌ای است که در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۶ م.) در کلکته چاپ شده ولی در دسترس نیست. نخستین رباعی مندرج در این مجموعه، در ادامه نقل می‌شود:

یـارب شـده‌ام تبـه بیـامرز مـرا　　شـد روی دلـم سـیه بیـامرز مـرا
دردا که به جـز گنـه نکـردم کـاری　　بخشـنده هـر گنـه بیـامرز مـرا

*

در میکـده، کشـتی شـرابی دیـدم　　بـر دوش، هـلال ماهتـابی دیـدم
آن کشتی می نیست که دیـدم سـاقی　　در خانـه قـوس آفتـابی دیـدم[6]

۲. گنج تواریخ: مجموعه‌ای می‌باشد که در آن، از آغاز دین اسلام تا عهد شاعر، قطعات تاریخی درباره وفات مشاهیر اسلام درج شده است. این مجموعه، در سال

---

۱. سلسلهٔ ب ی ، یک، ص ۲۹.
۲. ر. ک به مقدمه عبدالسبحان (خودنوشت سوانح حیات نساخ) ص (xii).
۳. همان.
٤. بنگال کا اردو ادب ، ص ٢٦٩.
۵. سلسلهٔ ب ی ، یک، ص ۴۵.
٦. همان.

۱۲۹۰ هجری مطابق ۱۸۷۴ م. از چاپخانه «نولکشور» منتشر گردید[۱] ولی در دسترس نیست.

۳. کنزالتواریخ: این مجموعه، ضمیمه‌ای از «گنج تواریخ» است که در سال ۱۲۹۰ م. از چاپخانه نظامی کانپور به زیور طبع آراسته شده. این مجموعه، در کتابخانه انجمن آسیایی کلکته موجود است. علاوه بر سه قطعه در اردو بقیه قطعات فارسی است که تعداد آنها به دویست و هفتاد و سه می‌رسد. نخستین قطعه وفات، درباره پیغمبر اسلام حضرت محمّد مصطفی صلی‌الله علیه و آله وسلم می‌باشد که درج می‌شود:

سید کونین فخر انبیا　　قبله روح و روان دو جهان
احمد مرسل محمّد مصطفی　　مقتدای آدم و کروبیان
گشت حق چو طالب دیدار او　　کرد خود عزم وصال حق به جان
همچو جان پاک از پیش نظر　　شد به نور رحمت یزدان نهان
گفتم ای نسّاخ سال نقل او　　دل ز آدم رفت و روح از قدسیان[۲]

این تصنیف نسّاخ، مشتمل بر ۵۰ صفحه است که مبنی برکمال استعداد وی و گنجینه‌ای از معلومات ارزنده تاریخی است. آغاز کتاب با حمد و صلوات است و پس از درج قطعه وفات پیغمبر صلّی‌الله علیه و آله، قطعه‌ای در تاریخ وفات ابوبکر صدیق آورده است:

افضل أمّت رسول خدا　　رفت چون از جهان به سوی بهشت
سال تاریخ وفات او نسّاخ　　کلک مشکین من جهاد نوشت[۳]
(۱۳ هجری)

تاریخ وفات أمّ المؤمنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها:

آن حضرت عایشه که بوده　　محبوب رسول عالم الغیب
از روی حساب سال خوش　　نسّاخ مجاهده است بی‌ریب
(۵۸ هجری)

تاریخ شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه:

---

۱. باغ فکر، ص ۳۳.
۲. عبدالغفور نساخ، کنزالتواریخ، ص ۱.
۳. همان.

آن ایـام دیـن حسـین پـاک ذات　　شـد شـهید و رفـت در بـاغ جنـان
سال ترحیلش که جستم از حسـاب　　گشـت پیـدا بـی‌تـردد از جـوان[1]
(۶۰ هجری)

به علاوه، قطعات تاریخ وفات حضرت سیف الله خالدبن ولید، حضرت حسّان بن ثابت، حضرت رابعه بصری و دیگر مشاهیر اسلام و خلفای عظام و شاهان هند و غیره درج است[2]. یک قطعه در تاریخ وفات پدر بزرگوار شاعر ملاحظه می‌شود که خیلی دل‌انگیز است:

والـدینم کـه ز دنیـا رفتنـد　　جگرم چاک شد و خـاک بـه سـر
چشـم لبریـز سرشـک طوفـان　　که از آن نوح بـه کشـتی مضـطر
بـر لـبم شـور قیامـت پیـرا　　که از آن عـرش بـه لـرزه یکسـر
در چنـین حـال بگفـتم تـاریخ　　خلـد سـاکن پـدرم بـا مـادر[3]
(۱۲۵۹ هجری)

۴. مظهر معمّا: این تصنیف نسّاخ، نیمی به فارسی و نیم دیگر به اردو است که از چاپخانه بحرالعلوم لکهنو در سال ۱۸۹۶ م. چاپ شد. بخش فارسی به سبک «گنج تواریخ» ۲۹ شعر دارد که شاعر، با کمال استعداد خویش، از هر شعر عدد تاریخی بیرون آورده و اسم شخصیت‌های برجسته‌ای را ظاهر کرده است. همچنین، این تصنیف، مجموعه‌ای از قطعات ماده‌های تاریخی می‌باشد. این مجموعه، هم در کتابخانه انجمن آسیایی کلکته نگهداری می‌شود. این همه تالیفات نسّاخ که گنجینه‌ای از معلومات ارزنده می‌باشد، ارزش تاریخی دارند و به این ترتیب، باید شاعر را تاریخ نویس به شمار آورد.

نسّاخ، شاعر با ذوق و صاحب اشعار متنوعی بوده که در هر صنف سخن سروده ولی به ویژه در غزلسرایی و تاریخ مهارت و ذوق خاصّی داشت؛ هر چند که غزل‌های وی در فارسی بسیار اندک است. وقتی که نسّاخ در داکا می‌زیست، یکبار منشی دلاور

۱. کنزالتواریخ، ص ۲.
۲. همان، ص ۱–۴۹.
۳. همان، ص ۳۳.

علی که در داکا زمیندار بود، از نسّاخ درخواست نمود که وی غزلی در مقابل غزل «جان محمّد قدسی» بگوید. مطلع غزل قدسی این است:

دارد دلی امـا چـه دل صد گونـه حـرمان در بغل
چشمی و خون در آستین اشکی و طوفان در بغل

نسّاخ فی البداهه مطابق قدسی غزلی گفت که چنین آغاز می‌شود:

ای از خیـال عارضـت دارم گلسـتان در بغـل
در تار زلف پر خمـت صـد شبنمسـتان در بغـل
گـر بشـنود یـک نغمـه‌ای کلـک نواسـنج مـرا
منقار خود سازد نهان مرغ خوش‌الحـان در بغـل
هر تـار گیسـوی تـرا تاتـار و چـین زیـر نگـین
یـاقوت لـب‌هـای تـرا کـوه بدخشـان در بغـل
شادی بیا اینک ببـین کـز پـاره‌هـای لخـت دل
هر طفل اشک لاله گـون دارد گلسـتان در بغـل
رخسـار پـر نـور تـرا صـبح وطـن در آسـتین
چشم سـیه مسـت تـرا شـام غریبـان در بغـل[1]

غزل دیگری از نسّاخ ملاحظه شود:

دلـم را ز خـم خنـدان آفریدنـد   خطـت را مشـک بیـزان آفریدنـد
تـرا سـرو گلسـتان آفریدنـد   مـرا قمـری نـالان آفریدنـد
ز لعلـت بـرق خنـدان آفریدنـد   ز چشـمم ابـر گریـان آفریدنـد
ز نـور آن جبـین نـور افشـان   مـه و خورشـید تابـان آفریدنـد
ز نـور آن کـف پـای نگـارین   جبـین مـاه کنعـان آفریدنـد
دو چشم از قطره‌های اشک صافی   چـه گوهرهـای غلطـان آفریدنـد
بخود پیچیـد مـار آن روز از رشـک   کـه آن گیسـوی پیچـان آفریدنـد
مـرا از خـاک پروانـه سرشـتند   تـرا شـمع شبسـتان آفریدنـد

۱. [illegible] یک، ص ۶۰.

جهانی را چون گندم چاک شـد دل چـون آن نـار دو پسـتان آفریدنـد
شـده شـق سـینه صـبح قیامـت کـه ایـن چـاک گریبـان آفریدنـد
سرشک چشم پـر نـم گـرو کردنـد از آن دریـای عمـان آفریدنـد[1]

غزل‌های فوق، مملو از استعارات و تشبیهات زیباست و عناصری که آن را جان غزل گویند، در غزل نسّاخ یافت می‌شوند. هر چه از اوصاف و حسن در غزل‌های حافظ، خسرو و سعدی و غیره دیده می‌شود، آن همه در غزل‌های نسّاخ هم به نظر می‌آیند. لذا غزل‌های نساخ اگرچه کم هستند، ولی هرچه هست، توان مقایسه و برابری با غزل‌های شعرای ایرانی را دارند که براساس آن، باید نسّاخ را هم در صف غزل گویان به شمار آورد.

نوّاب صدّیق حسن خان در تذکره‌اش، تعدادی از غزل‌ها و رباعی‌های نسّاخ را درج نموده است که در ادامه برخی از این اشعار نقل می‌شود:

خـدایا جـوهر قاتـل بـده تیـغ زبـانم را پی حاسد دم شمشـیر کـنم طـرز بیـانم را
پس از قتلم پی تشهیر اگر آن مو کمر گویـد به پای مـور بایـد بسـت جسـم نـاتوانم را
دل پژمـرده نسّـاخ، داغ گلرخـی دارد بهـار تـازه باشـد در بغـل نخـل خـزانم را

*

کجا مرغ دلم باشـد اسـیر دام پرواهـا فما جدُت له نفسی بـدنیاها و عقباهـا

اینک سه رباعی از نساخ نقل می‌شود:

از وحشت دل که هست صحرا صـحرا آب اسـت روان ز دیـده دریـا دریـا
از سـوزش دل چـه بـر نگـارد خامـه ایـن چوبـک خشـک را چـه یـارا یـارا

*

شده سجده به پیش بـت نمـازم یـارب بـر بـاد شـد ایـن عمـر درازم یـارب
عفـوم نکنـی و گـر پنـاهم نـدهی ای وای کجـا روم چـه سـازم یـارب

*

از میکـده سـاغر شـرابی بـه مـن آر یـاقوت وشـی لعـل مـذابی بـه مـن آر

---

1. [illegible]، ص ۱۰۰–۱۰۱.

دل سـرد شـد از خمـار تـا گـرم شـوم   ای مهـــوش آفتـــابی بـــه مـــن آر[1]

اینک، قطعه‌ای در تاریخ وفات حضرت سیف الله خالد بن ولید رضی‌الله عنه که جدّ اعلای شاعر است:

در شـــجاعت بـــه روزگـــار فریـــد   دشـــمن کفـــر خالـــد ابـــن ولیـــد
غـــازی و عـــارف خـــدا آگـــاه   آبـــــروی حُســـــام ســـــیف الله
حـــامی دیـــن احمـــد مختـــار   قـــوت افـــزای فرقـــه انصـــار
فـــاتح جنگهـــای مصـــر و شـــام   زور بـــــازوی لشـــکر اســـــلام
بود چون پـاک ذات قدسـی خـوی   سـال نقلـش ز لفـظ طیـب جـوی[2]
(۲۱ هجری)

از نمونه کلام فارسی نساخ روشن می‌شود که او خیلی خوب به فارسی شعر می‌گفت که خالی از قدرت زبان و بیان نمی‌باشد. مهارت وی در زبان فارسی و کمال استعداد شعرگویی‌اش به فارسی، نشان از اقتدار شعری و مرتبه نسّاخ دارد که می‌تواند او را در برابر مقام عرفی، نظیری و صائب تبریزی و غیره بنشاند.

منابع

۱. خان، نواب صدیق حسن، تذکره شمع انجمن، بهوپال ۱۲۹۲ هجری
۲. لطیف‌الرحمن، [illegible]، کلکته ۱۹۸۸ میلادی.
۳. نساخ، عبدالغفور ، باغ فکر، مرتبه خالد عابدی، بهوپال ۱۹۷۷ میلادی.
۴. نساخ، عبدالغفور خان، خود نوشت سوانح حیات نساخ، مرتبه عبدالسبحان، انجمن آسیای کلکته ۱۹۸۶ میلادی.
۵. نساخ، عبدالغفور، کنزالتواریخ، کانپور ۱۲۹٤ هجری.
۶. نهال، جاوید، *بنگال کا اردو ادب (انیسویں صدی میں)*، کلکته ۱۹۸٤ میلادی.

---

۱. تذکره شمع انجمن، ص ٤۸۷–٤۸۹.
۲. کنزالتواریخ، ص ۱.

مولانا عبدالرؤف وحید

در قرن نوزدهم میلادی در بنگاله، مولانا ابوالمعالی عبدالرؤف وحید، یکی از معروف‌ترین و برجسته‌ترین سخنوران فارسی و اجلّ علما، فضلا و ادبا به شمار می‌رفت که از خاک کلکته برخاست و مانند آفتاب و ماهتاب بر روی افق ادب بنگاله درخشید. خانواده‌اش از اهالی دهلی بودند و نخستین مرد بزرگ از اجدادش، حضرت قاضی شیخ محمّد عبدالقادر صدیق الحنفی القادری بوده که در سال ۱۰۶۰ هجری مطابق با ۱۷۰۰ م. در اواخر عهد حکومت صاحبقران ثانی، شاهجهان پادشاه در دارالخلافه دهلی و اواخرحکومت والی بنگاله، ابونصر نصرالدّین محمد سلطان شجاع، از دهلی بر آمده به بنگاله فرو کشید و برای همیشه در کلکته رحل اقامت انداخت[۱].

جدّ مولانا عبدالرؤف وحید که شیخ محمّد رمضان نام داشت از گرامی‌ترین رؤسای قدیم کلکته و صاحب مناقب بود که در سال ۱۱۹۹ هجری بر لب دریای گنگ در حوزه نیم تله،[۲] مسجدی زیبا و بزرگ با نه گنبد بنا نهاد که در ذکر بانیان خود و یادگاری از همه آنان، زبان ثنا می‌باشد[۳].

آن بزرگ عالی صفات و دانشمند گرانمایه به روز پنج شنبه، شب دهم ماه ذی‌قعدةالحرام ۱۲۲۸ هجری مطابق با چهارم نوامبر ۱۸۱۳ م.، از این سرای فانی روی به مقام جاودان

---

۱. نساخ مولوی عبدالغفورخان بهادر، تذکرةالمعاصرین، ص ٢٤-١.

۲. جایی در کلکته که آنجا یک صوفی بزرگ به نام نعمت الله ولی (متوفی: ٨٣٤ هجری/١٤٣٠ میلادی) می‌زیستند. که بعدها آن مکان را به نام او «نعمت الله» خواندند که الان متغیر شده «نیم تله» گشت (ر.ک به فهرست مخطوطات فارسی، مجموعه سوسایتی، انجمن آسیایی کلکته، ۱۹۸۵ میلادی در تحت شماره مخطوطه ۳۵۰، صفحه ۱۵۳)

۳. سلیم بوپالی، سید علی حسن خان، صبح گلشن، ص ٤٦.

نهاد[۱]. وحید در ضبط تاریخ وفات آن منبع خیر و حسنات با ذکر بنای مسجد، قطعه‌ای آبدار سروده بود که درخور اعتنا می‌باشد:

جدّ ما شیخ اجلّ اکرم عالی گهر — بر روانش باد صد رحمت به فیض ایزدی
آنکه در کلکته مانده یادگار پایدار — بر لب دریای گنگش مسجدی نُه گنبدی
از پی سال وصالش از خدا خواهد وحید — حشر جدّ ارشد ما کن به آل احمدی[۲]
(۱۲۲۸ هجری)

پدر فرخنده وحید، شیخ احمد علی الصدیقی النقشبندی، یکی از پیشوایان و بزرگان دین حنیف و رجال کبار صاحب علم کلکته محسوب می‌شد. وی در دانش و هنر و فنون علم و حکمت بهره کافی داشت و هیچ وقت به حصول معیشت در این سرای ناپایدار توجه نگماشت و همواره بر روش ارباب صبر و رضا و تجرید و توکّل زندگانی را به سر می‌برد. آن مرد عارف صوفی و اهل دل، شب هفدهم ماه ذی الحجه ۱۲۸۹ هجری مطابق به شانزدهم فوریه ۱۸۷۳ م. روز یکشنبه، به رحمت حق پیوست. وحید، تاریخ وفاتش را با تعریف و توصیف وی در قطعه زیر ذکر نموده است:

چو احمد علی والد ماجدم — که رحمت ز حق باد بر جان او
به دیده کشان سرمه معرفت — شناسان حق بود بی‌گفتگو
ز دار فنا کوس رحلت زنان — سوی دار باقی بیاورد رُو
وحید حزین سال رحلت بگفت — که باغ ارم جای جاوید او[۳]
۱۲۸۹ م

مولانا ابوالمعالی محمّد عبدالرؤف متخلّص به «وحید» در تاریخ دهم فوریه سنه ۱۸۲۸ م. در کلکته به جلوه هستی خرامیده، از فاضلان عصر خود تحصیل مراتب علمی نموده استعداد کثیره و سرمایه وافر پیدا کرد و زبان دانی و خوش لسانی را به مرتبه‌ای رسانید که اهل علم و ادب از وی حساب می‌بردند. پس از پرورش و پرداخت، وی

---

۱. نورالحسن خان، نگارستان سخن، ص ۵۵.
۲. تذکرةالمعاصرین، ص ۲۴-۱.
۳. همان.

نخست با تحصیلات مقدماتی آشنا گردید و بعد در دیگر علوم و فنون کسب مهارت کرد. برای استفاده علمی، وحید به خدمت استاذالاساتذه، «مولانا محمّد وجیه»، که اوّلین آموزگار مدرسه عالی کلکته بود، شرف حضور یافت و از او در مضامین اصول و فروع و علوم دینی و دنیوی اکتساب فیض نمود. وی در ادب و انشا هم قدرت تامّه داشت و به خاطر وسعت دادن این فن، نامه‌نویسی به زبان فارسی را آغاز کرد. بالأخره نوبت به روزنامه فارسی رسید و وی در ضمن فعّالیت‌های ادبی، روزنامه‌ای به نام «سلطان‌الاخبار» به زبان فارسی از کلکته انتشار داد که در دنیای ادب و صحافت آوازه‌اش فراگیر شد. نثر فارسی و انشاپردازی وی، عوام و خواص را چنان متأثر کرد که روزنامه دیگری هم به نام «دوربین» به زبان فارسی و اخبار اردو «گاید» (راهنما) منتشر نمود. این روزنامه با متانت و لطافت تحریر و تقریر، کلامی شیرین و درس آموز، وحید را محبوب نظر و مقبول مردم ساخت[1].

وحید علاوه بر فعّالیت‌های ادبی، به فعّالیت‌های اجتماعی و فرهنگی نیز علاقه داشت و برای پیشرفت مسلمانان بنگاله که بی‌سواد و خسته حال و از لحاظ دینی و علمی گرفتار فقر و مذلت بودند، خیلی کوشش و تکاپو می‌کرد. وی در سال ۱۸۵۵ م. برای رفاه و بهبود اوضاع مسلمانان کلکته به همراه رؤسای شهر و اهالی با سواد، اداره‌ای به نام «انجمن اسلامی» بنا نموده که در آن زمان در سراسر هند مانند انجمن مزبور هیچ اداره‌ای وجود نداشت. وحید به عنوان مدیر انجمن، کارهای سودمند اجتماعی و فرهنگی انجام می‌داد. وقتی که رئیس اعظم کلکته، نواب عبداللطیف خان بهادر، در سال ۱۸۶۳ م. یک مجلس اسلامی به نام «مذاکره علمیه کلکته» را تشکیل داد، وحید به آن انجمن پیوست و زندگانی اش را برای ترقی و دوام و بقای این انجمن وقف نمود[2].

1. Feeroze, Dr. M."Calcutta Rendezvous of Persian Poets in the 19th Century,' Indo- Iranica, Vol. 43, Sep-Des. 1990, No. 3-4, P. 78-79.
2. Jain. N.K. Muslims in India: (Naresh Kumar), A Biographical Dictionary , P.253, V.1. New Delhi, 1979.

وحید به زبان انگلیسی تسلّط داشت و در زبان‌های عربی، فارسی و اردو نیز استعداد کامل به هم رسانیده بود. وی در سال ۱۲۷۱ ه/۱۸۵۵ م. از طرف حکومت انگلیس به منصب مترجمی صدر کلکته رسید و بعد از آن در سال ۱۲۷۶ هجری مطابق ۱۸۶۰ م. در مدرسه عالی کلکته به سمت استاد زبان و ادب فارسی منصوب شد. قبلا این سمت را یک ایرانی به نام میرزا بزرگ شیرازی که به «وفا» تخلّص می‌کرد، به عهده داشت. در سال ۱۸۸۹ م.، حکومت انگلیس «وحید» را به عنوان عضو دانشگاه کلکته انتخاب نمود. وی در علوم و فنون و در هیأت تدریس زبان‌های عربی، فارسی و اردو در دانشگاه کلکته عضویت داشت. عموی مولانا وحید به نام «فیض عالی»، یک شاعر صوفی بوده و «عاصی» تخلّص می‌کرد. وی در سال ۱۸۶۴ م. فوت کرد[1]. بزرگ‌ترین پسر عبدالوحید که عبدالودود نام داشت و تخلّصش «اوحد» بود، به زبان فارسی شعر می‌گفت. متأسفانه وی در دوران شباب، زندگانی را بدرود گفت[2].

وحید از هنگام تحصیل به شعر و سخن علاقه فراوان داشت و به هر دو زبان اردو و فارسی شعر می‌سرود، ولی به عنوان شاعر فارسی بیشتر شهرت داشت. وی در مشق سخن به خدمت «سید شاه اُلفت حسین فریاد» که از افاضل و اکابر شعرا و پیران طریقت آن عصر شمرده می‌شد، زانوی ادب زد. دیوان وحید مشتمل بر غزلیات فارسی، در زمان حیاتش چاپ شده بود، ولی امروز در دسترس نیست. آثار گرانبهایش در نظم و نثر فارسی عبارتند از:

۱. تحریرات وحیدی (مجموعه نگارشات)
۲. تاریخ بنگاله
۳. تاریخ کلکته
۴. حرف وحیدی
۵. نحو وحیدی
۶. شاخ مرجان

۱. جاوید نهال، *انیسویں صدی میں بنگال کا اردو ادب* (اردو)، ص ٤۲-۵۳۳.
۲. صدّیق حسن خان، تذکرهٔ روز روشن، ص ۱۹۰.

۷. تاج سخن
۸. تحفةالحاج
۹. رباعیات وحیدی
۱۰. منشآت وحیدی
۱۱. جواهر الصنایع
۱۲. سخن موزون و غیره[۱]

در نثر و نظم وحید، شادی اسلوب و سلاست ترکیب یافت می‌شود. حلاوت لفظ و ملاحت معنی به مرتبتی است که استادان فنّ و انشا معترف کلام وی هستند و گاه گاه در تعبیر و تفسیر کلامش اظهار عجز می‌کنند. نمک در کلامش گلوسوزتر از حلاوت‌اش است. همین طور نثر فارسی وی دارای فصاحت و بلاغت است.

وی مطالب دقیق را به روشنی بیان و نکات باریک را به آسانی حل می‌کرد و کمال فنّ وی شمرده می‌شد. وی در فصاحت و بلاغت یکتای روزگار بود که همه اساتید معاصر این فن، این حقیقت را تسلیم کرده بودند[۲].

اینک به برخی از اشعار وحید نگاهی انداخته می‌شود:

تو با اغیار در گلشن که شب گرم سخن بودی ندانستی که من هم یک طرف اندر چمن بودم

*

تشنه‌ام لیک به قلزم نروم از پی آب موج خیز است به لب شربت تقدیر کسی

نگاه ناز معشوق، حالت عاشق را چقدر متغیر کرده است که آن را در شعرهای زیر چنین اظهار کرده است:

یک ناوکی که آن نگه شرمگین زده‌ست
صد رخنه در دل و دو صد آخر به دین زده‌ست
سیراب کرد ز آب بقا جان تشنه را
تیغی که ترک من به دم واپسین زده‌ست

۱. تذکرةالمعاصرین، ۲ ٢٤-۱.
۲. نگارستان سخن، ص ۵۸.

شـــفتالویی ز روضـــه فـــردوس را غمـــش
آن بوسه‌ای که لب به لبش از کمـین زده‌سـت[۱]

یک عاشق از معشوق چه می‌خواهد، فقط دیدار و خلوت‌نشینی که همین زندگانی عاشق باشد. در زبان غزل، وی با چه پیرایه‌ای لطیف، آرزوهایش را اظهار کرده است که شایسته ذکر است، می‌گوید:

در کـنج چمـن بـا مـی و یـار دگـر هـیچ   ایـن اسـت تمنـای دل زار دگـر هـیچ
عیسی نفسا جان به لبم این دم نزع اسـت   یک جرعه‌ای از شـربت دیـدار دگـر هـیچ
ای شیخ تو و مسـجد و سـجاده و تسـبیح   مـا و بـت و بتخانـه و زنّـار دگـر هـیچ

حالا به این اشعار توجه کنید که وحید در آن تشبیه و استعاره به کار برده حادثه کربلا را به تصویر کشیده است که منظر خونچکان به نظر می‌آید:

کشـتگان تیـغ ابـرو تشـنگان لعـل لـب   کـرده کـوی قـاتلم را کـربلای تـازه‌ای
وی به بزم قدسیان افتـاد بـر شـعر وحیـد   غلغـل احسـنت و شـور مرحبـای تـازه‌ای

عاشق در عشق محبوب قریب المرگ است، ولی آرزو دارد که یکبار شربت لب قند محبوب را بخورد تا زندگی بیابد:

دم نزع است مگـر شـربت قنـدی ز لبـت   بچکـانی ز لـبم تـا جگـر انـدک انـدک

عاشق راحت و آرام معشوق را چطور باید نگاه دارد، به این شعر توجّه شود:

قـدم آهسـته بنـه در ره آن شـوخ وحیـد   می‌توان کرد به کویش گذر اندک انـدک[۲]

وحید سرمست باده عشق است. وی می‌گوید شرابی از دریای عشق که من خورده‌ام، حضرت خضر نیز دستیابی به آن نداشت. شعر لطافت عشق و میخوارگی دارد که بیرون از حدّ بیان است. می‌گوید:

کی خضر خورده است ز سر چشمه حیـات   آبی که خورده باغ دل من ز جـوی عشـق

ناز و ادای معشوق، عاشق را خسته و تباه کرده است. الان عاشق تابی ندارد که از معشوق چیزی درخواست کند. معشوق هم دیدن عاشق را بدین حال خستگی دوست

---

۱. تذکرهٔ روز روشن، ص ٦-٥٢٤.
۲. نگارستان سخن، ص ۵۹؛ تذکرهٔ روز روشن، ص ٦-٥٢٤.

دارد. چقدر احساسات عاشق از این شعر روشن است:

به یک کرشمه دل و دین و جان ربودستی   بـــه غمـــزه دگـــر آخـــر چـــه آرزو داری

این شعر هم حالت عاشق را غمّازی می‌کند:

عرضه کردم بار هجـر یـار بـر بـازوی دل   طاقت و تاب و توان، صبر و تحمل گفت بس[۱]

در پایان، به نظم «تاریخ کلکته» اکتفا می‌شود. وحید در وصف شهر کلکته می‌سراید:

چیسـت دانـی تـو شـهر مینـوچهر   شـــهر نزهـــت فـــزای کلکتـــه
غمـــزدا، جـــانفزا، روان پـــرور   چیســـت آب و هـــوای کلکتـــه
بـــر زمینـــی ز بـــاغ خلـــد بـــرین   گویـــا باشـــد بنـــای کلکتـــه
کـــرده هـــر دور را مســـیحایی   دم بــــاد صــــبای کلکتــــه
در دمـــد روح در تـــن بـــی‌جـــان   روح راحـــت فـــزای کلکتـــه
مـــی‌دهـــد بـــوی گلشـــن فـــردوس   چمـــن خـــوش هـــوای کلکتـــه
نـــور چشـــم و ســـرور جـــان و دل   طلعـــت و دلربـــای کلکتـــه
گـــره از دل گشـــای نافـــه چـــین   نکهـــت مشکســـای کلکتـــه
غیـــرت روی دلبـــران صـــبیح   هـــر صـــبح دلگشـــای کلکتـــه
رشـــک زلـــف معنبـــر خوبـــان   شـــام جـــادو نمـــای کلکتـــه
ای خوشـا آب گنـگ نزهـت جـان   شـــیره جـــانفزای کلکتـــه
وان عمـــارت پـــر بهـــای رفیـــع   شـأن و شـوکت نمـای کلکتـه
عقـد غـم وا گشـای جـان حـزین   گـــل زمـــین فضـــای کلکتـــه
یـــاد بـــاغ جنـــان بـــرد از دل   بـــاغ بســـتان ســـرای کلکتـــه
دل پاکـــان بـــا صـــفا بکنـــد   ســـاحت پـــر فضـــای کلکتـــه
رخنـــه در زهـــد زاهـــدان فکنـــد   صـــنم خـــوش ادای کلکتـــه
دل کرّوبیـــان بـــرد از جـــای   بـــت زهـــره لقـــای کلکتـــه
طـــایر جـــان نـــاتوان وحیـــد   مـــی‌پـــرد در هـــوای کلکتـــه[۲]

---

۱. تذکرهٔ روز روشن، ص ٦– ٥٢٤.

۲. مجله معارف، اعظم‌گر، ژوئیه ۱۹۸۷ میلادی، ص ٥–٦٤.

از نمونه اشعار فارسی که به رشته تحریر آورده شد، این نتیجه حاصل می‌شود که وحید به عنوان شاعر فارسی نه فقط در بنگاله شهرت داشت، بلکه بین دیگر شعرا و ادبای هم عصر، امتیاز و افتخار و قدر و منزلت داشته است. این شاعر بزرگ و دانشمند نامدار فارسی در شصت و هشت سالگی در سال ۱۸۹۶ م. زندگانی را بدرود گفت[۱].

منابع

۱. بهادر، نساخ مولوی عبدالغفورخان بهادر، تذکرةالمعاصرین، کلکته.
۲. بوپالی، سلیم و خان، سید علی حسن ، صبح گلشن، مطبع شاهجهانی، بوپال ۱۲۹۵ هجری.
۳. حسن خان، سید محمد صدیق، شمع انجمن، چاپ شاهجهانی، بوپال ۱۲۹۳ هجری.
٤. خان، صدّیق حسن، روز روشن، بوپال ۱۸۸۰ میلادی.
۵. خان، نورالحسن، نگارستان سخن، مطبع شاهجهانی، بوپال ۱۲۹۳ هجری.
٦. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ٤۳، شماره ۳ و ٤، کلکته ۱۹۹۰ میلادی.
۷. مجله معارف، اعظم گر، ژوئیه ۱۹۸۷ میلادی.
۸. نهال، جاوید، *انیسویں صدی میں بنگال کا اردو ادب* (اردو) کلکته.
9. Feeroze, Dr. M."Calcutta Rendezvous of Persian Poets in the 19th Century, Indo- Iranica, Vol. 43, Sep-Des. 1990, No. 3-4.
10. Jain. N.K. Muslims in India: (Naresh Kumar), A Biographical Dictionary, V.1. New Delhi, 1979.

---

۱. مجله ایندو ایرانیکا، کلکته، ۱۹۹۰ میلادی، جلد ٤۳، شماره ۳ و ٤، ص ۷۸– ۷۹.

سید محمود آزاد

در قرن نوزدهم میلادی در بنگاله میان سخن سرایان و نویسندگان برجسته زبان فارسی، یک شخصیت ارجمند و مفتخر، سید محمود آزاد می‌زیست که به عنوان شاعر زبان فارسی، نام و آوازه‌اش در سراسر بنگاله پیچید. وی در هر دو زبان اردو و فارسی شعر می‌سرود ولی مانند میرزا غالب دهلوی، شعر فارسی‌اش را نسبت به اردو بهتر می‌دانست و اینطور می‌سرود:

ر یۓ . ہ ی ہ کچھ میرا فن نہیں   قف ہیں فارسی کے مرے شعر تر سے آپ[1]

یعنی آزاد به سرودن شعر به زبان اردو هیچ علاقه‌ای ندارد، ولی شما می‌دانید که اشعار فارسی وی بهتر است.

در احوال زندگانی سید محمود آزاد، هیچ تذکره نگار اردو و فارسی در آن عهد سخنی نگفته است حتّی عبدالغفور نسّاخ (م: ۱۸۸۹ م.)[2] هم که بزرگ‌تر از آزاد و هم‌عصر وی بود، در تألیف خویش «سخن شعرا»[3] از آزاد هیچ ذکری به میان نیاورده است. بنابر این، هر آنچه که از «لطیف‌الرحمن»[4] با اندکی تفصیل در دسترس است، درج می‌گردد.

اجداد آزاد، از نژاد ایرانی بودند و اغلب در اصفهان زندگی می‌کردند. پدر جدّش امیر اشرف علی در اواخر قرن هیجدهم میلادی از اصفهان هجرت کرده به هند آمد و در

۱. سید محمود آزاد، دیوان آزاد، ص ۱۰۸–۱۰۹.
۲. عبدالغفور نساخ شاعر اردو و فارسی در کلکته می زیست که در سال ۱۸۸۹ میلادی درگذشت. ر. ک. به دکتر جاوید نهال *بنگال کا اردو ادب انیسویں صدی میں*، ص ۲٦۹.
۳. عبدالغفور نساخ، سخن شعراء (تذکره شعرای اردو و فارسی).
٤. سید لطیف‌الرحمن یکی از دانشمندان فارسی که در کلکته می زیست و به سال ۱۹۹۲ میلادی درگذشت. ر. ک. به سالک لکهنوی، *بنگال امیرہ نثر کی ی ماریخ*.

جهانگیرنگر در شهر داکا در ایالت بنگاله (کشور بنگلادش) اقامت گزید. در آن عهد، اشرف علی یکی از اشراف و رؤسای شهر شمرده می‌شد. پسر بزرگش– میر مهدی علی– پدر بزرگ آزاد بود. سید محمود آزاد که نام پدرش سید اسدالدین حیدر (م: ۱۸۸۸ م.) بود، در سال ۱۸۴۲ م. در شهر داکا که فعلا پایتخت کشور بنگلادش است، متولّد شد. وی آزادانه زندگی به سر می‌برد و هنگامی که میراث خانواده‌اش تلف شد و زیستن برایش دشوار گشت برای کسب معاش، ناچار همراه برادرش سید محمد که او هم به آزاد معروف بود و یکی از نویسندگان روزنامه مشهور «اوده پنج» که در لکهنو منتشر می‌شد، به شمار می‌رفت، روی به کلکته نهاد.

در آن روزگار، نواب سید عبداللطیف خان بهادر (۱۸۲۸–۱۸۹۳ م.) یکی از امرا و رؤسای برجسته و دانشمند نامور که در کلکته زندگی می‌کرد و در حکومت انگلیسی‌ها خیلی تأثیرگذار و با نفوذ بود، به هر دو برادر سفارش کرد که برای حصول شغل در حکومت انگلیسی برای مصاحبه به خدمت افسر انگلیسی حاضر شوند. ایشان، چون در وقت معین به جایگاه مصاحبه رسیدند، دیدند که صفی طولانی از امیدواران به ملاقات تشکیل شده است. سید محمود آزاد، با دیدن این وضع، و بدون انتظار بار یافتن، راهش را گرفت و از آنجا رفت؛ ولی برادرش محمّد آزاد با طمأنینه قلبی و صبر و ثبات بسیار، در انتظار باریابی ماند و در مصاحبه شرکت جست و خوشبختانه پست و حقوق دولتی دریافت نمود و در منصب خصوصی زیر نظر رئیس اداره آموزش گمارده شد. وی بعدها به عنوان بازرس عمومی ثبت نام در ایالت‌های بنگال و بیهار منصوب شد و در سال ۱۹۱۲ م. بازنشسته گشت.

محمود آزاد، هیچ علاقه‌ای به مشاغل دولتی نداشت؛ بنابر این، به داکا بازگشت و آنجا بقیه زندگانی را با عسرت و تنگدستی به سر برده در سال ۱۹۰۷ م. رهسپار ملک عدم گشت و در گورستانی متّصل به مسجد لنگرخانه شهر به خاک سپرده شد[۱]. بنا به گفته مولوی رحمان علی طیش مصنّف «تواریخ داکا»، آزاد در سنّ ۶۵ سالگی در اثر بیماری فلج رحلت فرمود[۲].

۱. سید لطیف‌الرحمن، تجلیات شعرستان فارسی (اردو)، ص ۳۴۷–۳۵۳.
۲. سید اقبال عظیم، *مشرقی بنگال میں اردو*، ص ۷۱–۷۲.

تحصیلات آزاد

هیچ نویسنده اردو زبان، حتّی سید لطیف‌الرحمن هم درباره تحصیلات آزاد که وی کجا و در کدام مدرسه یا دانشکده تحصیل کرده بحث نکرده است. از نقل حکیم حبیب‌الرحمن چنانکه وی در مسوده‌اش «ثلاثه غسّاله» ذکر نموده، برمی‌آید که آزاد، شاگرد آغا احمد علی[۱] بود و تحصیلات علمی او، از اکتساب فیض از احمد علی بود[۲]. چنانکه آزاد در قصیده‌اش «معراج‌الخیال» این نکته را با تعریف و توصیف آغا احمد علی شرح داده است. تعدادی از شعرها در ادامه نقل می‌شود:

زهی دارالعیار علم و دانایی که می‌نازد   کمال از نسبت ذات فضیلت دستگاه‌هانش
خصوصاً اوستادی مولوی احمد علی کز وی   مسلّم شد در ارباب فضیلت عظمت شأنش
حکیم شاعران احمد تخلّص قلزم معنی   مسمّی احمد مرسل وحید عصر و آدانش
امام اهل تحقیق افتخار نکته ایجادان   سر معنی شناسان جهان بر خط فرمانش
زبان فارسی را زندگی از سعی تحقیقش   رهین منت احسان بی‌پایان او جانش[۳]

حکیم حبیب‌الرحمن، اضافه می‌کند که آزاد از اوایل عمرش اشتیاق به شعرگویی داشت و اول به «شیدا» تخلّص می‌کرد[٤]. قول حکیم موصوف درست است و می‌توان گفت که در «مؤید برهان» [٥] تقریظی که چاپ شده است، به همین تخلّص «شیدا» است که تخلّص سید محمود آزاد است[٦]. ولی نقل دکتر «وفا راشدی» نویسنده زبان اردو، که معتقد است آزاد ابتدا «مشهد» تخلّص داشت،[۷] محلّ امعان نظر می‌باشد، چنانکه در صفحات گذشته ذکر شد آزاد به هر دو زبان فارسی و اردو شعر می‌گفت و برای

۱. آغا احمد علی اصفهانی یکی از برجسته ترین دانشمندان زبان فارسی است که در قرن نوزدهم میلادی در بنگاله می زیست و در سال ۱۸۸۳ میلادی در داکا فوت کرد. ر. ک. به مقدمه «هفت آسمان» تالیف احمد علی، کلکته ۱۸۷۳ میلادی.
۲. *مشرقی بنگال میں اردو*، ص ۷۲.
۳. دیوان آزاد، ص ۱۱.
٤. *مشرقی بنگال میں اردو*، ص ۸۲.
٥. «مؤید برهان» تألیف آغا احمد علی به موضوع لغت‌نویسی در کلکته به سال ۱۲۸۲ هجری چاپ شد.
٦. همان، ص ٤٥٦.
۷. وفا راشدی، *کلکته کی ادبی داستانیں*، ص ۱۰۲.

شعرگویی به فارسی آغا احمد علی را استاد خویش قرار داد، همچنین در سرودن شعر به زبان اردو، وی از چشمه فیض «حافظ اکرام احمد ضیغم»[۱] مستفیض گردید؛ چنانکه می‌گوید:

کامل فن سخن ماہر اصناف کلام   کوئی ضیغم سا نظر مجھ کو نہ استاد آیا[۲]

یعنی در فنّ سخنوری به زبان اردو مانند ضیغم هیچ استاد به نظرم مقبول نیفتاد.

شاگردی غالب

در این باره بیشتر نویسندگان اردو از جمله سید لطیف‌الرحمن ذکر نموده‌اند که چون میرزا غالب به کلکته آمد و شانزده یا هفده ماه در اینجا گذراند، در آن هنگام آزاد در سرودن شعر از وی اکتساب فیض کرد و وقتی که غالب، کلکته را وداع گفته به دهلی بازگشت، آزاد با او مکاتبه داشت و از وی برای اصلاح شعر و سخنش کمک می‌گرفت[۳]. ولی این امر، تاکنون ثابت نشده و نیازمند تحقیق بیشتر است. هرچه هست، فرضیه‌ای است بر اساس خطابه‌ای از رادیو که دکتر عندلیب شادانی[٤] در مورد دیدار آزاد و میرزا غالب در کلکته ایراد کرد. چنانکه استاد فقید «پروفسور کلیم سهسرامی» یکی از دانشمندان زبان فارسی و اردو در بنگلادش با نظرات استاد عندلیب شادانی اتفاق نظر ندارد و ملاقات غالب و آزاد را انکار نموده است[٥]. در این باره، دو استاد فارسی در کلکته یعنی دکتر محمّد فیروز و دکتر محمّد منصور عالم، بحث مفصّلی کرده‌اند[٦] که در خور اعتناست.

---

۱. ضیغم، شاعر و کیمیاگر، ساکن رامپور (م: ۱۲۸٦ هجری) ر. ک: به نسّاخ، ص ۲۹۳.
۲. دیوان آزاد، ص ۱۰۵.
۳. *مشرقی بنگال میں اردو*، ص ۷۳؛ *کلکتہ کی ادبی داستانیں*، ص ٤۹؛ تجلیات شعرستان فارسی، ص ۳٥٥–۳٥٦.
٤. شادانی دانشمند معروف فارسی، اردو و انگلیسی بود (م: ۱۹٦۹ میلادی) برای مطالعه تفصیلی رجوع رجوع کنید به کلثوم ابوالبشر، دکتر عندلیب شادانی (حیات اور کارنامے)، داکا، ۱۹۹۲ میلادی.
٥. کلیم سهسرامی، *بنگال میں ... شناسی*، ص ٥۳.
٦. مقاله دکتر فیروز، «ایندو ایرانیکا» کلکته جلد ٤۰، ص ٥٤–٥٥ و مقاله دکتر منصور عالم، مجله «راه اسلام»، دهلی‌نو، شماره ۱۹۲، ص ۱٤۷– ۱٤۹.

آزاد دختر یکی از خویشاوندان نزدیکش را به نکاح خود درآورد و از او فرزند دختری متولّد شد. وی در عنفوان شباب، در حیات پدرش فوت کرد و آزاد تمام عمر، در سوگ دخترش غم می‌خورد. وی در یکی از قصیده‌هایش چنین اظهار اندوه می‌کند:

فغـان فغـان کـه متـاع امیـدها در دل   تـب فـراق عزیـزی بسـوخت پنهـانی
جگر خراش از این نالـه و فغـان تـا کـی   فسـانه غـم دل دفتـری اسـت طـولانی[۱]

آزاد، یک برادر حقیقی هم داشت که کوچک‌تر از وی بود. نامش سید محمد و آزاد تخلّصش بود[۲]. سید محمود آزاد برادر خردسالش را خیلی دوست داشت وی در قصیده‌ای برادرش را ستوده و او را با لقب «ابوالفضل» و خود را «فیضی» خوانده است. چنانکه می‌سراید:

مسـمّی سـید هـر دو سـرا سـید محمّـد خـان
کـه انـوار سـعادت‌هـا بـود از جبّـه رخشـانش
بحمدالله به عظمت‌ها که بودش پیش از ایـن حاصـل
کنـون ذات مـن و فـرخ بـرادر هسـت برهـانش
به نظم و نثر در دهر ابوالفضل است و مـن فیضـی
بـود او پایـه سـنج مـن، مـنم از نکتـه فهمـانش[۳]

سید محمد آزاد در نمایشنامه نویسی به عنوان «دربار نوّابی» به زبان اردو که خیلی طنز آمیز بود، بسیار شهرت داشت[٤].

در مورد شاگردان آزاد به ویژه دو نام قابل ذکر است که عبارتند از: خواجه محمّد افضل که بیشتر کلام آزاد به علاوه دیوان او در تصرّف وی بود[۵]. و دیگری سید شرف‌الدّین حسینی (م: ۱۹۶۰ م.) که خواهر زاده آزاد و یکی از اشراف شهر داکا بود که

---

۱. دیوان آزاد، ص ۲۳.
۲. تجلیات شعرستان فارسی، ص ۳۵۳.
۳. دیوان آزاد، ص ۷–۸
٤. برای زندگانی سید محمد آزاد، ر. ک به *بنگال کا اردو ادب انیسویں صدی میں*، ص ۵۹۱.
۵. *مشرقی بنگال میں اردو*، ص ۷۲.

به هر دو زبان اردو و فارسی صاحب دیوان بود. دیوانش به نام «گلستان شرف» در سال ۱۹۳۷ م. چاپ شد و دیوان دیگری به نام «دبستان شرف» دارد که چاپ نشده است[۱].

آثار آزاد

دیوان آزاد مشتمل بر ۱۲۲ صفحه در حیات شاعر در عظیم آباد پتنا در سال ۱۳۰۷ ه/ ۱۸۸۹ م. به چاپ رسید[۲]. این دیوان، بر دو بخش کلام فارسی و اردو است. اول یک تقریظ به زبان فارسی دارای چهار صفحه و یک قطعه طولانی هم به فارسی در تعریف و توصیف دیوان و صاحب دیوان از کلک خامه محمّد عبدالغفور شهباز می‌باشد[۳]. بخش فارسی دیوان از صفحه ۲ تا ۱۰۱ مشتمل بر ۹ قصیده، ۱۳ غزل، ۳ مثنوی، ۸ قطعه، ۲۲ رباعی و ۱۶ قطعه تاریخی است. بخش اردوی دیوان به عنوان «کلام ریخته» فقط ۱۳ غزل و ۵ رباعی دارد. در پایان دیوان، تعدادی از قطعات تاریخی در ضمن تبریک و تهنیت آزاد به قلم شعرای دیگر مندرج است. قصاید فارسی عبارتند از: حجت‌الکمال، معراج‌الخیال، زاد و سفر، صحیفةالإعجاز و قصایدی دیگر در مدح نوّاب عبدالغنی خان بهادر رئیس داکا، نواب عبدالمغنی و أحسن الله خان، مولوی عبدالغفور خان نسّاخ و نوّاب کلب علی خان هر قصیده با حمد پاک و نعت نبی صلّی الله علیه و آله شروع می‌شود. در یک قصیده، احوال سفر کلکته از داکا را هم ذکر نموده است که تعدادی از آن اشعار در ادامه نقل می‌شود:

ز باد سرد زمستان و ابر برف نشان — اثر می‌دهد اکنون ز زمهریر نشان
به سیلی ستم دهر و گردش تقدیر — روان به جانب کلکته‌ام به صد حرمان
میان کشتی چرخی نشسته‌ام مغموم — جگر گداخته از رنج دوری یاران

---

۱. *بنگال میں اردو شناسی*، ص ۵۳ (٤)
۲. بنا به گفته حکیم حبیب‌الرحمن و مولوی رحمان علی طیش مجموعه‌ای از کلام آزاد که خیلی پیشتر در سال ۱۸۸۹ میلادی از مرشدآباد به طبع رسیده بود، از دیوان موجود چاپی مجموعه‌ای جداگانه است. ر.ک. به *مشرقی بنگال میں اردو*، ص ۷۳.
۳. سید محمد عبدالغفور شهباز پروفسور فارسی در دانشکده اورنگ آباد دکن در کلکته می‌زیست. وی یکی از شخصیت‌های برجسته در زبان‌های اردو، عربی، فارسی، بنگالی و انگلیسی تسلط کامل می‌داشت. ر. ک به: *بنگال میں اردو*، ص ۵۹–٦١.

سـفینه‌ای کـه بـه سـان سـفینه شـعرم هــزار بحــر در آغــوش او شــود پنهــان
دمی که بی‌کس و تنها به عزم ملـک بقـا سـفر گـزینم از ایـن دلفریـب شارسـتان
بـود رفیـق مـن ایمـان و توشـه‌ام توفیـق انــیس بدرقــه لطــف شــامل یــزدان[1]

قصیده فوق با موضوع «زاد و سفر» یکی از عمده‌ترین قصاید فارسی می‌باشد که روانی بیان، فصاحت و بلاغت زبان، برجستگی و اثر انگیزی آن قابل توجه است شاعر با بیان احوال زحمت‌های مسافرت، جدایی رفیقان و آب و هوای ناموافق، در اصل به اهل دنیا پند می‌دهد که سفر دنیوی و سختی‌هایش هیچ نیست بلکه سفر آخرت را که حتمی است پیش نظر باید داشت که با نیکوکاری و ایمان و عمل صالح، سفر مذکور به سلامت طی خواهد شد که همین، مقصود زندگانی می‌باشد.

از غزلیات آزاد، نخستین غزل حواله سطر می‌شود:

نگــاه او نــه تنهــا کــرد رســوا بــی‌قــراران را
شکســت رنــگ شــد آیینــه حــال راز داران را
چه جبر است اینکه بعد از بردن صبر و خرد نـازش
کنــد تأکیــد ضــبط درد دل بـــی‌اختیـــاران را
شــب مهتــاب و ســیر دجلــه در بنگالــه شــرقی
رســاند نشــئه عــیش و نشــاط بــاده خــواران را
چه مــی‌نــازی بــه جــاه بــی‌بقــا زیــر زمــین بنگــر
به جای تــاج بــر ســر خــاک گــردون اقتــداران را
ز انــداز تغافــل‌هــای بــی‌پــروا نگــاه تــو
نظرهــا ترجمــان یــأس شــد امیــدواران را[2]

دیوان آزاد سه مثنوی دارد که عبارتند از «منتهی‌الافکار» (مثنوی ذوبحرین)؛ تقریظ و تاریخ دیوان سوم نساخ موسوم به «ارمغان» و مثنوی «رویداد طوفان آفت نشان داکا».

---

۱. دیوان آزاد، ص ١٤، ١٦ و ٢٠.
۲. همان، ص ٤٦.

مثنوی «منتهی‌الافکار» شامل حمد پاک و نعت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله، مدح «نوّاب عبدالغنی»؛ وصف «ایوان نوّاب» و «شاه باغ» و تاریخ بنای آن است که در قالب شعرهای دلپذیر و پر اثر بیان شده است. درخاتمه مثنوی آزاد اینطور می‌سراید:

یافته این نامه معجز نظام   مثنوی منتهی‌الافکار نام
خامه من زد رقم از بهر سال   راحت دل گوهر گوش کمال[1]

یک قطعه تاریخی از کلک خامه مولوی سید محمد خان بهادر (سید محمد آزاد) برادر خردسال شاعر و سه قطعه تاریخی از نتیجه فکر مولوی عبدالغفور نسّاخ می‌باشد[2].

مثنوی دوم به عنوان «تقریظ و تاریخ دیوان سوم نسّاخ موسوم به ارمغان» است که اصلاً در وصف دیوان عبدالغفور نسّاخ می‌باشد و در ضمن آن، از نوّاب عبداللطیف خان بهادر هم نام برده است[3].

آخرین مثنوی به عنوان «رویداد طوفان آفت نشان داکا» درباره یک حادثه جانکاه به شکل طوفان بلا می‌باشد که در روز شنبه به وقت عصر در تاریخ ۷ آوریل به سال ۱۸۸۸ م. به وقوع پیوست و همه شهر داکا و اهل داکا را به غارت برد. آزاد شاهد عینی، آن واقعه جانگداز و وحشتناک را طوری سروده است که تصویری از آن به نظر جلوه‌گر می‌شود؛ آغاز مثنوی چنین است:

در این روزگار بلا سرگذشت   که بر هیجده هست هشتاد و هشت
به تاریخ هفتم ز اپریل ماه   شده داکا و اهل داکا تباه
دم عصر شنبه ز سمت شمال   عقاب سیه ابر بگشاد بال

این مثنوی طولانی، مشتمل بر ۴۹ بیت شعر است که دارای تشبیه و استعاره و قدرت تخیل و بیان درخور اعتنا می‌باشد. در پایان مثنوی، آزاد می‌سراید:

یگانه خدای جهان آفرین   همه فعلهایش به حکمت قرین
بیایید که عبرت پذیریم ما   از این حادثه پند گیریم ما[4]

---

۱. دیوان آزاد، ص ٥٦–٦٨.
۲. همان، ص ٦٨.
۳. همان، ص ٧٣–٧٦.
٤. همان، ص ٧٦–٧٩.

یعنی در هر حادثه جهان، مصلحت خداوندی پنهان است که ما باید از آن پند بگیریم.

مقطعات

در دیوان آزاد، تعداد هشت قطعه است که منسوب به شخصیت‌های ارجمند آن دوره به ویژه «سر لیبل گریفن بهادر»، «جان بیم صاحب بهادر»، «مسکین شاه مسکین» و «مولوی عبدالنعیم متخلّص به نایب» و غیره می‌باشد[۱].

رباعیات

رباعیات آزاد به ویژه راجع به عبیدالله مرحوم، نوّاب سر عبدالغنی، مولوی ابوالمعالی وحید است که تعداد آنها ۱۹ می‌باشد[۲] به علاوه دیگر قطعات تاریخی نیز دارد که دارای ارزش و اهمیت است.

دیوان آزاد (جزو دوم) کلام اردو دارد که مشتمل بر ۱۳ غزل و ۵ رباعی است، به علاوه راجع به مثنوی «منتهی‌الافکار» یک قطعه تاریخی به زبان فارسی از کلک خامه عبیدی و ۴ قطعه تاریخی دیگر به زبان فارسی درباره چاپ دیوان آزاد (۱۳۰۷ ه‍/۱۸۸۹ م.) که از نتایج افکار مولوی مهدی حسن خان شاداب، مولوی عبدالرؤف وحید و مولوی سید علی شاد، رئیس بلدهٔ عظیم‌آباد می‌باشد[۳].

در پایان دیوان، اقتباس ذیل به فارسی مرقوم است:

"الحمد لله که در ایام فرخنده جام کتاب لاجواب دیوان آزاد به اهتمام بلیغ بنده محمّد حسین بی‌خبر مطبع هذا به قالب درآمد"[٤].

علاوه بر آثار فوق، مرثیه‌ای درباره وفات عبدالغفور نسّاخ (م: ۱۳۰۶ ه‍/۱۴ ژوئن ۱۸۸۹ م.) سروده است که در دیوان نیست و آن را «سید لطیف‌الرحمان» در تألیفش

---

۱. دیوان آزاد، ص ۸۰-۸۹.
۲. همان، ص ۹۲-۹۳.
۳. همان، ص ۱۰۲-۱۱۹.
٤. همان، ص ۱۲۰.

«تجلّیات شعرستان فارسی» نقل کرده است. مثنوی مشتمل بر ۲۷ شعر است و اینطور شروع می‌شود:

ز جوش بادهٔ هستی چکد خمار فنا   چه دل نهی به نشاط دو روزه دنیا
مخند ای گل خاطر به بوستان جهان   که برگ برگ فرو ریزدت ز باد فنا[1]

از آثار آزاد، مسدّس کوچکی مستقل از دیوان می‌باشد که در کلکته در سال ۱۸۹۰ م. به زیور چاپ آراسته شد. این مسدّس مشتمل بر ۶ صفحه و ۱۸۶ مصراع است و موضوع آن، بی‌ثباتی و ناپایداری دنیا است. بند آخر آن که خیلی مؤثّر و عبرت آموز است، در سطر زیر نقل می‌شود:

دلا به چشم خرد بین در این شکفته بوستان   گه از بهار اثر نگر گه از خزان ببین نشان
پذیر پند و موعظت ز انقلاب کن فکان   مده به فعلت از کفت متاع عمر رایگان
بگیر درس عبرت از نتیجه‌های کارها   که هست حکم «فاعتبر دلیل اعتبارها»[2]

در این روزها که نظام دنیوی به سبب خدا بیزاری، الحاد و انحراف از شرع مصطفوی صلی‌الله علیه و آله وسلم از جنگ و جدال، جور و ستم، بد عملی و بدکاری و فتنه و فساد معمور است و در تمام دنیا انسانیت بی‌قرار و نیاسوده است، علاج آن در اختیار کردن دین حنیف و سنّت نبوی صلی‌الله علیه و آله وسلم است. آزاد انسان را به این نکته متوجّه می‌گرداند. بند پایین ملاحظه شود که خیلی تأثیرگذار و انقلاب آفرین می‌باشد. شاعر می‌گوید:

نظام جمله کارها ز شرع احمدی طلب   ز اتباع سنتش نجات سرمدی طلب
همیشه از رضای او رضای ایزدی طلب   به سایه عنایتش امان ز هر بدی طلب
بجو صلاح دو جهان ز اقتدای مصطفی   که آفرید دو جهان خدا برای مصطفی[3]

---

۱. تجلیات شعرستان فارسی، کلکته، ص ۳۷۲.
۲. سید محمود آزاد، مسدس، کلکته ۱۸۹۰ میلادی، ص ٦.
۳. همان، ص ٦.

لاله سری‌رام مصنّف «خم‌خانه جاوید» یک تصنیف آزاد موسوم به «خیالات آزاد» را ذکر نموده است[۱] ولی هیچ نویسنده‌ی اردو زبان درباره این تصنیف آزاد اطّلاعی نداده است.

مولوی رحمان علی طیش مصنّف «تواریخ داکا» در تألیف خویش درباره سخن‌گویی آزاد چنین اظهار می‌نماید:

"مولوی سید محمود خلف سید اسدالدین حیدر ابن سید علی مهدی خان بهادر خلف میر اشرف علی رئیس داکا صاحب دیوان است... اشعارش پر از گهربار متانت و فصاحت و بلاغت هستند... برای فهمیدن قصاید فارسی وی درک و استعداد ادنی کافی نیست... مثنوی‌اش ذوالبحرین که به مدح «سر عبدالغنی» می‌باشد، دیدنی است"[۲].

حکیم حبیب‌الرحمن در تألیفش «ثلاثه غسّاله» راجع به سخنگویی آزاد می‌گوید:

"آزاد، سخنور یگانه و فخر زمانه بود که اهل زبان هم به فارسی دانی وی رشک می‌کردند... و باید دانست که در شعرگویی به رنگ حکیم مؤمن خان هیچکس بهتر از او نبود و چون می‌سرود، یاد مؤمن تازه می‌شد"[۳].

علّامه رضا علی وحشت یکی از معاصران آزاد و شاعر برجسته زبان اردو و فارسی در آن عهد دربارۀ کلام آزاد می‌گوید:

"سید محمود ساکن شهر داکا و یکی از فرزندان خانواده‌ای مقتدر و نام‌آور بود... وی قصیده‌ای بسیار تأثیرگذار به زبان فارسی سروده است"[٤].

سید لطیف‌الرحمان یک شخصیت فارسی دوست در کلکته با نقد و نظر درباره کلام فارسی آزاد فکر گرانمایه‌اش را اینطور اظهار کرده است:

"آزاد دانشمند و هنرمند بزرگ زبان و ادبیات فارسی بود... بالاستیعاب از مطالعه کلام فارسی وی روشن می‌شود که وی به عنوان شاعر قصیده‌سرا و

---

۱. لاله سری‌رام، خمخانه جاوید، جلد اول، ص ٤٦.
۲. *مشرقی بنگال میں اردو*، ص ۷۱-۷۲.
۳. همان، ص ۷۲.
٤. جمال احمد صدیقی، مضامین وحشت، ص ۱۷۹-۱۸۰.

مثنوی‌گو به زبان فارسی، استعداد زیاد و قدرتی تامّه را دارا بود. به ویژه در قصیده‌گویی به کمال رسیده بود. در فارسی‌گویی وی، هیچکس در بنگاله جز عبیدالله عبیدی را توان برابری وی نبود. در کلامش روانی، پاکیزگی و بی‌آلایشی یافت می‌شود. عظمت و شکوه قصاید شاعران برجسته قصیده‌گو در ایران خاصّه حسّان‌العجم خاقانی در قصیده‌های آزاد دیده می‌شود. مانند خاقانی آزاد قصیده‌های طولانی می‌نوشت و مثنویهایش اظهار روانی می‌داشت. شگفتگی، برجستگی و خوش بیانی از مختصات کلام آزاد می‌باشد. غزلیاتش هم به رنگ استادانه‌ای جلوه‌گر است ولی زبانش خفیف و صدایش کمتر است"[۱].

اینها، همه معاصران آزاد بودند که نظرات شان درباره کلام آزاد نقل گردید. اینک به نقل نظرات دانشمندان فارسی این عصر پرداخته می‌شود:

دکتر محمّد منصور عالم می‌نویسد:

"آزاد در همه اصناف سخن طبع آزمایی نموده است ولی در قصیده‌گویی اختصاص دارد. غزلیاتش از قوّت و خوش بیانی خالی است. به قول آزاد، غزلیاتش رنگ نظیری و حافظ دارد؛ ولی هیچ حقیقتش نیست".

دکتر موصوف در وصف مثنوی آزاد می‌نویسد:

"آزاد نه در قصاید و غزلیات بلکه در مثنویات نیز جوهر داشت. وی هر چه لب و لهجه و اسلوب در مثنویهایش به کار برده است، صددرصد داخلی است و از فاکتورهای مصنوعی مثنوی نویسی خالی است"[۲].

دکتر محمّد فیروز درباره سخنگویی آزاد می‌گوید:

"آزاد در قصیده گویی مهارت کلّی داشت. قصیده‌اش «زاد و سفر» خوب طرح انگیزی دارد ولی غزلیاتش بسیار کم ژرف و کم مایه هستند و از احساسات عشق و لطافت خالی است. مثنویهایش دارای تشبیهات و استعاره و سرشار از زیبایی، کشش، اظهار و قوّت بیان است. قطعاتش هیچ زیبایی شعری ندارند

---

۱. تجلیات شعرستان فارسی، ص ۳۴۹–۳۵۷.

۲. مقاله دکتر منصور عالم چاپ در «راه اسلام» شماره ۱۹۲، دهلی نو،ص ۱۴۹–۱۵۱.

ولی از لحاظ زندگانی اجتماعی درخور اعتنا می‌باشد. آزاد به عنوان یک قصیده‌گو و مثنوی‌سرا میان شعرای فارسی در قرن نوزدهم میلادی در بنگاله مقام بلندی داشت"[۱].

از نظرات دانشمندان فارسی روشن می‌شود که سید محمود آزاد شاعر برجسته زبان فارسی در بنگاله بود که باید او را در صف شعرای ایرانی تبار به شمار آورد.

منابع

۱. آزاد، سید محمود ، دیوان آزاد، عظیم‌آباد، پتنا ۱۸۸۹ میلادی.

۲. راشدی، وفا، *کلکتہ کی ادبی داستانیں*، پاکستان ۱۹۹۹ میلادی.

۳. سری‌رام، لاله، خمخانه جاوید، جلد اول، لاهور ۱۹۰۸ میلادی.

٤. سهسرامی، کلیم، *بنگال میں غالب شناسی*، داکا ۱۹۹۰ میلادی.

۵. صدیقی، جمال احمد، مضامین وحشت، کلکته ۱۹۸۲ میلادی.

۶. عظیم، سید اقبال، *مشرقی بنگال میں اردو*، داکا ۱۹٥٤ میلادی.

۷. لطیف‌الرحمن، سید، تجلیات شعرستان فارسی (اردو) کلکته ۱۹٦۹ میلادی.

۸. لکهنوی، سالک، *بنگال میں اردو نثر کی تاریخ*، کلکته ۱۹۹۸ میلادی.

۹. نساخ، عبدالغفور، سخن شعرا، لکهنو ۱۹۸۲ میلادی.

۱۰. نهال، جاوید *بنگال کا اردو ادب انیسویں صدی میں*، کلکته ۱۹۸٤ میلادی.

---

۱. مقاله دکتر محمد فیروز چاپ در مجله «ایندو ایرانیکا»، کلکته جلد ٦۰، ص ٥٦-٦۰.

علامه رضا علی وحشت

در قرن نوزدهم میلادی، سرزمین بنگاله یکی از برجسته‌ترین دانشمندان، شعرا و ادبا را در گهواره خویش پروراند که نام و آوازه‌اش از حدود بنگاله عبور کرده در سراسر هند پیچید. آن شخصیت ارجمند «سید رضا علی وحشت» بود که بر افق دانش جلوه‌گر شده در سرزمین بنگاله چراغ علم و ادب را روشن کرد.

علّامه سید رضا علی وحشت روز جمعه مورخ ۱۸ نوامبر ۱۸۸۱ م/۲۶ ذی‌الحجه ۱۲۹۸ هجری در شهر کلکته متولّد شد. پدرش مولوی شمشاد علی نیز شاعر فارسی و اردو و از اهالی «هوگلی» در بنگاله بود و مادرش از اهالی کلکته بود. جدش حکیم غالب علی خان که طبیبی نامور و مقیم دهلی بوده در اواخر زوال سلطنت مغول از دهلی به بنگاله مهاجرت کرد و در «هوگلی» اقامت گزید[1].

رضا علی وحشت نخست در مدرسه عالی کلکته به بخش انگلیسی وارد شد و از آنجا علوم مقدّماتی را فرا گرفت و بعد در شانزده سالگی در سال ۱۸۹۸ م. تحصیلات متوسطه را در دانشگاه کلکته تکمیل نمود[2].

اوضاع و احوال سیاسی زمانه رضا علی را آنقدر تحت فشار قرار داد که وی ترک تحصیل کرده رو به سوی خدمت دولتی نهاد و ابتدا در سال ۱۹۰۱ م. در بخش بایگانی

---

۱. ر.ک به مقاله وحشت به زبان اردو به عنوان «خودنوشت سوانح حیات» چاپ در «یادگار وحشت» مرتبه اسحاق راشد، کلکته ۱۹۸۱ میلادی، ص ۱۸ و نیز ر.ک به دکتر وفا راشدی، حیات وحشت، ص ۲٦.

۲. وفا راشدی، *بنگال میں اردو*، ص ۲٦؛ ولی بنا به قول لطیف‌الرحمن و معید رشیدی، وحشت از مدرسه عالی کلکته تحصیلات منوسطه را تکمیل نمود. ر.ک به لطیف‌الرحمن، ... ک، ص ۲۶ و معید رشیدی، حیات ... اور فن، ص ۲۱.

اسناد شاهی دولت هند انجام وظیفه نمود و تا مدّتی دراز در آنجا در بخش فارسی آن اداره به عنوان سرپرست خدمت کرد[۱]. چون در سال ۱۹۲۶ م. دانشکده اسلامیه در شهر کلکته تأسیس گردید، وی به سمت پروفسور زبان اردو و فارسی منصوب گردید[۲]. این مایه خوشبختی رضا علی وحشت بود که دولت هند به دلیل خدمات ارزنده‌اش در سال ۱۹۳۱ م.، به وی لقب «خان بهادر» إعطا نمود[۳]. در سال ۱۹۳۶ م. بعد از اجرای وظیفه، رضا علی وحشت از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۷ م. یعنی پنج سال در دانشکده بانو برابورن (Lady Braborn College) در کلکته مشغول به تدریس زبان‌های اردو و فارسی بود[٤]. پس از استقلال هند، اوضاع سیاسی بنگاله آنقدر خراب شد که وحشت در سال ۱۹۵۰ م. به پاکستان شرقی (بنگلادش فعلی) مهاجرت نمود و در شهر داکا مستقر گشت.

وی تا پایان عمر در آنجا زندگانی کرده در تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۶ م/۱۱ ذی‌الحجه ۱۳۷۵ هجری در سن هفتاد و پنج سالگی داعی اجل را لبیک گفت و در همانجا به خاک سپرده شد[٥].

در این گفتار مختصر، مقصود نقد و نظر کلام وحشت نیست بلکه فقط معرّفی رضا علی وحشت به عنوان شاعر فارسی مد نظر است که در ادامه، با ذکر نمونه کلام فارسی وی، گفتار به پایان می‌رسد.

رضا علی وحشت از دوران تحصیل به شعر و سخن علاقه فراوان داشت و به هر دو زبان اردو و فارسی شعر می‌سرود. کلام اساتید فارسی مانند نظیری، عرفی، ظهوری، صائب تبریزی و محتشم و غیره همیشه مورد مطالعه وی بود. وی به عنوان شاعر اردو معروف گشت و همانقدر به عنوان شاعر فارسی هم شهرت یافت[٦]. وقتی که بار اوّل

---

۱. سالنامه وحشت ... یک ... ص ۱٤٦؛ حیات ... اور فن، ص ۲۳.
۲. همان.
۳. حیات وحشت ...، ص ۹۹.
٤. ساغر. وحشت ... یک، ۱٤٦؛ ولی بنا به قول وفا راشدی، وحشت در دانشکده مذکور از سال ۱۹٤۲ تا ۱۹۵۰ یعنی هشت سال خدمتگزاری کیا ... ، ص ۲۸.
٥. وحشت ...، حیات ... اور فن، ص ۷۰.
٦. بنگال میں اردو، ص ۱۰۰.

دیوان وحشت مشتمل بر کلام فارسی در سال ۱۹۱۰ م. به چاپ رسید، نقّادان سخن و جوهرشناسان علم و فن آن دوره مانند اقبال لاهوری، مولوی ظفر علیخان و علّامه صفی لکهنوی و غیره وحشت را به عنوان شاعر فارسی خیلی مدح و توصیف کردند و مقام و مرتبه‌اش را در صف شعرای فارسی زبان تعیین نمودند[1]. دیوان وحشت را چاپخانه ستاره هند کلکته (۱۹۱۰ م.) چاپ نمود و ترانه وحشت چاپ «مکتب جدید لاهور» (۱۳۷۰ هجری) است که هر دو، مشتمل بر کلام‌های اردو و فارسی می‌باشد و اصناف مختلف سخن یعنی حمد، نعت، غزل، قصیده، قطعه، رباعی، و مثنوی و غیره را هم داراست.

اینک از کلام فارسی وحشت استفاده نموده، تعدادی از اشعار حمدیه در ادامه نقل می‌شود:

ای از تصوّرت دل ما گلستان ما ذوق آفرین ز لذت نامت زبان ما
یادت کفیل راحت و آرام جان ما ذکر تو ضامن طرب جاودان ما
از باده الست که جامی به ما رسید پر کیف هست بیخودی جاودان ما
وحشت چه حاجت است که گوییم درد دریاب شدّت غم ما از فغان ما[2]

«وحشت» در نعت حضرت محمّد مصطفی صلی‌الله علیه و آله وسلم می‌سراید:

نشاط جاودانی آشنای کام جان کردم ز نام لذّت آگینش که من ورد زبان کردم
درودی گفتم و شوق نهان خود عیان کردم علوّ شأن او را آنچه شایان بود آن کردم
چراغ آشنایی کرده‌ام روشن به دل وحشت بحمدالله که سامان نشاط جاودان کردم[3]

وحشت، غالب دهلوی را خیلی دوست داشت و از کلامش خیلی استفاده نمود. بنابراین، رنگ کلام غالب در کلام وحشت منعکس شده است. وحشت می‌گوید:

دلم از مستی آن نرگس مستانه می‌رقصد
که از ذوق سرورش کعبه و میخانه می‌رقصد

---

۱. *بنگال میں اردو*، ص ۱۰۲.
۲. رضا علی وحشت، ترانه وحشت، ص ۱.
۳. همان، ص ٤٦.

نـه تنهـا از نشـاط مـی همـین پیمانـه مـی‌رقصـد
به رقص آیند چون ساغر کشان میخانه مـی‌رقصـد
خوش آن محفل که روشن می‌کند شـمع جمـال او
سـپند آسـا در آنجـا وحشـت دیوانـه مـی‌رقصـد[۱]

کسانی که از مستقبل بی‌خبر هستند و فقط مبتلای حصول اغراض دنیوی هستند، وحشت آنها را از فرجام کارشان آگاهی می‌دهد و می‌گوید:

همه در فکر دنیا مبتلا یـا رب چـه دور اسـت ایـن
نه فرهادی، نه شـیرینی، نـه مجنـونی، نـه لیلایـی
به فکـر حـال چنـدان بـی‌خبـر گشـتن ز مسـتقبل
کــه امــروز تــرا گویــا نباشــد هــیچ فردایــی[۲]

وقتی علّامه شبلی نعمانی [۳] چشم از این جهان فرو بست، وحشت بر وفاتش مرثیه‌ای سرود که علاوه بر اظهار ماتم، تعریف و توصیف شبلی را هم می‌کند وی می‌سراید:

خـون مـی‌چکـد ز ناصـیه داسـتان مـا — آه از وفـات شـبلی شـیوا بیـان مـا
مـا خسـتگان خنجـر جـور زمانـه‌ایـم — غیـر از متـاع درد مخـواه از دکـان مـا
اسـلامیان بـه مـاتم شـبلی نشسـته‌انـد — هی هی چو روی کفر سیه شد جهـان مـا
زیـن بـزم آن مـورّخ بـالغ نظـر گذشـت — کـز رفتـنش برفـت اثـر داسـتان مـا
آن نکتـه دان بـزم تغـزّل کجـا شـناخت — شد بی‌چـراغ مجلـس عشـرت نشـان مـا
از قند پارسی که ز لـب‌هـاش مـی‌چکیـد — ایـران بـه رشـک بـود ز هندوسـتان مـا

---

۱. ترانه وحشت، ص ٤٠
۲. همان، ص ۱۳۹.
۳. علامه شبلی نعمانی یکی از برجسته ترین دانشمندان زبان عربی، فارسی و علوم اسلامی در هند به شمار می آید. وی در سال ۱۸۵۷ میلادی در شهر اعظم‌گر در ایالت اتراپردیش چشم به جهان گشود. وی ادیب و شاعر هم بوده، از آثار گرانمایه اش در موضوعات تاریخ، سیاست، معاشرت و سیرت صلی الله علیه و آله وصلم میان دانشمندان خیلی مقبول افتاد. وی در سال ١٩١٤ میلادی از این جهان برفت. مراجعه کنید به سید سلیمان ندوی، حیات دارالمصنفین، اعظم‌گر، چاپ پنجم.

صد حیف آن سخنور رنگین بیان برفت وحشت فسرده شد گل باغ بیان ما[1]

اکنون ابیاتی به تتبع اشعار شاهنامه ملاحظه بفرمایید که به تقریب یادگار هزار ساله فردوسی سروده شد:

خصوصاً ز فردوسی آراست بزم کزو یادگار است تصویر بزم
زهی طرز فردوسی نکته دان که داد آب و رنگی به باغ جهان
به شعر و سخن بی‌مثال است او بلند آسمان کمال است او
درختی که فردوسی‌اش آب داد خدایا در این باغ آباد باد
تو ای مهر رخشان چرخ سخن ز انوار تو روشن است انجمن
گرفتی چو در دست خود خامه را بیاراستی نقش شهنامه را
چه خوش داستانی رقم کرده‌ای تو کاری عجب با قلم کرده‌ای
تو ای روح فردوسی خوش بیان به فردوس بین راحت جاودان[2]

ملاحظه شود که وحشت، فردوسی را با چه پیرایه سخنوری و طرز و اسلوب می‌ستاید که درخور اعتنا می‌باشد. به سبک شاهنامه، سخن سرایی وحشت هم خیلی سزاوار تحسین و آفرین است.

انجمن ایران ـ کلکته هنگام جشن هزار ساله البیرونی (۳۶۲–۴۴۰ هجری) یک مجلّه یادگار بین‌المللی را در سال ۱۹۵۱ م. چاپ کرده بود، درباره «البیرونی» یک قطعه شعر، درآغاز مجلّه به زبان فارسی از خان بهادر رضا علی وحشت مندرج است که در زیر نقل می‌شود:

به یاد البیرونی

ز البیرونی امشب داستان گو به هر جا داستان باستان گو
وجودش مایه صد ناز ایران چراغ هند از نورش فروزان
خوشا ذکری که از هندوستان کرد نهان بود آنچه از هرکس عیان کرد
ز هر علم جهان او باخبر بود میان اهل عالم با اثر بود

---

۱. ترانه وحشت، ص ۱۷۰.
۲. همان، ص ۱۵۵–۱۵۶.

جهـان روشـن ز علـم و حکمـت او　　بـه هـر خـاطر خیـال حرمـت او
علـــوم مشـــرقیه جـــاری از وی　　خوشا کیفی به دل‌هـا طـاری از وی
الهـی رحمتـی بـر خـاک او کـن　　کرامـت‌هـا بـه جـان پـاک او کـن[1]

در ابیات فوق، وحشت هرچه درباره ابوریحان بیرونی سروده است، همه آنها درست و شایان شأن آن شخصیت برجسته می‌باشد که درخور اعتناست.

از این نمونه‌های کلام فارسی وحشت روشن است که وحشت نه فقط در سخنگویی به زبان اردو بلکه به زبان فارسی هم مهارتی بسزا داشت. سلاست بیان، روانی زبان، قدرت بیان، تأثیرگذاری، قدرت کلام و همچنین ویژگیهای سخنوری در کلام وحشت یافت می‌شود. بدون شک، وحشت در صف شعرای دو زبانه مقامی ارجمند داشت و به سبب زباندانی،جادو بیانی و معنی آفرینی، وحشت را سند مقبولیت حاصل بود و قبل از وی، هیچ شاعر بنگاله را اینهمه اوصاف شعری و استناد دریافت نبود. لازم است که تمام آثار شعری فارسی وحشت را که در مجلّه‌ها و تألیفات چاپ شده‌اند با درک و کنجکاوی بسیار گردآوری کرده به صورت کتاب درآورد تا سهولت استفاده برای دانش آموزان، دانشجویان و محقّقان ممکن شود.

منابع

۱. راشدی، وفا، *بنگال میں اردو*، پاکستان ۱۹۵۵ میلادی
۲. راشدی، وفا، حیات وحشت، لاهور ۱۹۸۲ میلادی.
۳. رشیدی، معید، *حیات اور فن*، دهلی ۲۰۱۰ میلادی.
۴. ندوی، سید سلیمان، حیات دارالمصنفین، اعظم‌گر ۱۹۸۵ میلادی.
۵. وحشت، رضا علی، ترانه وحشت، مکتبه جدید لاهور ۱۳۷۰ میلادی.

---

۱. البیرونی مجله یادگار Al-Biruni Commemoration Volume, Iran Society Kolkata, 1951, P.V.

دکتر محمّد اسحاق

چندین سال پیش از استقلال هند (۱۹۴۷ م.) در سرزمین بنگاله در عهد انگلیسی‌ها چراغ زبان و ادب فارسی به کلّی خاموش نشده بود؛ ولی رشتهٔ زبان و ادب فارسی از مردم این سرزمین منقطع به نظر می‌آمد و زبان فارسی فقط برای تحصیل در دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها بود، جریان نگارشات ادبی متوقف شده بود و تعداد نویسندگان و سخنوران هم خیلی کم دیده می‌شد.

در این اوضاع آشفته که متأسفانه زبان و ادب فارسی رو به زوال بود، شهر کلکته که شهری انقلابی، تاریخی، علمی و ادبی بوده است، در آغاز قرن بیستم میلادی در آغوشش چنان شخصیت ارجمند و مفتخر را پرورش داد که نظیر آن در ایالت بنگال خیلی کم یافت می‌شود. آن شخصیت برجسته و لایق صد رشک دکتر محمّد اسحاق بود که زبان و ادبیات فارسی را تقویت کرد و مانند مادر مهربان و پدر شفیق آن را چنان پرورش داد و پرداخت نمود که دوباره جوان و برنا شده با اوضاع زمانه همگام گردید و نام نیکوی دکتر محمّد اسحاق را در سراسر کشور هند و جهان علم و ادب گسترش داد.

دکتر محمّد اسحاق به تاریخ یکم نوامبر ۱۸۹۸ م. در کلکته پا به عرصه وجود گذاشت. نام پدرش حاج عبدالرّحیم بود که یکی از رؤسای شهر به شمار می‌رفت. پس از حصول علوم مقدّماتی در مدرسه عالی کلکته و دبیرستان هیر، در سال ۱۹۲۱ م. در دانشکده کلیسای اسکاتیش در مقطع لیسانس تحصیل کرد و بعد در سال ۱۹۲۳ م. از دانشگاه کلکته در موضوع ادبیات عربی با درجه ممتاز، فوق لیسانس گرفت[1].

---

۱. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ۳-٤، ص ۱، سال ۱۹٦۹، کلکته.

وی در سال ۱۹۲۴ م. در بخش عربی و علوم اسلامی در دانشگاه داکا به عنوان دانشیار منصوب شد و بعد در سال ۱۹۲۶ م. در دانشکده اسلامیه که اکنون موسوم به دانشکده مولانا آزاد است، در قسمت عربی و فارسی منصوب گشت و سپس، در سال ۱۹۲۷ م. رو به سوی دانشگاه کلکته نهاد و تا دوره بازنشستگی به عنوان رئیس بخش عربی و فارسی خدمت کرد[1]. وی، گرچه در زبان و ادب عربی تخصّص داشت ولی به عنوان یک دانشمند فارسی در هند و خارج از هند، شهرتی بسزا یافت و میان دانشمندان و دانشوران فارسی به سبب استعداد و لیاقتش قدر و منزلت گرفت. به هنگام تدریس در دانشگاه کلکته، دکتر اسحاق برای تحقیق و مطالعه زبان و ادب فارسی و تاریخ و فرهنگ ایران در سال ۱۹۳۰ م. به تهران رفت و در آنجا با استادان و دانشمندان ارجمند زبان و ادب فارسی صحبت کرد و با کمک آنها مواد علمی، ادبی، تاریخی و فرهنگی را گرد آوری نمود[2]. اهل زبان ایران، به خوبی از دکتر اسحاق استقبال کردند و مقامی شایسته به آن دانشمند فارسی اعطا نمودند که یکی از نمونه‌های آن، در سطور زیر درخور اعتنا می‌باشد. وحید دستگردی مدیر مسئول مجله ارمغان، که ادیبی نامور بود دکتر اسحاق را با این واژه‌ها یاد می‌کند:

"فاضل محترم آقای محمّد اسحاق معلم ادبیات فارسی در دانشگاه کلکته که یکی از دوستداران و مروّجان زبان و ادبیات فارسی و یکی از فضلا و دانشمندان هندوستان می‌باشند... ما کراراً یادآور شده‌ایم که هندوستان خزینه لغت و زبان و ادبیات ایران است و امثال آقای محمّد اسحاق، گنجور و پاسبان این خزینه‌اند"[3].

دکتر اسحاق در سال ۱۹۳۸ م. برای أخذ درجه دکتری رهسپار اروپا شد و از دانشگاه لندن در سال ۱۹۴۰ م. با موضوع «شعر فارسی معاصر» به زبان انگلیسی درجه دکتری دریافت کرد و سپس، به ممالک سوئیس، فرانسه و ایتالیا و غیره مسافرت نموده

---

۱. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ۳-٤، ص ۲.
۲. همان.
۳. مجله ارمغان، سال یازدهم، شماره ۷، ۱۹۳۰ میلادی، تهران.

و در نهایت به هند بازگشت[۱]. علاقه بسیار او به زبان و ادبیات فارسی، و استعداد و صلاحیت و خدمات مهمّ وی به این زبان، باعث شد که دانشمندان ایران، برای احترام گذاری و توقیر و پذیرایی دکتر اسحاق همیشه چشم به راه باشند. دولت ایران برای شرکت در جشن هزاره فردوسی، دکتر اسحاق را دعوت نمود. آن ارجمند هندی در سال ۱۹۳۷ م. به ایران مسافرت کرد و در طوس در بزرگداشت فردوسی شرکت جست و خطابه علمی ایراد نمود[۲]. وی دوباره به دعوت حکومت ایران در سال ۱۹۴۴ م. به ایران رفت و در تهران در اجتماع ایران شناسان جهان شرکت نمود و مقاله‌ای را با موضوع «ارتباط هند و ایران» ارایه نمود[۳]. این خطابه‌ها از لحاظ علمی، تاریخی، ادبی و فرهنگی دارای اهمّیت و ارزش زیادی می‌باشد به سبب آن خدمات ارزنده، دکتر اسحاق در سال ۱۹۵۹ م. «لوح زرّین» دریافت نمود و بعدها برای خدمات سیاسی و ملّی در راستای دوستی و ارتباط فرهنگی میان مملکت هند و ایران، حکومت ایران، به ایشان «لوح شاهی» اعطا نمود[۴].

دانشگاه کلکته در سال ۱۹۵۳ برای سخنرانی در جلسه یادبود سرعبدالله سهروردی او را انتخاب کرد و وی در موضوع «حروف تهجّی فارسی» سه سخنرانی ایراد نمود. دکتر اسحاق در مذاکرات علمی در دانشگاه‌های کلکته، علیگر، انجمن آسیای بنگاله و در دیگر انجمن‌های علمی در کشور هند و خارج از کشور شرکت کرد و با مقاله‌های تحقیقی، پر ارزش و معلومات ارزنده، دانشجویان، پژوهشگران و دانش آموزان فارسی را مستفیض نمود[۵].

خدمات علمی و ادبی

زندگانی دکتر اسحاق، در مطالعه و تحقیق و ترویج و اشاعه زبان و ادبیات فارسی خلاصه می‌شد. این مرد دیوانه و شیفته و عاشق زبان و ادبیات فارسی، همیشه درگیر

---

۱. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ۳-٤، ص ۱.
۲. همان.
۳. همان.
٤. همان، ص ٤.
۵. همان.

این فکر بود که چگونه در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی ایفای نقش کند و فراگیران این زبان، به مطالعه خویش ادامه دهند. با این هدف نیکو و علمی، وی در سال ۱۹۴۴ م. در شهر کلکته ادارهای به نام «انجمن ایران» تأسیس نمود که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کار اجرایی در زندگانی دکتر اسحاق می‌باشد[۱]. این انجمن، که نام و آوازه‌اش نه فقط در در کشور هند، که در سراسر جهان پیچیده است، یکی از مهم‌ترین و عظیم‌ترین انجمن‌های علمی، ادبی، تاریخی و فرهنگی در دنیا به شمار می‌رود. برای بزرگداشت پنجاهمین سال تأسیس این انجمن، جشن طلایی بسیار با شکوه در سال ۱۹۹۳ م. برگزار شد که در آن شخصیت‌های برجسته زبان و ادب فارسی از کشورهای ایران، افغانستان، بنگلادش و هند شرکت جستند و با سخنرانیهای گرانقدر و مقاله‌های ارزنده، بنیانگزار انجمن را خراج عقیدت تقدیم نمودند. در حیات دکتر اسحاق، تنها کوشش و سعی بلیغ وی باعث شد که جشن هزاره «بیرونی» و «بوعلی سینا» نیز به ترتیب در سال ۱۹۵۶ م. و ۱۹۵۷ م. با تجلیل بسیار و پر شکوه در تالار انجمن ایران برگزار شود[۲].

همچنین، جشن بزرگداشت چهارصدمین سالگرد «ملا صدرا» و صدمین سالگرد «ای. جی. براون» نیز به کوشش دکتر اسحاق برگزار گردید که همه این جشن‌ها و بزرگداشت‌های گوناگون در راه مطالعه و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی، موجب سیرابی تشنگان علوم گردید. علاوه بر برگزاری جشن‌ها و سمینارها، توجّه دکتر اسحاق به چاپ کتاب‌های علمی، تاریخی، ادبی و فرهنگی مبذول گردید و کتاب‌هایی را با موضوعات مختلف همچون: دیوان قاسم کاهی، کشمیر در عهد سلاطین، عکس‌های ادب فارسی، نفوذ فارسی در ادبیات انگلیسی و مواردی دیگر را از سوی «انجمن ایران» منتشر گردانید[۳].

به منظور گسترش آوازه «انجمن ایران»، ضمن فعّالیت‌های علمی، ادبی و فرهنگی، دکتر اسحاق مجله‌ای را به زبان انگلیسی و فارسی به نام «ایندو ایرانیکا» در سال ۱۹۵۶ م.

---

۱. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ۳–٤، ص ۳.
۲. همان.
۳. همان، ص ۱.

انتشار داد که هنوز این مجلّه پیوسته با در بر داشتن مقالات و مضامین علمی، تحقیقی، ادبی، تاریخی و فرهنگی از طرف انجمن چاپ می‌شود. شماره ۶۵ آن در سال ۲۰۱۲ م. با موضوع «فارسی در بنگاله» به چاپ رسیده است. این مجلّه، خیلی با ارزش، معروف و مقبول و در برگیرنده معلوماتی ارزنده است و در همه مراکز علمی و ادبی در سراسر جهان، میان دانشمندان و پژوهشگران برجسته مورد تحسین قرار می‌گیرد. تعدادی از شماره‌های مجلّه که به یادمان دانشمندان و دانشوران ارجمند فارسی قدیم و جدید در هند و ایران اختصاص دارند، عبارتند از: شیخ سعدی شیرازی، حافظ شیرازی، عمر خیام، فردوسی، بوعلی سینا، جلال‌الدّین رومی، ابوالفضل و فیضی، اقبال لاهوری و مولانا ابوالکلام آزاد و غیره[۱].

به منظور مطالعه و ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی، دکتر اسحاق خود هم مقالات گرانقدر و ارزشمند و دارای معلوماتی ارزنده نگاشت که همه آنها، مشتمل بر موضوعات مختلف زبان، ادب، تاریخ و فرهنگ است که منتشر گردیده و به دانشجویان و پژوهشگران فارسی فیض زیادی رساندند. نوشته‌های وی که به زبان انگلیسی در مجلّه «ایندو ایرانیکا» از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۸ به چاپ رسیده‌اند، با فهرست موضوع در ادامه درج می‌شود[۲].

1. The Pre-Islamic Literature of Iran- Old Persian, Avesta and Pahlavi
2. Mirza Md. Taqi Bahar
3. Rudaki- the father of neo-Persian poetry
4. Rabia Quzdari- the first neo- Persian poetess of Iran
5. Royal Asiatic Society of Bengal and the visit of Mount Beaten
6. Parveen E,tesami
7. Kesai of Merv
8. Mahsati of Ganj

---

۱. مجلّه ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ۳-٤، ص ۱.

۲. برای نگارشات دکتر اسحاق به زبان انگلیسی و فارسی، ر. ک به اشاریه (Index) ایندو ایرانیکا، ص ۲۲ (بخش انگلیسی) و صفحه ۲ (بخش فارسی)

9. A-glympse of legendary history of old Iran
10. Raja Ram Mohan Roy- His life and works
11. Shahid Balkhi
12. Shah Niamatullah- the King of Darveshes
13. Persian Alphabets
14. Education in Modern Iran
15. The life and works of Prof. E.G. Browne
16. Daqiqi- the Precourser of Firdausi
17. Hanzala Badghisi
18. Minjik Tirmizi- the Poet
19. Abul Hasan of Laukar
20. Avicenna Millenary Commemorative Stamps Explained
21. Bahar of Meshed
22. Bahar’s Homage to India
23. Birthday Centenary Celebrations of the Late Prof. E.G. Browne
24. His Excellency Dr. Ali Asghar Hekmat, the Iranian Ambassador and Plenipotentiary in India
25. Indian Contribution to Arabic Language and Literature during the period A.H. 700-933/A.D. 1300-1526
26. Indian Contribution to Persian Language and Literature
27. Letter from Queen Elizabeth of England to Tahmasp 1, Shah of Persia
28. Qamari of Gurgaon
29. Qurratul’l-Ayan a Babi Martyr
30. Translation of Bahar’s poem, Salam-i-Bahar bi Hind (Bahar’s Homage to India)
31. Translation of Firdausi’s Poem, Mayhan-Parasti
32. Translation of Husain Karimzadeh Iran Shah’s poem, Harim-i-Ishq
33. Translation of Iraj Mirza’s Poem “Mader”

34. Translation of Kisai's Poem
35. Translation of Mahsati's Rubai
36. Translation of Rudaki's poem "Mukafat-i-Amal
37. Translation of Saadi's poem "Athar-i-Ham Nashini"
38. Translation of Umar Khayyam's Rubai
39. Umarah of Merv
40. Obituary on Monseieur L.S. Dugin
41. Obituary on Prof. M.Mahfuzul Haq
42. Obituary on Syed Hasan Barani
43. Review of PERSIAN composition by Ghulam Hosein Darab

همچنین، مقاله‌های وی به زبان فارسی عبارتند از: الف: دانشمندان فارسی متوجه بشوید؛ ب: دوره چهارم مجلّه ایندو ایرانیکا؛ ج: راجه رام موهن رای؛ د: فقدان ادبی (وفیات بر درگذشت میرزا محمد قزوینی).

نگارشات دیگری هم با موضوعات گوناگون در دیگر مجلّه‌های هند و ایران به زبان انگلیسی و فارسی چاپ گردیده که از آنها خدمات علمی و بزرگ دکتر اسحاق به زبان و ادبیات فارسی روشن می‌گردد[1]. اهتمام کلاس فارسی جدید در انجمن ایران کلکته، برنامه‌ریزی درسی برای دانشجویان فارسی در دانشکده و دانشگاه، و تأسیس کتابخانه‌ای مشتمل بر هزاران کتاب در مورد زبان و ادبیات فارسی، تاریخ و تمدّن و فلسفه و اسلامیات بر زبان‌های انگلیسی، فارسی و اردو با اهدا سه هزارجلد کتاب گرانقدر خویش به انجمن ایران کلکته، انعقاد سمینار علمی و ادبی، سمپوزیم و مجالس مذاکره درباره زندگانی و کارگزاری سیاسی مردان علم و فضل فارسی نیز از خدمات مهمّ و فراموش ناشدنی دکتر اسحاق می‌باشد که در راه مطالعه و ترویج و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی تأثیرگذار گردیده است. این نکته هم در ضمن خدمات دکتر اسحاق در خور اعتناست که وی فقط به خاطر انتشار کتب فارسی به تاریخ یکم فوریه در سال ۱۹۵۸ م.، با عطایای گرانبهای خویش به شکل پانصد روپیه سرمایه‌ای به نام بورس

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ۳–٤، ص ۱۵.

دکتر اسحاق را در انجمن ایران دایر کرد که سلسله چاپ تصنیفات موصوف از این سرمایه آغاز گردید. آثار علمی، ادبی و تاریخی دکتر اسحاق عبارتند از:

۱. سخنوران ایران در عصر حاضر (به فارسی در دو جلد)
۲. شعر فارسی معاصر (به انگلیسی)
۳. چهار شاعره برجسته ایران (به انگلیسی)
۴. روضةالجنات فی اوصاف مدینةالهرات (ترتیب و تصحیح)
۵. هفت اقلیم (ترتیب و تصحیح)

تصنیفات و تألیفات فوق از عمده نمونه‌های جستجو، کنجکاوی، پژوهش و خدمات ارزنده دکتر اسحاق می‌باشد که از آن دانشمندی، لیاقت، قابلیت و استعداد و هنر دکتر اسحاق در زمینه زبان و ادبیات فارسی به ظهور می‌رسد که باید گفت که این همه خدمات گرانبهای دکتر اسحاق برای دانش آموزان و دانشجویان فارسی، هدیه‌ای گرانقدر است که اهمّیت و ارزش آن تا دم واپسین باقی خواهد ماند. ما کوشش می‌کنیم قدری به معرفی هر یک از آثار مزبور پرداخته می‌شود:

۱. سخنوران ایران در عصر حاضر

کتابی است دارای ۷۵۵ صفحه که در چاپخانه «جامعه ملّیه» دهلی در سال ۱۹۳۳ م/ ۱۳۵۱ هـ به چاپ رسیده . در این کتاب، اوّل به احوال و آثار سخنوران معاصر ایران که تعدادشان به ۳۳ نفر می‌رسد، با زیباترین عکس‌های آنان به اختصار پرداخته شده است. نام عدّه‌ای از برجسته‌ترین سخنوران که در کتاب آمده بدین ترتیب است:

۱. سید احمد ادیب پیشاوری؛ ۲. شاهزاده جلال‌الملک ایرج میرزا؛ ۳. خانم پروین اعتصامی؛ ۴. میرزا ابراهیم خان پور داود؛ ۵. حبیب یغمایی؛ ۶. میرزا علی اکبر خان دهخدا؛ ۷. فصیح‌الملک حاجی محمّد تقی شوریده شیرازی؛ ۸. میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی؛ ۹. میرزا محمّد تقی ملک‌الشعرا بهار؛ ۱۰. میرزا عبدالعظیم خان قریب گرگانی؛ ۱۱. میر محمّد رضا میرزاده عشقی و دیگران[۱].

---

۱. محمّد اسحاق، سخنوران ایران در عصر حاضر، جلد اول، فهرست مندرجات، جامعه ملیه اسلامیه، دهلی ۱۳۵۱ هجری.

در این کتاب پس از فهرست مندرجات، گفتار سید محمّد علی جمالزاده با عنوان «تقریظ و تشکر» آمده است که مشتمل بر دوازده صفحه است.

درباره استعداد علمی دکتر اسحاق و درک و کنجکاوی و زحمات وی در جمع آوری این کتاب و اهمیت و ارزش این تصنیف ارزنده، سید محمّد علی جمالزاده در «تقریظ و تشکر» می‌گوید:

"جمع آورنده کتاب مستطاب (سخنوران ایران در عصر حاضر) آقای محمد اسحاق، از فضلای هندوستان و معلّم در دارالعلوم کلکته به سابقه علاقه مندی به ایران و ادبیات فارسی... از گلستان ادبیات مرز و بوم فردوسی و سعدی و حافظ و هموطنان خویش و مشتاقان علم و ادب، دامنی پر از گل و ریحان و معنی و عرفان از ایران ارمغان آورده‌اند. بر ما ایرانیان فرض است که از علوّ همّت ایشان و دلبستگی که به ادبیات ما دارند، سپاسگزاری نموده و مسألت نماییم که توفیقات یزدانی شامل حال ایشان باشد... بدون تأمل و تردید می‌توان گفت که جمع آوری و طبع این مجموعه نفیس خدمت بزرگی به ادبیات فارسی می‌باشد و بلاشک خدمات و زحمات مصنّف محترم نزد کلّیه دوستداران ادبیات ایران منظور و مشکور خواهد بود"[۱].

سید جمالزاده با جملات زیر، این «تقریظ و تشکر» را به پایان می‌رساند:

"آقای محمد اسحاق در جمع‌آوری کتاب مستطاب خود هیچگونه طبقه بندی را لازم نشمرده‌اند و چون خواسته‌اند «سخنوران ایران در عصر حاضر» مجموعه کاملی باشد از کلیه نویسندگان ایران در عهد حاضر، از هر نویسنده که اسم و شهرتی داشته قطعاتی اختیار نموده و بدون آنکه عقیده شخصی خود و یا ثالثی را در ترجیح و تقدّم و تأخّر بعضی بر بعضی، مدار و معیار قرار داده باشند، در باب هر یک از نویسندگان، شرح حالی با کمال بی‌طرفی و بصیرت اضافه نموده و با قطعات مزبور به شکلی که مرغوب و مطلوب اهل خبرت است به طبع رسانیده‌اند و بدین ترتیب، میدان مقایسه و قضاوت را برای کلیه

۱. محمّد اسحاق، سخنوران ایران در عصر حاضر، جلد اول، فهرست مندرجات، تقریظ و تشکر، ص ۱.

خوانندگان محترم و قاطبه ناس که حکم او در واقع حکم تاریخ خواهد بود، بالمرّه آزاد گذارده‌اند. لهذا بنده نگارنده با اجازه ضمنی از جانب کلیه هموطنان و ادبا و فضلای ایران و اشخاص بیگانه که به ادبیات فارسی تعلّق خاطر و دلبستگی دارند و رواج آن را خواستار و مشوّق می‌باشند، از مولّف محترم صمیمانه تشکر نموده و بر همّت عالی ایشان آفرین می‌خوانم"[۱].

از این گفتار برمی‌آید که دکتر اسحاق با چه کلمات ارزنده و فرخنده به زبان یک دانشمند ایرانی، خراج تحسین و آفرین دریافت نموده که از دیدگاه آن شخصیت ارجمند، وی و کتابش هر دو در بازار علم و ادب بهایی گران دارند. سپس در این کتاب، مقدّمه‌ای عالمانه و فاضلانه از دکتر اسحاق آمده است که شش صفحه دارد. متن کتاب در ۶۲۰ صفحه گنجانده شده است. همچنین در پایان کتاب، فهرست هجای مشتمل بر اسامی رجال، اماکن، ملل، قبایل، فرق، کتب و جراید، یک غلطنامه و یک دیباچه انگلیسی از قلم خود مؤلّف آمده است. درباره این تصنیف گرانمایه، دیدگاه دکتر عطا کریم برق شاگرد عزیز دکتر اسحاق که با خدمات ارزنده اندیشمندان به زبان فارسی در هند و ایران آشنایی دارد، چنین است:

"تذکره‌نویسی به زبان فارسی بدون شک از زمان قدیم رواج داشته امّا کتابی مانند «سخنوران ایران به زبان فارسی» می‌توان گفت که واقعاً وجود نداشت... با جمع آوری کتاب سخنوران در عصر حاضر، دکتر اسحاق شاهراه تازه‌ای باز کرد و بسیاری از دانشمندان دیگر، در آن شاهراه که دکتر اسحاق گشاده بود راه افتادند و به دنبال ایشان، کتاب‌های زیادی در ایران و هندوستان به روش سخنوران ایران به منصّه ظهور رسید"[۲].

---

۱. سخنوران ایران در عصر حاضر، ص ۱.

۲. ملاحظه شود نگارش دکتر عطا کریم برق «نظری به احوال و آثار دکتر محمد اسحاق، چاپ در مجله «ایندو ایرانیکا»، جلد ۲۲، شماره ۳ و ٤ (بخش فارسی) ص ۱۰.

۲. سخنوران ایران در عصر حاضر جلد دوم (به فارسی)

این اثر، کتابی است دارای ۶۵۵ صفحه که در سال ۱۳۵۵ هجری قمری مطابق با ۱۹۳۷ م. در چاپخانه دانشگاه دهلی به چاپ رسید. در این مجلّد نیز بر احوال و آثار سخنوران معاصر ایران شامل ۵۱ سخنور برجسته با زیباترین عکس‌های آنان به اختصار پرداخته شده است که اسامی تعدادی از آنان، در ادامه ذکر می‌شود:

۱. میرزا علی محمّد خان آزاد همدانی؛ ۲. محمّد امین ادیب طوسی؛ ۳. میرزا صادق خان ادیب الممالک امیری؛ ۴. میرزا محمّد علی بیضاوی؛ ۵. جهانگیر بن محمود جلیلی؛ ۶. میرزا علی اصغر خان حکمت؛ ۷. میرزا حسین خان دانش اصفهانی؛ ۸. میرزا رضا خان پرنس ارفع دانش تبریزی؛ ۹. میرزا تقی خان ضیاء لشکر دانش تهرانی؛ ۱۰. میرزا علی رضا خان دانش کرمانی؛ ۱۱. سید صادق خان سرمد؛ ۱۲. میرزا صادق خان رضا زاده شفق؛ ۱۳. میرزا لطف علیخان صورتگر؛ ۱۴. ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی؛ ۱۵. میرزا حسن خان وحید دستگردی؛ ۱۶. نظام وفا و دیگران.

این مجلّد، پس از فهرست مندرجات با یک «نامه» مشتمل بر سه صفحه به قلم میرزا محمد علی خان فروغی آغاز شده[1]. فروغی، دکتر اسحاق را مخاطب قرار داده در نامه می‌گوید:

> "دوست گرامی از دریافت کتاب «سخنوران ایران در عصر حاضر» بسیار خوشنود شدم و بر مراتب اخلاصم نسبت به آن دوست دانشمند بسی افزود. چه من به شعر و ادبیات فارسی عاشقم و هر کس به گویندگان و نویسندگان ایران به دیده مهربانی بنگرد خالصانه به او محبّت می‌ورزم"[2].

سپس، مقدّمه‌ای از دکتر اسحاق است و آن چهار صفحه دارد. متن کتاب از صفحه ۱ تا ۶۳۸ می‌باشد. در آخر کتاب، فهرست هجایی و غیره آن به همان ترتیب که در جلد

---

۱. میرزا صمد علیخان فروغی ذکاءالملک رئیس‌الوزرای سابق ایران مستغنی از بیان است. این سرنامه سراسر حکمت و پند را که در هنگام انتشار جلد اول کتاب «سخنوران ایران در عصر حاضر» به عنوان مولف مرقوم فرموده‌اند سرنامه مجلد دوم قرار داده‌اند. رجوع کنید «سخنوران ایران در عصر حاضر» جلد دوم.

۲. سخنوران ایران در عصر حاضر، جلد دوم، ص ۱.

اوّل به کار رفته مندرج شده است. دیباچه انگلیسی که به قلم دکتر اسحاق است، با دیباچه جلد اوّل فرق می‌کند و ۲۳ صفحه دارد و فاضلانه می‌باشد. آنچه به زبان انگلیسی در آخر این مجلّد اضافه شده یک سر آغاز به قلم خود دکتر اسحاق و یک پیشگفتار از «تیج بهادر سپرو» است. سر تیج بهادر سپرو کارشناس قضایی و دانشمند برجستهٔ هند در مورد شخصیت ارجمند دکتر اسحاق و کتاب وی، اینطور اظهار نظر می‌کند:

"Maulvi Mohammad Ishaque, there must earn the gratitude Of a large number of his countrymen for introducing them to The wealth and variety of contemporary Persian Poetry"[1].

(مردم هند باید از دکتر اسحاق تشکر نمایند که وی باعث آشنایی آنها با شاعران معاصر فارسی زبان شده است)

وی در وصف شأن و مقام دکتر اسحاق می‌افزاید:

"I have often wished that we would establish some direct cultural contact with Persia or Iran, as it is today, and I, therefore, heartily welcome Moulvi Mohammad Ishaque as a harbinger of that contact"[2].

(دکتر اسحاق از پیشکسوتان گسترش روابط فرهنگی ایران و هند است)

۳. شعر فارسی معاصر (به انگلیسی)

این رساله دکتری محمّد اسحاق به زبان انگلیسی است که زیر نظر پروفسور «وی . اف منورسکی» نگاشته و به سال ۱۹۵۰ م. در دانشگاه لندن دفاع کرده و سال ۱۹۵۳ م. در لاهور، پاکستان چاپ و در کلکته انتشار داده است. این کتاب شامل چند قسمت به قرار زیر است:

اوّل: پیشگفتار در پنج صفحه به قلم نوّاب مهدی یار جنگ بهادر است که در آن زمان، عضو آموزش و پرورش حیدرآباد دکن بود. وی در مورد کتاب و مؤلّف می‌نویسد:

۱. سخنوران ایران در عصر حاضر، جلد دوم، ص ۱۱.

۲. همان.

"Mr. Ishaque's dissertation is therefore all the more Welcome as it deals critically and in detail with the whole of this modern literature. It indeed reveals to us quite a new world on discovering which one has the same feelings as Keats had on reading Homer in Champman's translation which he likes to those of Pizzaro "gazing silent on a peak in Darien'… it formats a valuable contribution to the contemporary criticism"[1].

(مقاله دکتر اسحاق بسیار مورد استقبال قرار گرفت چرا که به صورت انتقادی و به تفصیل دربارۀ ادبیات مدرن سخن می‌گوید و اضافه مهمی به دنیای نقد است.)

دوم: سرآغاز در بیش از چهار صفحه به قلم مؤلّف کتاب (دکتر اسحاق).

سوم: فهرست مطالب مشتمل بر عناوین زیر است:

الف: پیدایش شعر معاصر فارسی؛

ب: سخنوران معاصر؛

ج: تحوّل زبان فارسی در شعر؛

د: بحور اشعار از قدیم الأیام تا عصر حاضر؛

هـ: اقسام شعر مانند غزل، قصیده و غیر آن؛

و: موضوعات شعر مانند سیاسی، وطنی، ملّی، اقتصادی و غیر آن از ؛

ز: استنساخ؛

ح: منابع و مآخذ؛

ط: فهرست الفبایی.

در اهمّیت و ارزش این رساله، دکتر عطا کریم برق که در دانشگاه کلکته رئیس بخش عربی و فارسی بود، اینطور اظهار نظر می‌کند:

"این رساله از نظر جسامت و حجم اگر چه زیاد حجیم نیست، باز هم می‌توان گفت از نظر مطالعه در اشعار جدید فارسی، کتابی بسیار مهمّ و گرانبهاست. زیرا این کتاب، خلاصه و هسته شعر و ادبیات فارسی معاصر می‌باشد.

1. Dr. M.Ishaque: Modern Persian Poetry, 1943, Kolkata, P. 25.

کتاب‌هایی که درباره شعر فارسی تا به حال روی تألیف دیده به مقام و اهمّیت آن نرسیده‌اند. نگاهی به این رساله روشن می‌کند که پایه دکتر اسحاق در تاریخ شعر و ادبیات معاصر ایران چقدر بلند و توانا و درخشنده بوده است"[1].

۴. چهار شاعرهٔ برجستهٔ ایران

کتابی است به زبان انگلیسی دارای صد صفحه که از طرف انجمن بزم ایران در سال ۱۹۵۰ م. به چاپ رسیده است. این کتاب را می‌توان مجموعه‌ای از چهار مقاله نامید، زیرا هر مقاله ابتدا جداگانه نوشته شده و بعدها یکجا ترتیب یافته و به شکل کتاب به چاپ رسیده است.

این اثر، نتیجه مطالعه، تحقیق و جستجوی دکتر اسحاق در سالیان دراز می‌باشد . در این مجموعه، به جستجوی احوال و آثار چهار شاعره ممتاز و بزرگ ایران پرداخته شده که به قرار زیر می‌باشند:

۱. رابعه قزداری در هشت صفحه؛ ۲. مهستی گنجوی در نوزده صفحه؛ ۳. قرةالعین در هشت صفحه و ۴. پروین اعتصامی در نه صفحه. این مقاله‌ها روی هم رفته مشتمل بر ۴۴ صفحه است.

از صفحه ۴۵ تا ۹۵ یک سلسله پیوست‌هایی است که در آن، تبصره‌های کوچکی مربوط به احوال و آثار یکصد و شش شاعره ایرانی و هندی گنجانیده شده است. چنانکه دکتر اسحاق در سر آغاز کتاب اظهار داشته این تبصره‌های کوچک، محض زمینه‌ای است برای جستجو و پژوهش دانشوران در آتیه تا براساس آن، کسی بتواند از تحقیقاتش بنایی بزرگ درست کند.

در آخر این کتاب، صفحه ۹۷ و ۹۸ مآخذ و منابع است و در دو صفحه آخر، فهرستی است به ترتیب الفبایی از آن یکصد و شش شاعره که در ملحقات به ذکر آنان پرداخته شده است.

---

۱. نظری به احوال و آثار دکتر محمد اسحق، دکتر عطا کریم برق، چاپ در «ایندو ایرانیکا» جلد ۲۲، شماره ۳-٤ (بخش فارسی) ص ۱۲-۱۳، ۱۹٦۹ میلادی.

مرحوم خواجه محمد یوسف ـ قاضی برجسته در دادگاه کلکته ـ درباره این تصنیف گرانمایه دکتر اسحاق چنین اظهار نظر می‌فرماید:

"این اثر مفید دکتر محمد اسحاق که به صورت تحقیقی به اختصار درباره زنان شاعرهٔ هند و ایران است نمونه‌ای را ارایه می‌کند که می‌توان تحقیقی جامع و فراگیر در این موضوع انجام گیرد"[۱].

۵. تصحیح کتاب روضات‌الجنّات فی اوصاف مدینهٔ هرات (به فارسی)

این کتاب تألیف معین‌الدّین محمد الزمجی الاسفزاری می‌باشد که مؤلّف، آن را به سال ۸۹۷ هجری قمری مطابق ۱۷۹۷ م. به پایان رسانیده است[۲]. دکتر اسحاق آن را با شش نسخه خطّی مقایسه نموده و به پیوست مقدّمه و حواشی و فهرست چهارگانه از طرف دانشگاه علیگر در سال ۱۳۸۰ هجری قمری مطابق ۱۹۶۱ م. تصحیح و چاپ نموده است. این کتاب، جزو انتشارات دانشگاه علیگر با اعانه دولت وقت ایران می‌باشد. دکتر اسحاق این کتاب را به دولت ایران تقدیم نموده. این کتاب، درباره موضوع تاریخ و دارای شرح مفصّلی از احوال جغرافیایی و اوضاع طبیعی و ساختار شهر هرات و توابع و شهرهای همجوار از روزگار قدیم تا زمان مؤلّف می‌باشد[۳].

تقسیم بندی کتاب به قرار زیر است:

۱. فهرست مندرجات؛
۲. فهرست مآخذ و منابع عمده‌ای که در تصحیح و ترتیب این کتاب از آنها استفاده شده؛
۳. نشانه‌های اختصاری که در پاورقی این کتاب به کار رفته؛
۴. مقدمه دکتر اسحاق؛
۵. دیباچه مؤلّف کتاب روضات‌الجنات؛

---

۱. مراجعه کنید به نگارش "the works of Dr. Ishaque" به قلم قاضی کے، ام، یوسف، چاپ در ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ی ۳ و ۴، ۱۹۶۹ میلادی؛ ص ۱۲.
۲. مقدمه دکتر اسحاق در صفحات «کو» و «کط» ص ۲٦–۲۹.
۳. همان، صفحه «که» (۲۵).

۶. روضه اوّل مشتمل بر هفده صفحه؛
۷. روضه دوم مشتمل بر هفت صفحه؛
۸. روضه سوم مشتمل بر یازده صفحه؛
۹. روضه چهارم مشتمل بر سی و هشت صفحه؛
۱۰. روضه پنجم شامل صد و شصت و سه صفحه؛
۱۱. فهرست هجایی مشتمل بر اسامی رجال، اماکن، ملل، قبایل، فرق، کتب و دیگر مطالب؛
۱۲. غلطنامه.

دکتر اسحاق برای تصحیح و ترتیب این تألیف گرانمایه، زحمات بسیاری کشیده است که برای معرفی بیشتر، دیدگاه پروفسور عطا کریم برق در سطور زیر بیان می‌شود:

"نگاهی به پاورقی متون روضات‌الجنّات و فهرست مآخذ و مدارک عمده‌ای که در تصحیح و ترتیب آن کتاب از آنها استفاده شده و همچنین نگاهی به مقدّمه نغز و فاضلانه دکتر اسحاق به ظهور می‌رساند که مصحّح فاضل در تصحیح و ترتیب متون کتاب، جستجو و کنجکاوی زبردستانه‌ای به خرج داده و در این راه، زحماتی بی‌اندازه بر جسم و جان نزار و مریض خود روا داشته و تمام فضل و کمال و هنر خود را در کانون تحقیق و تفحص تمرکز داده حتّی موفقیت درخشان و جاویدانی به دست آورد و می‌توان گفت که در تصحیح روضات‌الجنات، بیشترین دانش و قابلیت و هنر خود را به ظهور رسانید و چیزی بسیار نغز و عالی از آب درآورد"[1].

۶. تصحیح کتاب هفت اقلیم

این کتاب، تألیف امین احمد رازی، در شرح احوال اشخاص و اماکن است و از کتاب‌های بسیار مهم و مفید به شمار می‌رود. این کتابی بزرگ و در چندین جزوه می‌باشد. سه جزوهٔ آن که در یک جلد است، به صورت جداگانه از صفحات (۱–۱۱۲)، (۱۱۳–۲۰۸)، (۲۰۹–۳۱۱) به ترتیب در سال‌های ۱۹۱۸، ۱۹۲۷ و ۱۹۳۹ م.، از طرف

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ٤۳ بخش فارسی، ص ۱۵.

انجمن آسیایی کلکته پس از تصحیح و تقدیم به چاپ رسیده بود. دانشمندان برجستهٔ فارسی، سر. ای. دینسین روز، خان بهادر مولوی عبدالمقتدر، ای. اچ. هارلی و خان بهادر مولوی محفوظ‌الحق در این کار علمی شریک بودند[1]. این نکته هم شایان ذکر می‌باشد که نخست، یک ایرانی (مرحوم جواد فاضل) هفت اقلیم را با تصحیح و تقدیم در سه جلد در تهران به چاپ رسانیده بود. ولی این نسخه در مقایسه با تصحیح دکتر اسحاق، دارای اشتباهاتی است و خیلی اعتبار ندارد. لذا، وی آن سه جزوه را که از طرف انجمن آسیایی کلکته به چاپ رسیده بود، درست دانسته و بقیه (جزوه دوم اقلیم الثالث از لار تا فیوم، را که به پایان رسیده بود و شماره آن اوراق ۳۷۹ صفحه است، خودش در تصحیح و ترتیب آن، دقّت و توجه به خرج داده و در این کار فاضلانه بسیار زحمت کشید و از طرف انجمن آسیایی کلکتّه مورد تحسین قرار گرفت. این نسخه، در سال ۱۹۶۳ م.، به زیور چاپ آراسته گشت. مقدمه‌ای به زبان انگلیسی به قلم دکتر اسحاق نیز در این تألیف است که در ادامه نقل می‌شود. از آن مترشح می‌شود که خدمات ارزنده در این باره از طرف وابستگان انجمن مزبور حامل تحسین و آفرین است. دکتر اسحاق می‌نویسد:

"قابل ذکر است که کتاب هفت اقلیم در سه مجلد به تصحیح آقای جواد فاضل در تهران به چاپ رسیده است ولی متاسفانه به غیر از ده یادداشت هیچ گونه یادداشت دیگری در صفحات این اثر یافت نمی‌شود.

این کتاب دارای اغلاط زیادی است اگرچه مصحح به محتوای آن وفادار بوده است ولی هیچ گونه پیشگفتار و مقدمه‌ای بر آن ننوشته است این اثر ارزشمندی است که در حقیقت نمی‌بایست با اغلاط زیاد چاپ شود"[2].

در رابطه با این خدمات ارزنده، دکتر اسحاق پیشنهاد کرده که کار انجمن آسیایی در این زمینه ادامه یابد. به همین خاطر کار تصحیح کتاب هفت اقلیم زیر نظر انجمن

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ٤۳ بخش فارسی، ص ۱۵.
۲. هفت اقلیم با ترتیب و تصحیح از دکتر اسحاق، جلد دوم، مقدمه انگلیسی، ص IV.

آسیایی می‌بایستی ادامه یابد تا زمانی که به طور کامل تصحیح شود[۱].

پروفسور عطا کریم برق ـ دانشمند برجسته در شبه‌قاره ـ استاد ارجمند خویش دکتر اسحاق را در این کار مهم و بزرگ در گزیده زیر، چنین تحسین می‌نماید:

"نظری به فهرست مطالب و پانویس متون و همچنین نظری به فهرست مآخذ و مدارک عمده‌ای که در تصحیح و ترتیب این کتاب از آن استفاده شده روشن می‌سازد که دکتر محمّد اسحاق در تصحیح و ترتیب آن، حدّاکثر وقت و توجّه را به خرج داده و بسیار زحمت کشیده و سال‌ها از اوقات شیرین خویش را در این کار صرف نموده تا کتاب را جالب و سودمند از آب درآورد. می‌توان گفت که با این تصحیح با ارزش، متون کتاب را فاضلانه جلوه داده و بر اهمیت آن کتاب افزوده است"[۲].

غیر از این آثار و تألیفات ارزنده که در صفحات گذشته به ذکر آن پرداخته شد، دکتر اسحاق یک فهرست از نسخه‌های خطّی عربی در انجمن آسیایی کلکته نیز ترتیب داده که آن، اثری بسیار مهمّ و عالمانه می‌باشد و از طرف انجمن مزبور در سال ۱۹۵۱ م. به چاپ رسید. وی، در موضوع «سخنوران فارسی در عهد غزنویه» هم سرگرم کار بود و بیش از نیمی از این کار تحقیقی را به انجام رساند ولی مشیت الهی نبود که وی این کار علمی و بزرگ را به پایان برساند[۳].

خلاصه، دکتر اسحاق یکی از برجسته‌ترین دانشمندان زبان و ادب فارسی در هند و ایران محسوب می‌شد که همواره در ترویج زبان و ادبیات فارسی در هند سعی و جهد نمود و با همین آرزو به تاریخ ۱۲ سپتامبر سال ۱۹٦۹ م. در کلکته وفات یافت[٤].

میان دانشمندان فارسی در ایران، شهرت و اهمّیت دکتر اسحاق به اندازه‌ای بود که حبیب یغمایی مدیر مسئول مجلّه «یغما» در تهران پس از وفات وی، به عنوان «وفات

---

۱. هفت اقلیم با ترتیب و تصحیح از دکتر اسحاق، جلد دوم، مقدمه انگلیسی، ص IV.
۲. همان.
۳. همان، ص ۱۵.
٤. همان، ص ۳۲

دکتر محمّد اسحاق» مقاله‌ای در دو صفحه نگاشته و چاپ کرد که قسمتی از آن در ادامه نقل می‌شود:

"پروفسور محمّد اسحاق از عاشقان صمیمی ادب و فرهنگ ایران بود و عمر و مال و اهتمام خود را در ترویج زبان و ادب فارسی صرف کرد و می‌توان گفت ایران را همان قدر دوست داشت که هندوستان را... از تألیفات و تصحیحات دکتر اسحاق آنچه به چاپ رسیده، سه جلد «سخنوران ایران در عصر حاضر»[1]، «هفت اقلیم»، «روضات‌الجنّات» و «چهار شاعرهٔ بزرگ ایران» است. در این اواخر، درصدد تألیف کتابی از شاعران عصر غزنوی بود و نیز انتشار کتابی به مناسبت بیست و پنجمین سال تأسیس مؤسسه فرهنگی ایران در هندوستان شامل مقالاتی از ایران شناسان جهان بود.

مرحوم محمّد اسحاق به نویسنده این سطور عنایت و محبّت و توجّه خاصّی داشت که سزاوار است طی بحثی مفصّل مطرح شود که خود گوشه‌ای از تاریخ ادبی معاصر است. مرحوم محمّد علی فروغی، مقدمه‌ای بر کتابش نوشت و مرحوم اعتمادالدوله وزیر معارف در سال ۱۳۰۸ (ه ش) از وی پذیرایی‌ها فرمود. جناب علی اصغر حکمت و همچنین دیگر بزرگان و استادان کشور با وی دوستی داشتند. خداوندش بیامرزاد که مردی دانشمند و کم نظیر بود"[2].

ایرج افشار مدیر مسئول ماهنامه «راهنمای کتاب» به مناسبت درگذشت محمّد اسحاق این چنین خراج عقیدت تقدیم نموده است:

"پروفسور محمّد اسحاق ایران دوست و ایران شناس و محقّق ادبیات فارسی که در کلکته مقیم و استاد دانشگاه آن شهر بود، اوائل مهر ماه درگذشت. با فوت او یکی از مروّجان زبان و ادب فارسی در هند از دست رفت. این مرد،

---

۱. در زمانی که استاد معظم دکتر محمد اسحاق کتاب «سخنوران ایران در عصر حاضر» را ترتیب می‌داد می‌داد قرار بود که این کتاب را در سه جلد بیرون آورند اما توفیق راه نیافت و تنها دو جلد به ترتیب و چاپ رسید و جلد سوم از تدوین بماند. عطا کریم برق، رجوع کنید به ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ۳–٤، بخش فارسی پانوشت ص ۱۹.

۲. نقل از مجله یغما، تهران ۱۳٤۸، حبیب یغمایی مدیر مسئول.

که بیش از چهل سال از عمر خود را در این راه مصروف کرد، کتاب‌های مفیدی نوشته و در ایجاد «انجمن ایران» و نشر مجلّهٔ «ایندو ایرانیکا» خدمت مهمی کرده بود"[۱].

ابیاتی از مجلّه «یغما» نقل می‌شود که حبیب یغمایی به زبان شعر، دکتر اسحاق را ستوده و از آن، ارزش و اهمّیت دکتر اسحاق روشن می‌گردد.

چراغ روی زمین مشعل هندوستان　　محیط علم و کمال محمّد اسحاق خان
به یونیورسیتی اوست چو آفتاب منیر　　پروفسور با کمال نیست چو او در جهان
به علم تاریخ، اوست معلّم اوّلین　　به ضبط تاریخ شد مورّخی نکته دان
هم ادبیات از او به هند رونق گرفت　　در عربی فارسی است یگانه خاوران
سزد کند افتخار هند در این روزگار　　به شهر کلکته چون شده است او را مکان
بشر به طهران نظر به اشرف‌الدّین نمود　　منزل ما شد ازو رشک ریاض جنان
به دهر پاینده باد محمّد اسحاق خان　　با رفقا زنده باد محمّد اسحاق خان[۲]

به علاوه، عدّه‌ای از سخنوران هندی هم پس از درگذشت دکتر اسحاق، وی را منظوم خراج عقیدت تقدیم نموده‌اند. پروفسور «سید حسن سرمد» رئیس بخش فارسی، دانشگاه پتنا این طور می‌سراید:

آمده است این خبر ز کلکته　　رفت اسحاق از جهان ناگاه
آنکه او بود مرد دانشمند　　هم یکی اوستاد دانشگاه
سوگوارند دوستدارانش　　مرگ او هست صدمه جانکاه
تربتش باد مرجع رحمت　　خاک او پاک باد طاب ثراه
فکر سرمد چو کرد در تاریخ　　داد امداد هاتف درگاه
با سردرد گفت سال وفات　　«رفت اسحاق سوی جنت آه»

پروفسور سید شاه عطاءالرّحمن عطا کاکویی هم از دانشگاه پتنا دکتر اسحاق را در نظم ذیل این چنین خراج عقیدت نموده است:

---

۱. نقل از مجله ماهنامه «راهنمای کتاب» تهران، آذر ـ دی ۱۳٤۸ سال دوازدهم شماره‌های ۹ و ۱۰، ص ۵۸۷ از مدیر مسئول آقای ایرج افشار.
۲. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ۳-٤.

حیف صد حیف دکتر اسحاق کرد رحلت ز بزم کون و فساد
پیکر خلق و انکسار و خلوص نیک دل، نیک ذات نیک نهاد
همه را دوست داشت بود تهی سینه صافش ز بغض و عناد
خبر مرگ چون رسید، شدند همه احباب مخلصش ناشاد
بهر تاریخ سال رحلت او خاطر غم زده به فکر فتاد
با سر درد از عطای حزین گفت هاتف «غریق رحمت باد»

یک رباعی به قلم پروفسور محمّد اسماعیل شامل خراج عقیده می‌باشد:

دکتر اسحاق که از بزم ایران رفت از بزم جهان به بزم یزدان رفت
بوده روشن چراغ علم و عمل آه چه رفت! روح بزم ایران رفت[۱]

آقای «علقمه شبلی» که در کلکته زندگی می‌کند و شاعر برجسته زبان اردو در هند به شمار می‌رود، به زبان فارسی هم شعر می‌سراید. ایشان در یک نظم به عنوان «به یاد دکتر اسحاق»، این دانشمند فارسی را با قلب صمیمانه، چنان خراج عقیده تقدیم نموده‌اند که جذبات و احساسات قلبی شاعر به ظهور می‌آید:

ای روشنی دیده عرفان چگونه‌ای؟ وی زندگی محفل ایران چگونه‌ای؟
ما بی‌تو زنده‌ایم ولی این چه زندگی؟ بی ما تو در بهشت بهاران چگونه‌ای؟
بی‌رنگ و بوست گلشن دانش، بدون تو روح روان این ادبستان چگونه‌ای؟
دیر و حرم ز درد فراق است مضطرب ای ناز کفر و رونق ایمان چگونه‌ای؟
پر آب چشم نرگس و بی‌رنگ لاله است ای رنگ بخش باغ و بهاران چگونه‌ای؟
ما تیره روزگار به ماتم نشسته‌ایم ای رشک ماه و مهر درخشان چگونه‌ای؟
سوزیم ما در آتش فرقت به روز و شب ای شمع بزم و روح گلستان چگونه‌ای؟
شبنم فشانی آسمان بر مرقدت کناد! بر روح پاک رحمت یزدان زیاده باد![۲]

به علاوه، اشعاری به زبان عربی که از کلک خامهٔ پروفسور «مولانا ابومحفوظ الکریم معصومی» دانشمند برجستهٔ زبان عربی و فارسی در هند و عرب، در خراج

۱. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ۳–٤، ص ۱۷–۱۸.
۲. همان، جلد ۲۳، شماره ۳، بخش فارسی، ص ۱.

عقیدت وی به دکتر اسحاق تراویده و شعرهایی که خلیل‌الرحمن (مرحوم) شخصیت برجسته و فارسی دوست دربارهٔ دکتر اسحاق به زبان اردو سروده است، آن همه لایق درج هستند؛ ولی برای پرهیز از اطالهٔ کلام، از نقل آن احتراز می‌جویم[۱].

دکتر اسحاق که در هند و ایران، دارای شخصیتی ارجمند بود، علاوه بر دریافت خراج عقیدت به زبان شعر، از طرف نویسندگان هر دو سرزمین، به شکل مقاله‌های زبان انگلیسی و فارسی، گلهای عقیدت و خراج تحسین دریافت نمود که دلیل بر شخصیت پر ارزش و ارجمند وی می‌باشد. در ادامه، فهرست مقالات پر مغز و ارزنده نویسندگان درج می‌شود:

۱. نظری به احوال و آثار دکتر محمّد اسحاق به قلم پروفسور عطا کریم برق (مرحوم) استاد دانشگاه کلکته[۲]؛
۲. درگذشت محمد اسحاق به قلم ایرج افشار مدیر مسئول «راهنمای کتاب» تهران[۳]؛
۳. وفات دکتر محمد اسحاق به قلم حبیب یغمایی مدیر مسئول «یغما» تهران[٤]؛

4. Dr. M. Ishaque: A Adevotee of the Temple of Learning by S.A.H. Naiyer
5. Dr. M. Ishaque: A Pioneer of Persian Studies in India by Gholam Sarwar
6. Dr. M. Ishaque: A Symbol of Friendship and Sincerity, by Hira Lal Chopra.
7. Dr. M. Ishaque: A Symbol of Indo-Iranian Cultural Friendship by Dr. Md. Mansoor Alam.
8. Dr. M. Ishaque: His Life and Achievements by M.A.Majid.
9. Dr. M. Ishaque is no more, by K.M.Yusuf.
10. Dr. Muhammad Ishaque: A Subjective Assement, by M.Shamoon Israeli.
11. Dr. Mohammad Ishaque As a Man and As a Scholar, by Md. Amin.
12. Dr. Mohammad Ishaque as I knew Him, by Syed Hasan.

---

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ۳–٤، ص ۱۰–۱۲.
۲. همان، ص ۱–۱٦.
۳. همان، ص ۲۱.
٤. همان، ص ۱۹–۲۰.

13. Dr. Md. Ishaque: A Champion of Indo- Iranian Cultural Relations in the 20th Century, by Dr. Hafiz Md. Tahir Ali.

دکتر اسحاق در این دنیای مادی نیست ولی به سبب خدمات گرانبهایش برای پیشرفت زبان و ادبیات فارسی همواره زنده خواهد ماند.

وی در ذات خویش یک انجمن بود و مانند چراغ و مشعلی برای هدایت و راهنمایی دانش آموزان و دانشجویان فارسی در هر زمانه و هر کشوری تابنده و روشن خواهد ماند. این شعر حافظ نذر این شخصیت برجسته و ارجمند می‌گردد:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق   ثبت است بر جریده عالم دوام ما

منابع

۱. اسحاق، محمّد، سخنوران ایران در عصر حاضر، جلد اول، فهرست مندرجات، جامعه ملیه اسلامیه، دهلی ۱۳۵۱ هجری.
۲. اسحاق، محمد، هفت اقلیم، جلد دوم، بخش فارسی، انجمن آسیایی کلکته، ۱۹۶۳ میلادی.
۳. مجله ارمغان، سال یازدهم، شماره ۷، تهران ۱۹۳۰ میلادی.
۴. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲۲، شماره ۳-۴، کلکته ۱۹۶۹.
۵. مجله ماهنامه راهنمای کتاب، شماره‌های ۹ و ۱۰، تهران، آذر ـ دی ۱۳۴۸.

دکتر هیرالال چوپرا

بعد از استقلال هند (۱۹۴۷ م.)، اگر کسی از میان هندوان در بنگاله به عنوان دانشمند معروف زبان فارسی محسوب می‌آید، آن شخصیت ارجمند و بزرگ «هیرالال چوپرا» است که بدون شک نام و آوازه‌اش از سرحدّ مملکت هند عبور کرده در تمام سرزمین ایران پیچید. وی در قرن بیستم میلادی در بنگاله یکی از برجسته‌ترین دانشمندان و دانشوران زبان فارسی، اردو، هندی، سانسکریت، پنجابی و انگلیسی به شمار می‌رفت که بدون ذکر نام وی، تاریخ زبان و ادبیات فارسی در بنگاله، کامل نخواهد شد.

دکتر هیرالال چوپرا به تاریخ ۲ دسامبر در سال ۱۹۰۶ م. در محلّ معروفی به نام کسور (Kasur) در اطراف لاهور چشم به جهان گشود. نام پدرش دکتر دولت رام چوپرا و نام مادرش جی کور (Jai Kaur) بود[۱]. نسبت هیرالال، به خانواده قدیمی چوپرا ختری (Khatri) می‌رسید. جدّش لاله هرسکه رای چوپرا ساکن حفیظ آباد بود[۲]. پدر هیرالال، یعنی دکتر دولت رام چوپرا، پزشک ارتش بود که پس از بازنشسته شدن، در قریه حفیظ آباد در حوزه گجرانوالا در ایالت پنجاب غربی ـ کشور پاکستان کنونی ـ به شغل طبابت مشغول شد. از زبان‌های اردو و فارسی را خیلی دوست می‌داشت و به این زبان‌ها شعر می‌سرود. پس از استقلال هند، وی به هندوستان مهاجرت کرد و در محل «دهرادون» اقامت گزید.

وی چند سالی در آنجا زندگانی کرده در سال ۱۹۵۴ م. فوت کرد[۳].

---

۱. مقاله «آر. ام چوپرا» به زبان انگلیسی به عنوان (Dr. Hira Lall Chopra)، چاپ در مجلّه «ایندو ایرانیکا» کلکته، جلد ٤٨، شماره ۱–٤، ۱۹۹۵ میلادی، ص ۹.

۲. آر.ام. چوپرا، ص ۸

۳. همان.

تحصیلات

دکتر هیرالال چوپرا تحصیلات مقدّماتی را در شهر حفیظ آباد تکمیل نمود. وی نخستین امتحان دوره متوسطه را در دبیرستان جی. اس. اَی. اس تکمیل نمود و سپس، در سال ۱۹۲۷ م.، از دانشکده «دی اَی وی» لاهور در امتحان متوسطه موفق شد[۱]. دکتر هیرالال خیلی جوهر شناس، شایق علم و دانش و دارای ذوق و قریحه بود و میان دانشجویان دانشکده، از درک بالا و فتانت بسیاری برخوردار بود که همهٔ استادانش وی را خیلی دوست داشتند. وی در سال ۱۹۲۹ م. از دانشکده «اس دی» لاهور در زبان فارسی لیسانس گرفت و بورس دانش پژوهی دریافت نمود. استعداد و لیاقت و رنج بردن در این زمینه باعث شد که وی در سال ۱۹۳۱ م. از دانشکده شرقی لاهور در زبان و ادبیات فارسی فوق لیسانس بگیرد.

وی دوباره از دانشگاه پنجاب در زبان و ادبیات فارسی فوق لیسانس گرفت و با دریافت رتبه اوّل و مدال طلا بلند آوازه شد[۲]. این امر، باعث افتخار و اعزاز بسیار می‌باشد که دکتر هیرالال چوپرا مستقیما دانشجوی علّامه دکتر محمّد اقبال بود. پس از تکمیل تحصیلات، وی نخست از سال ۱۹۳۱ م. در دانشکده اس. دی لاهور در دانشگاه پنجاب شروع به درس و تدریس اردو و فارسی در کلاس‌های لیسانس و فوق لیسانس کرد. وی به عنوان دانشیار در دانشکده و دانشگاه خیلی موفق بود و در میان دانش آموزان و دانشجویان خیلی مقبول افتاد. سپس در سال ۱۹۳۲ م. به عنوان عضو هیأت مطالعات عربی، فارسی، پشتو و اردو در دانشگاه پنجاب انتخاب گردید. وی نخستین شخص هندو بود که در هیأت مذکور عضویت داشت، قبلا شخصیت‌های برجسته‌ای مانند محمّد اقبال و عبدالقادر عضو آن اداره بودند. وی در سال ۱۹۳۴ م. برای کلاس‌های متوسطه «دیوان ذوق» و «دیوان حالی» را مرتب و چاپ کرد[۳].

---

۱. در عهد اکبر شهنشاه مغول این شهر «حفیظ‌آباد» توسط حفیظ میرک (Hafiz Mirak) با نام «حفیظ‌آباد» در سال ۱۵۷۰ میلادی آباد شده بود، ر.ک به آر.ایم. چوپرا، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۱۰.

۳. ر.ک: به آقای آر.ام. چوپرا، ص ۱۱

زمانی که هیرالال چوپرا مدرک فوق لیسانس را گرفت، متأهل بود ولی همسرش پس از هفت ماه زندگی مشترک به سبب عوارضی فوت کرد. وی، در ماه دسامبر سال ۱۹۳۲ م. بار دیگر با راج کماری نکاح ثانی کرد. آن دوشیزه، دختر «لاله واشیشر ناتـه کهنا» بود که در ایالت گجرات در بازرگانی شهرتی بسزا داشت. این زن نیک، خوبرو، وفادار و یاور همسر نیز، در تاریخ ۲۷ ژوئیه در سال ۱۹۸۵ م. در کلکته، در اثر ابتلا به مرض سرطان، زندگانی را بدرود گفت[۱].

پس از ازدواج، هیرالال چوپرا برای گذراندن زندگانی، در لاهور روی از درس و تدریس بر تافته به بازرگانی گرایش پیدا نمود. وی در سال ۱۹۴۲ م. به شهر مُلتان آمد و آنجا درگیر شغل تجارت شد و با کامرانی بسیار، بازرگانی را تا استقلال هند یعنی ۱۹۴۷ م. ادامه داد. تا وقتی که وی آنجا ماند، در فعالیتهای علمی و ادبی با شوق فراوان شرکت داشت؛ خصوصا در محافل شعرگویی به زبان اردو زیاد شرکت می‌کرد و از آن لذّت می‌برد. متاسفانه در ماه مارس ۱۹۴۷ م. در «مُلتان» شورش همگانی واقع گشت که باعث تباهی و ویرانی گردید. اوضاع سیاسی و اجتماعی آنقدر خراب شد که بسیاری از هندوان به هر سو پراکنده شدند و روی به جاهای دیگر نهاده پناه گرفتند. هیرالال هم همراه خانواده‌اش در اوایل ماه ژوئن سال ۱۹۴۷ م.، زاد سفر به کشمیر جنّت نظر بست و حدود پنج ماه را آنجا گذراند. ولی تقدیر شوم چنان بود که سرزمین پهناور مملکت هند در تاریخ پانزده اوت ۱۹۴۷ م. به دو بخش تقسیم گردید: یکی بهارت و دیگری پاکستان. و بدین ترتیب، بر روی نقشه دنیا دو مملکت با دو نام جداگانه به وجود آمد. حفیظ آباد وطن مألوف هیرالال چوپرا، مرکز علمی و تدریس او یعنی لاهور و محلّ بازرگانی وی «مُلتان»، همه در قلمرو دولت پاکستان قرارگرفتند[۲].

همه جا منظر تباهی و ویرانی بود؛ ثروت، زمین و مال مردمان همه به غارت رفتند. هیرالال، از این احوال سیاسی و اجتماعی بسیار متأثر گشته خیلی نومید و غمزده شده بود. چون وی این را شنید که کتابخانه شخصی‌اش که دارای صدها کتاب اردو، فارسی و

---

۱. ر.ک: به آقای آر.ام. چوپرا، ص ۱۱–۱۲.
۲. همان، ص ۱۱.

انگلیسی و مخطوطات کمیاب بود، برباد گشت، بسیار رنجیده و مغموم شد و با خود عهد کرد که زنهار به وطن مألوف روی نخواهد کرد. وی در ماه اکتبر سال ۱۹۴۷ م. از کشمیر به دهلی مهاجرت نمود و نزدیک دهلی در فرخ آباد در ایالت اتراپرادیش همراه خانواده‌اش مدّت کوتاهی سکونت نمود. سپس، وی در سال ۱۹۴۸ م. به کلکته رفت و آنجا سکونت گزید. و اندک اندک تجارت و بازرگانی خویش را در زمینه مواد رنگریزی و شیمیایی که در مُلتان بود، به کلکته منتقل کرد و تا سال ۱۹۵۵ م.، این شغل را با پیشرفت زیادی ادامه داد. وی در کلکته با دانشمندان زبان و ادب مانند دکتر محمد اسحاق، دکتر کالیداس ناگ، دکتر سنیتی کمار چترجی و دکتر زبیر صدیقی و دیگران رابطه برقرار کرد و از مصاحبت ایشان، استفاده زیادی برد و علاوه بر بازرگانی، در فعّالیت‌های ادبی هم معروف بود. معاشرت وی با ادبا و نویسندگان، وی را خیلی متأثر کرد و او از بازرگانی رخ کشیده دوباره مایل به درس و تدریس گشت. هیرالال در سال ۱۹۵۵ م. به عنوان دانشیار در بخش تاریخ اسلامی در دانشگاه کلکته مشغول شد[۱].

هنگامی که در سال ۱۹۵۸ م.، دکتر علی اصغر حکمت سفیر ایران در هند بود، وی هیرالال چوپرا را به سبب استعداد شعرگوییاش به زبان فارسی و صحبت بی‌پایانش با ایرانیان، خیلی دوست می‌داشت. به سفارش علی اصغر حکمت، دولت وقت ایران چوپرا را برای سفر ایران و سخنرانی در دانشگاه تهران دعوت نمود. سرانجام در سال ۱۹۵۸ م.، هیرالال چوپرا به ایران سفر کرد و آنجا با موضوع «روابط و فرهنگ هند و ایران» سخنرانی‌هایی ارائه نمود. وی به زبان فارسی شعرهایی را نیز که خود سروده بود خواند و شنوندگان را بسیار دلشاد کرد. هر کجا او رفت مورد استقبال فراوان قرار گرفت. استادان، آموزگاران و دانشجویان دانشگاه، همه او را پذیرفتند و به ایشان خیلی احترام گذاشتند. در هنگام اقامت در تهران، برای دریافت درجه دکتری در ادبیات، وی در موضوع «شری مد بهگوت گیتا» پایان نامه‌ای به زبان فارسی با تفسیر و حواشی دقیق و کامل به دانشگاه تهران ارائه کرد و سپس، از آنجا مدرک دکترا گرفت.

---

۱. ر.ک به آقای آر.ام. چوپرا، ص ۱۳–۱٤.

وی در سال ۱۹۵۹ م. به هند بازگشت و در بخش تاریخ و فرهنگ اسلامی در دانشگاه کلکته به کار گماشته شد. وی پس از حدود بیست و پنج سال خدمت، از آن بخش بازنشسته گردید. مدرک دکترای او در ادبیات فارسی از دانشگاه تهران باعث شد که به عنوان رئیس هیأت مطالعات زبان‌های عربی، فارسی و اردو در دانشگاه کلکته منصوب شود. هیرالال چوپرا تا چند سال با خدمات گرانمایه‌اش، به پیشرفت وضعیت این بخش کمک شایانی نمود[۱].

طی اقامت طولانی در کلکته، هیرالال چوپرا با مؤسسات و انجمن‌های علمی، ادبی؛ فرهنگی و اجتماعی مانند انجمن مهابودی، انجمن جین، آریه سماج، آرزو مجلس، بزم پارسی، و آکادمی اردو بنگاله غربی و غیره ارتباط داشت. وی سرودن شعر به زبان اردو را خیلی دوست می‌داشت و در کلکته اغلب، محفل شعرگویی و بزم مشاعره اردو برگزار می‌کرد و از کلام شعرای برجسته اردو مانند جوش ملیح آبادی، فراق گورکهپوری، جگن نات آزاد و ساغر نظامی و غیره بسیار لذّت می‌برد[۲].

این امر هم قابل ذکر می‌باشد که هیرالال در زندگانی خویش به سبب استعداد و هنر و فعّالیت‌های علمی و ادبی و فرهنگی در زمینه زبان و ادبیات فارسی تعدادی جایزه را هم دریافت نمود که باعث افزونی قدر و منزلتش میان دانشمندان و شخصیت‌های برجسته گردید. از طرف دولت وقت ایران وی برای فروغ روابط فرهنگی هند و ایران، با مقاله‌هایش به زبان انگلیسی و فارسی که در مجله‌های علمی و ادبی هند و ایران چاپ می‌شد، با کسب مدال علمی و فرهنگی مورد تقدیر قرار گرفت. بار دیگر در سال ۱۹۶۴ م.، برای خدمات ارزنده‌اش در تقویت روابط هند و ایران دولت وقت ایران مدال طلا به وی اعطا نموده و در سال ۱۹۸۴ م. رئیس جمهور کشور هند با توجه به خدمات هیرالال در زمینه زبان و ادبیات فارسی وی را با تقدیرنامه، لوح افتخار و پاداشی که تا پایان زندگی او ادامه یافت، تشویق کرد. در سال ۱۹۸۹ م.، جایزه غالب،

---

۱. ر.ک: به آقای آر.ام. چوپرا، ص ١٤–١٥.
۲. همان، ص ١٦

جایزه بین‌المللی بهای ویرسینگه نیز به وی اعطا شد. به علاوه، دیگر انجمن‌های علمی، ادبی و مذهبی با جایزه‌ها و انعام و اکرام، وی را قدر و منزلت زیادی بخشیدند[۱].

رابطه با انجمن ایران کلکته

در این باره، لازم به ذکر می‌باشد که دکتر هیرالال چوپرا از سال ۱۹۴۹ م. تا پایان زندگانی با انجمن ایران کلکته ارتباط داشت. وی در ملاقات با مؤسس انجمن دکتر محمّد اسحاق، خدمات ارزنده‌اش را به انجمن تقدیم نمود. وی تا پایان عمر، مسئولیت هیأت مدیرهٔ مجلّهٔ «ایندو ایرانیکا» را به عهده داشت و با مقاله‌های علمی و ادبی گرانبهایش مجلّه را زینت می‌داد.

وی به عنوان معاون رئیس انجمن، بسیار فعّال و پرتحرّک بود و یکی از ستونهای انجمن شمرده می‌شد که از او، استحکام و نیرومندی انجمن حاصل بود. همه اعضای انجمن وی را خیلی دوست داشتند و حضور وی در انجمن را لازم و باعث فخر و مباهات می‌دانستند. بالاخره این شخصیت بزرگ و برجسته که نامش در تاریخ زبان و ادبیات فارسی در بنگاله ثبت گردیده در تاریخ ۲۱ ژانویه ۱۹۹۴ م.، رهسپار ملک عدم گشت.

آثار علمی و ادبی به زبان فارسی

دکتر هیرالال چوپرا یکی از برجسته‌ترین ادبا و نویسندگان فارسی بود که در نثر، یکی از آثار گرانبهایش باگوت گیتا و رامایان است. وی خیلی کم نوشت ولی هرچه نگاشت، نشان از دانش وی نسبت به فارسی دارد.

نمونه‌ای از اقتباسات نثر فارسی وی در ادامه نقل می‌شود. وی «باگوت گیتا» را به زبان فارسی چنین معرفی می‌کند:

"باگوت گیتا بخشی از رزم نامه مهابارتا را تشکیل می‌دهد که به منظور نگاشتن یادگاری از اعمال و اقدامات دلیرانه پاندواها و تعلیمات روحانی شری کریشنا توسط ویاسا تألیف شده است. این کتاب مقدّس که در کتب مذهبی هنود نقش مهمّی را ایفا می‌نماید، مرکب از ۱۸ فصل است و گیتا فصلی مخصوص آن

---

۱. ر.ک: به آقای آر.ام. چوپرا، ص ۱۷.

موسوم به «بیشم پرو» است. در حقیقت، این مکالمه‌ای است بین «کریشنا» که مظهر ذات ایزدی است و «ارجون» که فردی طالب حقیقت است در میدان جنگ «کوروکیشتر» که در آنجا پیوسته بین کوروها و پانداوها نبرد در جریان بود. زیرا پاندواها املاک کوروها را غصب کرده بودند"[۱].

درباره رامایان می‌نویسد:

"رامایان یکی از دو رزم نامهٔ مهمّ هندوان قدیم است که فتوحات دو خداوند هندوان را شرح می‌دهد. رامایان مربوط به سیرت و فتوحات رام چندر است که هندوان به او «مرجا دا پرشوتن» یعنی انسان کامل می‌گویند و او را پرستش می‌کنند. مهابهارت، رزمنامهٔ مهم دیگر است که حاوی احوال و تعالیم کریشنا است. در آن جنگ «کوروان» و «پاندوان» را که بنای اوّلی بر ناحق و دومی بر حق بود و آن کتاب، بعد از رامایان نوشته شده است"[۲].

از عبارت‌های فوق روشن می‌شود که هیرالال، فارسی را خیلی خوب می‌دانست و بر زبان استعداد کامل و بلاغت داشت. نوشته‌های او مملو از فارسی قدیم و جدید می‌باشد. علاوه بر زبان فارسی، وی به زبان انگلیسی هم در موضوع زبان و ادبیات فارسی خیلی خوب می‌نوشت. نگارش‌های وی مانند «مولانا ابوالکلام آزاد»، «برهمن» و «شیخ ابو علی سینا» و غیره به زبان انگلیسی در شماره‌های مختلف مجلّهٔ «ایندو ایرانیکا» یافت می‌شود[۳].

چوپرا علاوه بر نویسندگی، به فارسی شعر هم می‌سرود. در ادامه، اشعاری از او نقل می‌شود تا روشن گردد که وی شاعر فارسی هم بوده و در شعرگویی به فارسی استعداد و مهارت بسزایی داشت. وی در مورد دکتر محمد اسحاق بنیانگزار انجمن ایران – کلکته قصیده‌ای مشتمل بر ۱۸ بیت سروده که فقط بخشی از آن نقل می‌شود. وی می‌گوید:

---

۱. مجله «ایندو ایرانیکا»، بخش فارسی، جلد ۹، شماره ۱، ص ۷–۱۲.
۲. همان، جلد ۳۲، شماره ۳–٤، ص ٦–۱۳.
۳. همان، جلد ۱۱، شماره ۳–٤.

آمــده بــر آســمان خیلــی ســحاب فطرتاً مَی نوش شد هر شیخ و شـاب
شــد چنــان آبــاد هــر ویرانــه‌ای گل بـه دامـان گشـت هـر کاشانه‌ای
هـر رقیـب امـروز شـد یـار و حبیـب واصـلِ محبـوب شـد هـر بـی‌نصـیب
خــوش نصــیبی بنــده مشــتاق را یــادم آمــد دکتــر اســحاق را
عالمی بی‌مثل و بی‌چـون و بـی‌نظیـر ظاهرش شد بـاطنش همچـون فقیـر
تحفــه تــازه انبــه ارســال کــرد بیشــتر زیــن پرســش احــوال کــرد
خــــوردنش آورد یــــاد یــــار را یــاد یــار آورد ایــن اشــعار را
شکر نعمت مـی‌کـنم مـن بـر خـورم مـن نمـی‌دانـم کـه بـر را در خـورم
ای امیــر ابــن امیــر ابــن امیــر هدیه ایـن شـعر خشـک از مـن پـذیر
پـاره‌هـای دل همـی آرم بـه کـف «گر قبول افتد زهـی عـزّ و شـرف»[1]

این قطعه اشعار به گونه‌ای هدیه تشکر است که در جواب ارسال تحفه انبه از طرف دکتر محمّد اسحاق سروده شد. اینک به قطعه خوشامدگویی دکتر علی اصغر حکمت سفیر کبیر مملکت ایران در هند، هنگام ورود ایشان به بزم ایران - کلکته که به تاریخ ۱۴سپتامبر ۱۹۵۷ م. سروده شد اشاره می‌شود. چوپرا در اوج انبساط و وجد و سرور می‌سراید:

حبّـذا امـروز چـه مهمـان ذی شـان آمـده
باغبــان گلســتان بــزم ایــران آمــده
دکتـر حکمـت سـفیر خطّـه ایـران بـه هنـد
آســمان علــم را خورشــید تابــان آمــده
ارتبـاط هنـد و ایـران پختـه‌تـر گردیـد ازو
روز و شب او خود به این مصروف و کوشان آمـده
هنـدو و ترسـا و گبـر و مسـلم و اهـل جهـود
جمــع در بــزمش اجــزای پریشــان آمــده

---

۱. مجله «ایندو ایرانیکا» جلد ٤٨، شماره ١-٤، بخش فارسی، ص ١٦.

نـور هنـد و روغـن ایـران اگـر بـا هـم شـدی
رهـــرو علـــم و ادب را شـــمع تابـــان آمـــده
جمع کـردن اهـل علـم و ذوق و تهـذیب و ادب
بـود مشـکل لـیکن از حکمـت چـه آسـان آمـده
بزم ایران بزم حکمـت هسـت بـی‌وهـم و گمـان
حبّـــذا او سرپرســـت بـــزم ایـــران آمـــده
گـر امانـت مـی‌رسـد مـا را از ایـران بـالیقین
خانـــه ایـــران بـــه تکمیـــل شـــتابان آمـــده
ایـن مناجـاتم بـر آیـد از لـب مـن دم بـه دم
ایـــن دعـــایم بـــر در درگـــاه یـــزدان آمـــده
هنـد و ایـران تـا ابـد نزدیـک‌تـر بـا یکـدگر
از نگاهـــت ز اهتمـــام بـــزم ایـــران آمـــده
این فقط اعجـاز اسـتقبال حکمـت شـد کـه مـن
عشـرت بـی‌مایـه هـم امشـب غزلخـوان آمـده[1]

ملاحظه می‌شود که چه شعرهای مرصّع با واژه‌های زیبا و قشنگ در وصف آن مهمان ارجمند سروده که بیرون از حدّ وصف و بیان است. قدرت زبان و بیان در شعرها روشن است و نیز، روانی و بیان زیبا را در بر دارد. قطعهٔ مزبور مشتمل بر ۲۰ بیت شعر است ولی فقط تعدادی از آنها نقل گردید. اینک قطعهٔ دیگری از اوست که ۳۸ بیت دارد و به مناسبت افتتاح بزم ایران در منزل نو نوشته شد[2]، ولی فقط تعدادی از از این ابیات، در سطور زیر نقل می‌شود:

نغمـــه‌هـــای عنـــدلیبان آمـــده وقـت گلگشـت گلسـتان آمـده
هـر طـرف بـاد مسـرت مـی‌وزد طـائران هـر سـو غزلخـوان آمـده

۱. مجله «ایندو ایرانیکا» جلد ٤٨، شماره ۱–٤، بخش فارسی، ص ۱۷.
۲. بنا به گفته ام. ا. مجید، رئیس انجمن ایران کلکته، این انجمن قبلا در منزل دکتر محمد اسحاق فعالیت داشت و سپس در سال ۱۹٦۱ میلادی انجمن مزبور به خیابان کِد شماره ۱۲ (فعلاً به نام دکتر محمد اسحاق) کلکته ۱٦، منتقل گشت و هنوز همان جا دایر است.

چیست وجه انبساط و فصل گل | چون به هر سو حسن عریان آمده
ساقی بزم طرب این مژده داد | بر زمین هند رضوان آمده
تو نمی‌دانی به هندوستان زمین | انعقاد بزم ایران آمده
دکتر اسحاق آن پیر مغان | ساقی این بزم رندان آمده
از وجودش هند را مقبول شد | چار سو تهذیب ایران آمده
بزم ایران را مکان شد ناگزیر | جهدها تا حدّ امکان آمده
افتتاح این مبارک منزلی | امشب اینجا با چه عنوان آمده
تا به نایش خوب و پخته می‌نهند | عالم بنگال مهمان آمده
این یقین دارم که راه و رسم ما | پخته‌تر در هند و ایران آمده[۱]

قطعهٔ فوق، در وصف انجمن ایران و بانی آن دکتر محمّد اسحاق می‌باشد که در آرایش و پیرایش انجمن، خون جگر فراوان او، نقش اساسی دارد. یک ویژگی هیرالال چوپرا این است که وی در هر قطعه شعر، مودّت و دوستی هند و ایران را ابراز می‌کند و می‌خواهد که هر دو کشور با هم متحد و مستحکم باشند و بر روی نقشه جهان پاینده بمانند.

اینک، ابیاتی از یک قطعه خیر مقدم که شامل ۲۲ بیت شعر می‌باشد، درج می‌گردد. این قطعه در رابطه با ورود دبیران ایران به کلکته است که در خور توجه می‌باشد. چوپرا می‌سراید:

بیا بار دگر خوشبختی هندوستان بینی | که بر سطح زمینش عزّ و شانِ آسمان بینی
به در کردند از هندوستان رنج و غم و کلفت | همه هندوستانی‌ها به شادی شادمان بینی
روابط داشته بودیم ما با فارسی گویان | زبان فارسی حالِ دل ما ترجمان بینی
برای طوطیان هند قند پارسی آمد | که خسرو غالب و اقبال را معجز بیان بینی
زبان فارسی محبوب هر دو هندو و مسلم | پی‌اش اسلامیان بینی فدایش هندوان بینی
دل ما نغمه‌ی شادی سراید خیر مقدم را | به پنج ایرانیان حالا به بزمم در میان بینی
علمبردار تهذیب وطن این میهمانانند | به هند ایران دارد ربط دیرینه عیان بینی

۱. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ٤٨، شماره ۱–٤، ص ۱۸–۱۹.

دم شیراز در بنگالـه مـی‌آیـد ز اعجـازش   به‌هر سو رونق بستان و گل را در خزان بینی
مرا با تو چنان ربط کهن دمساز می‌سـازد   که سودم سود بینی و زیانم را زیان بینـی
بیاید این روابط پخته‌تـر پاینـده‌تـر باشـد   وفای مایی که افسانه بر هر زبـان بینـی[1]

این قطعه‌ای است برای عرض خیر مقدم به مهمانان ایرانی که در آن، از تاریخ قدیم مربوط به روابط هند و ایران بویژه تاریخ فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی در بنگاله سخن گفته است که بر مخاطبان، تأثیر بسیاری داشت.

هنگامی که پروفسور هیرالال چوپرا، مدرک دکترای خویش را از دانشگاه تهران دریافت نمود، در دفاعیه مدرک دکترا در حضور استادان و دانشمندان فارسی سخنرانی ایراد نموده که دلیل فارسی دانی وی و استعداد و توانایی و تسلّط او بر زبان فارسی می‌باشد. این خطابه مشتمل بر ۱۱ صفحه است که اقتباساتی از آن درج می‌شود. پروفسور چوپرا اینطور آغاز خطابه می‌کند:

"بیاورید گر این جا بـود زبانـدانی   غریب شهر سخنهای گفتنی دارد

استادان محترم و دانشمندان

بدون تعارف و تکلف افتخار دارم که امروز این رسالهٔ ناچیز را که دربارهٔ کتاب مبین «باگوت گیتا» که مهم‌ترین و مقدس‌ترین صحیفه سیصد میلیون از جمعیت هندوان است و با راهنمایی‌های استاد محترم جناب آقای سعید نفیسی تألیف کرده‌ام... در معرض قضاوت استادان عالیقدر دانشکده ادبیات تهران بگذارم[2].

وی در ادامه می‌نویسد:

"امروز یک خاطره از سی و شش سالگی خودم را به یاد می‌آورم که مربوط به زمانی است که من از قریهٔ خود امتحان دبیرستان را به اتمام رسانیده در مسائل ریاضیات، فیزیک و شیمی و دیگر علوم مستغرق گشته بودم. روزی به بازار رفتم و رسالهٔ کوچکی را خریدم که ابیاتی منتخب از باگوت گیتا به زبان فارسی را در برداشت. چون تا آن وقت زبان سانسکریت را نمی‌دانستم

---

۱. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ٤٨، شماره ١-٤، ص ٢٠.
۲. همان، ص ۵

و نمی‌توانستم آن کتاب فلسفی را به آن زبان بخوانم، لذا این رسالۀ کوچک نظر حقیر را جلب کرد. می‌توان تصوّر کرد ابیات موزون و زبان شیرین فارسی، آن هم به روانی بحر متقارب و دارای فلسفه‌ای عالی چقدر دلنشین و سحرآفرین خواهد بود. این نخستین برخورد من با یک کتاب فلسفه بود و حال آنکه فقط جزئی از کتاب بزرگ باگوت گیتا را در بر داشت"[۱].

وی در جای دیگر می‌نویسد:

"از این راه، من در جستجوی ترجمۀ کامل «باگوت گیتا» به تکاپو افتادم ولی تا بیست سال گذشت و مطلوب من به دست نیفتاد. تقسیم کشور بزرگ هندوستان، میلیون‌ها نفر را بی‌خانمان کرد و اینجانب هم یکی از آوارگان بودم. در پاکستان، سی و پنج منزل داشتم و یک کتابخانه بزرگ و با ارزش که حاصل عمر من بود و همه از دست رفت؛ ولی تعلیمات «باگوت گیتا» از طریق فارسی منظوم که منسوب به بوالفیض فیاضی است، مرا تشویق نمود که ناامید نشوم و به رضای الهی راضی باشم"[۲].

پروفسور چوپرا، همچنین می‌گوید:

"این واقعاً جای افتخار است که نخستین بار، صحیفه سانسکریت هندوان به زبان فارسی ترجمه شده است. مهابهارت، رامایان، اوپانیشاد، ویوگ‌واسشت و باگوت گیتا به اوّلین زبانی که ترجمه شده، فارسی بوده است. در زمان زین‌العابدین پادشاه کشمیر در آغاز قرن پانزدهم میلادی – صد سال قبل از اکبرشاه مغول– کتاب مهابهارت به زبان فارسی ترجمه شد و در مقابل گوهر تاجدار تاریخ و ادبیات ایران یعنی شاهنامۀ فردوسی قرار گرفت و در همان دوران، یکی از براهمۀ کشمیری به نام «بودی بت» آن را به زبان هندی ترجمه نمود. برزویه به جستجوی آب حیات به کشمیر رفت و در عوض، کتاب کلیله و دمنه را آورد ولی کشمیر، شاهنامه را پیراهن هندی پوشانید و الهام بخش

۱. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ٤٨، شماره ١–٤، ص ٥–٦.
۲. همان، ص ٧.

یک شاهنامه دیگر به نام «راج ترنگنی» گردید که «کلهن پاندیت» در میانه قرن دوازدهم میلادی، آن را به زبان سانسکریت منظوم نمود. تحکیم و صمیمیت روابط فرهنگی بین هند و ایران، از زمان قبل از تاریخ شروع شده بود ولی امتداد زمانه آن روابط را پاینده‌تر و تابنده‌تر کرد"[۱].

مقصود از تقدیم اقتباسات خطابه این است که بدانیم که پروفسور هیرالال چوپرا به زبان فارسی خیلی مسلّط بود و او علاوه بر سرودن شعر و نویسندگی به زبان فارسی، در آن زبان سخنرانی هم بدون هیچ تکلّفی ایراد می‌نمود چنانکه از اقتباسات خطابه‌اش روشن است. این خطابه دارای معلومات ارزنده و مشتمل بر تجربیات پروفسور چوپرا می‌باشد که وی برای اخذ درجهٔ دکترا رنج و زحمت بسیار کشید و دیگر دانش‌آموزان، دانشجویان و پژوهشگران را در این زمینه راهنمایی نمود. خوب است از تمامی این خطابه، بیشتر استفاده کنیم[۲].

به هر حال، پروفسور هیرالال چوپرا یکی از برجسته‌ترین دانشمندان زبان فارسی در قرن بیستم میلادی در بنگاله محسوب می‌آمد که به عنوان استاد، شاعر و نویسنده زبان فارسی در هر دو کشور یعنی هند و ایران آوازه داشت و برای روابط فرهنگی، علمی و ادبی میان هر دو کشور، نقش مهمّی ایفا کرد.

منابع

مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۹، شماره ۱، ، کلکته ۱۹۵٦ میلادی.

مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۳۲، شماره ۳–٤، ، کلکته ۱۹۷۹ میلادی.

مجله ایندو ایرانیکا، جلد ٤۸، شماره ۱–٤، ، کلکته ۱۹۹۵ میلادی.

۱. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ٤۸، شماره ۱–٤، ص ۱۰

۲. برای مطالعه متن خطابه مراجعه کنید به همان مجلّه از صفحه ۵–۱۵.

پروفسور مجیب‌الرحمن

در قرن بیستم میلادی در بنگاله میان دانشمندان فارسی، پروفسور مجیب‌الرحمن شخصیت بزرگ در کلکته می‌زیست که به عنوان یک استاد و دانشمند در زمینهٔ زبان و ادب فارسی، خدمات مهم و ارزشمندی انجام داد.

پروفسور مجیب‌الرحمن در سال ۱۹۱۷ م. در قریه «موهینی» در «نالنده» (ایالت بیهار) متولّد شد. وی در پنج سالگی به کلکته آمد و در این شهر اقامت گزید. وقتی که وی شش ساله بود پدرش را از دست داد. پس از وفات پدر، وی در یتیم خانه مسلم کلکته تحصیل مقدماتی را آغاز نمود؛ سپس، به مدرسه کلکته وارد شد و از آنجا در سال ۱۹۳۴ م.، امتحان متوسطه را با رتبه اوّل تکمیل نمود و بورس آموزشی محسن را دریافت کرد؛ پس از آن، وی در دانشکده اسلامی کلکته (دانشکدهٔ مولانا آزاد کنونی) تحصیل کرد و از آنجا به ترتیب در سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸ م.، دوره دبیرستان و لیسانس تخصصی فارسی را با کسب رتبه ممتاز تکمیل نمود. وی در سال ۱۹۴۰ م. در امتحان فوق لیسانس زبان فارسی با امتیازات عالی موفق شد. وی از نظر آموزشی، آموزش‌های گوناگون را به خوبی دریافت نمود. وی، بار دیگر در سال ۱۹۵۰ م.، از دانشگاه کلکته مدرک فوق لیسانس در زبان اردو را گرفت؛ سپس، در سال ۱۹۷۰ م.، با دفاع از پایان نامه‌اش با عنوان «تلمیحات و اشارات در شاعری فارسی» در دانشگاه بیهار، در رشته فارسی مدرک دکتری را دریافت کرد. این اثر که خدمت مهمّی در زمینه زبان و ادب فارسی شمرده می‌شود، برای دانشجویان و پژوهشگران قابل استفاده بسیار می‌باشد[1].

---

۱. اطلاعات رسیده از یکی از اعضای خانواده پروفسور مجیب‌الرحمن (مرحوم)

پروفسور مجیب‌الرحمن ابتدا در دبیرستان «پریدنسی مسلم» کلکته به عنوان آموزگار فارسی از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷ م. خدمات آموزشی انجام داد . سپس، در بخش فارسی در دانشکده پریدنسی کلکته به کار گمارده شد و در آنجا از سال ۱۹۴۷ م. تا ۱۹۵۰ م. به عنوان دانشیار فارسی به تدریس پرداخت. بعد از آن، وی به دانشکده «لیدی برابورن» کلکته منتقل شد و در بخش فارسی به آموزش پرداخت. آوازه‌اش به سبب خدمات ارجمند در زمینهٔ درس و تدریس زبان و ادبیات فارسی، وی را به دانشکده مولانا آزاد کلکته رسانید. پروفسور مجیب‌الرحمن از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۷ م. در بخش فارسی در دانشکده مزبور به خدمت اشتغال داشت و بعد از ۱۷سال خدمات طولانی، به عنوان دانشیار در سال ۱۹۷۷ م. بازنشسته گردید. ناگفته نماند که وی به سبب خدمات عظیم همراه با اخلاص و دیانت در ضمن درس و تدریس زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه کلکته دعوت شد و آنجا در بخش فارسی به عنوان استاد مهمان تا سال ۱۹۸۵ م.، به تدریس دانشجویان فوق لیسانس اشتغال داشت. این مایه افتخار وی بود که عمق مطالعه و استعدادش در زبان و ادبیات فارسی باعث شد که انجمن آسیایی کلکته با او آشنا شده و مسئولیت پروفسور مهمان را به وی پیشنهاد کند. او فقط برای دو سال از ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۷ م. آن مسئولیت را عهده دار بود. چنین بود که وی دانشجویان و پژوهشگران فارسی را که مشغول به کارهای پژوهشی بودند، به خوبی راهنمایی نمود و در میدان علم و ادب بسیار درخشید[۱].

پروفسور مجیب‌الرحمن پایان‌نامه‌اش را به عنوان «تلمیحات و اشارات در شاعری فارسی»، در سال ۱۹۷۴ م. به زبان انگلیسی چاپ کرد. درباره این شاهکار وی در زمینه زبان و ادبیات فارسی، پروفسور معروف هند «دکتر سنیتی کمار چترجی» اینطور اظهار نظر می‌نماید:

> "به نظر من کتاب تلمیحات و اشارات به شاعری فارسی پروفسور مجیب‌الرحمن یک اثر مهیج است که به حوزه تحقیق و دانش بنگال اعتبار بخشیده است"[۲].

---

۱. اطلاعات رسیده از یکی از اعضای خانواده پروفسور مجیب‌الرحمن.

۲. پروفسور مجیب‌الرحمن: Allusion and References in Persian Poetry, 1974, Calcutta, P. vii & viii.

وی ادامه می‌دهد:
"افتخار من است که با ورق زدن این کتاب حقایق مهم و اطلاعاتی را در یک مجلد می‌توان دید".
دیگر آثار ارزنده‌اش در زمینهٔ زبان و ادب فارسی عبارتند از:

۱. Rhetoric & Prosody، ۱۹۵۸ م.، کلکته،
۲. Modern Persian Reader pt. I & II، کلکته
۳. Modern Persian Grammer، کلکته،
۴. Modern Persian Translation, Pt. I & II؛ ۱۹۸۶ م.، کلکته،

کتاب‌های مذکور، درباره زبان و ادب فارسی و بر اساس مصوّبات جدید فرهنگ هیأت دولت بنگالهٔ غربی می‌باشد و در تمام دبیرستانهای کلکته، جزو کتب درسی است.

۵. Higher Secondary Golden Persian Guide. این کتاب از سال ۱۹۹۵ م. در کلکته برای دانش آموزان فارسی در دبیرستان‌های عالی تدریس می‌شود.
۶. علم بیان وعروض: این کتاب، درسال ۱۹۸۱ م. به زبان اردو به چاپ رسیده است. آکادمی «بیهار اردو» در سال ۱۹۸۶ م.، به این کتاب جایزه بخشیده است.
۷. قاموس ادبیات فارسی: این کتاب در سال ۱۹۹۲ م. در کلکته به چاپ رسید و برای دانش آموزان و دانشجویان فارسی قابلیت استفاده زیادی دارد.

این هم شایسته ذکر می‌باشد که پروفسور مجیب‌الرحمن، ترجمهٔ شاهنامهٔ فردوسی و دیوان حافظ را به نظم اردو آغاز کرده بود ولی متأسفانه آن را تکمیل نکرد[۱].

علاوه بر تألیفات و تصنیفات درسی، وی در زمینهٔ زبان وادبیات فارسی، مقاله‌های گرانبها، پر ارزش و دارای معلومات ارزنده‌ای هم نگاشت که همه آنها در مجلّات مختلف به چاپ رسید. فهرست مقاله‌هایی که پروفسور مجیب‌الرحمن به زبان انگلیسی نگاشت، در ادامه درج می‌شود:

1. Influence of Legendary kings & Heroes in Persian Literature[2]

---

۱. اطلاعات رسیده از یکی از اعضای خانواده ی پروفسور مجیب‌الرحمن.
۲. مجله «ایندو ایرانیکا» جلد ٢٤، شماره ١-٢، ص ٥٠-٦٣.

2. The Languages of the Sufis[1]
3. Baba Farid Ganj-i-Shakar[2]
4. The Greatness of Amir Khusrou[3]
5. Guru Gobind Singh and His contribution to Persian Literature[4]
6. Raja Ram Mohan Roy[5]
7. Umar Khayyam's Rubais[6]
8. Abu Ali Sena & His contemporaries[7]
9. Progressive Aspects of Makhdoom-e- Jahan's Teachings[8]
10. Amir Khusrau – Har I bringer of Hindu Muslim Culture[9]

مقالۀ اخیر در کشور روسیه بسیار مورد ارزیابی قرار گرفت و از طرف وزارت نشریات و اطلاعات دولت هند به شکل کتابی ویژه یادگار امیر خسرو در سال ۱۹۷۵ م. به چاپ رسید. اهمیت و ارزش این مقاله باعث شد که یکبار دیگر آن مقاله در مجلّۀ اودبودان (Udbodhan) در ماه ژوئیه سال ۱۹۷۶ م. در دهلی چاپ گردد.

11. Amir Khusraw – A Great Lover of India[10]
12. Three Giants of Akbar's Court[11]

---

۱. مجله «ایندو ایرانیکا»، جلد ٢٦، شماره ٢-٣، ص ٧٢-٩٢.
۲. همان، جلد ٣٠. شماره ١-٢،ص ٤٤-٤٨.
۳. همان، جلد ٢٨، شماره ١-٤، ص ١١٣-١١٥.
٤. همان، جلد ٣١، شماره ٣-٤، ص ٣٧- ٦٢.
٥. همان، جلد ٣٢، شماره ٣-٤، ص ٣٧-٤٥.
٦. همان، جلد ٣٣، شماره ١-٤، ص ١١٣-١٢١.
۷. همان، جلد٣٤، شماره ١-٤، ص ٧٥ – ٨٧
۸. همان، جلد ٣٥، شماره ١-٢، ص ٩٧-١٠٨.
۹. همان، جلد ٢٤، شماره ٣-٤، ص ٧٤-٨١
۱۰. کمیته وحدت ملی که برای بزرگداشت هفتصد ساله راجع به امیر خسرو تشکیل داده شد، رئیس آن نواب علی یاور جنگ، استاندار مهاراشترا در سال ۱۹۷۵ میلادی مقاله پروفسور مجیب الرحمن را طلب کرد و آن را از طرف کمیته بزرگداشت در مجله یادگار ویژه امیر خسرو چاپ کرد.
۱۱. مجله «کولکاتا ریویو» Calcutta Review، 1975-76 میلادی.

13. Humane Aspects of Akbar the Great With Special Reference to His Din-e-Elahi[1]
14. Rare Flowers of Humanity[2]

آثار فوق به شکل کتاب، رساله و مقاله بسیار کافی و وافی هستند که براساس آنها می‌توان به پروفسور مجیب‌الرّحمن در بنگاله میان دانشمندان زبان و ادب فارسی مقامی داد و او را شناخت که هم به عنوان استاد و دانشمند فارسی اقتدار و شهرتی داشت. وی، اگرچه هیچ مقاله‌ای به زبان فارسی ننگاشت ولی براساس شعرهایی که به زبان فارسی سرود، می‌توان گفت که به زبان فارسی خیلی خوب مسلّط بود که به عنوان استاد در دانشکده و دانشگاه شناخته شد. در ادامه به شعرهای فارسی او اشاره می‌شود.

پروفسور مجیب‌الرحمن به هر دو زبان اردو و فارسی شعر می‌سرود و «عرفی» تخلّص می‌کرد. شعرهایی که به مناسبت روز تأسیس بزم ایران به تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۶۳ م. سرود به شکل رباعیاتی است که یک قافیه و ردیف دارد. فقط سه رباعی از آن نقل می‌شود.

به یاد جشن روز تأسیس بزم ایران

(۱)

خوش آن کسی که انجمن یادگار ساخت — در ریگزار او چمنی پایدار ساخت
خرّم کسی که علم و هنر را بهار داد — خود را بزرگوار در این روزگار ساخت

(۲)

دست ازل سپهر را چون استوار ساخت — زیر سپهر انجمنی چون نگار ساخت
دانشوری گزید کو اسحاق می‌شود — پروانه وار او دل و جان را نثار ساخت

(۳)

ایام گل رسید و چه تازه بهار ساخت — بلبل نوا کشید و یکی نغمه زار ساخت
با خوش دلی به سر نبرد دائماً کسی — عرفی سپاس گو که ترا غمگسار ساخت[۳]

---

۱. مجله «اود بودان» (Udbodhan) دهلی، ژانویه ۱۹۷۷ میلادی.
۲. همان.
3. Iran Society, Annual Report, 1963, p.40.

پروفسور مجیب‌الرحمن اشعار بسیاری با عنوان «کشور ما کشور هندوستان» دارد که میهن دوستی‌اش را اظهار می‌کند. آن اشعار به سبک مسدّس، هفت بند دارد که طی آن وطنش را می‌ستاید و می‌گوید:

(۱)

کشـــور مـــا کشـــور هندوســـتان   طـــالعش فرخنـــده بـــادا جـــاودان
لالـه و نسـرین دمـد انـدر خـزان   گوشـه فـردوس باشـد پـر زبـان
نطق را صد ساز بخـش ایـن چمـن   بـر لـب اعجـاز آیـد چـون سـخن

(۲)

ای همالـــــه راز دار باســـــتان   قصـــه پارینـــه را هســـتی نشـــان
بـر گـل رعنـای تـو رشـک جنـان   از شـعاعش ضـو پـذیرد کهکشـان
درس گیـــرد مشـــتری از رای تـــو   آسـمان سـجده کنـد در پـای تـو

(۳)

ای بـــرادر ای عزیـــز ای همـــوطن   بهر کشور رو، فـدا کـن جـان و تـن
ابر و باد و مهـر مـه چـون کـوهکن   روز و شب در کـار ایـن دار المحـن
بحر و بر در کار باشـند پـیش پـیش   مردمان غافـل چـرا از کـار خـویش

(۴)

قطره چـون خورشـید را شـیدا شـود   از صـــدف مثـــل گهـــر پیـــدا شـــود
غنچه چون سیل گلسـتان مـی‌کنـد   سـنگ‌هـا را بـر دریـده مـی‌دمـد
پیش همّت هیچ شیئ دشوار نیسـت   هیچ گل، عرفی مگر بی‌خار نیسـت[۱]

هر بند در وصف هندوستان است. کوه همالیا را که در جهان معروف و موجب افتخار کشور هند است بیش از کهکشان، مشتری و آسمان مثال ستوده و هموطنان را به وطن دوستی و فداکاری در راه کشور خویش دعوت می‌کند.

اشعار زیر درباره مولانا ابوالکلام آزاد می‌باشد که به مناسبت آن شخصیت ارجمند و بزرگ سروده شده. این اشعار هم در قالب مسدّس مشتمل بر ۵ بند است. لازم است که همه آن نقل گردد.

---

۱. اطلاعی بهم رسیده از دفتر یادداشت پروفسور مرحوم.

مولانا ابوالکلام آزاد

(۱)

ای آفتـــاب اوج لیاقـــت ابـــوالکلام　　ای شمع بـزم حسـن صـداقت ابـوالکلام
ای عنــدلیب بــاغ فصــاحت ابــوالکلام　　ای خضــر شــاهراه فصــاحت ابــوالکلام
یک عالم است خسته و حیران نظاره کـن　　کشتی شکستگانیم ای خضـر چـاره کـن

(۲)

میــدان علــم و فضــل و اســتاد کــاروان　　وجدان موج معنــی را یـک بحـر بیکـران
انــوار علــم، فـیض رسـان شـاه کـامران　　سرچشــمه کــرم شــده از ذات تــو دران
دارالعلــوم قلــزم حســن و شــباب شــد　　هـر ذره زیـر پـای تـو مثـل آفتـاب شـد

(۳)

ادراک و فکــر پختــه پــرورده انقــلاب　　پیوســته رهســپار بــدی ســوی انقــلاب
هـر هـر قـدم موافـق همـوطن انقـلاب　　نــوک قلــم مطالــب مرهــون انقــلاب
کــردار همرکــاب بُــدی شــعلهٔ گفتــار　　آراســتی جهــان را تــا آمــدی بهــار

(۴)

تحریر معنـی خیـز تـو تمثیـل پـر شـرار　　تقـدیر شـعله خیـز تـوماننـد شـعله بـار
عـالم بـه فـرّ ذات تـو دریافـت افتخـار　　اقبـال بـر بـراق مـداد تـو شـد سـوار
بــر کرســی وزارت فرهنــگ آمــدی　　بــا پایتخــت هنــد را خرســند آمــدی

(۵)

از جنبش مژگـان تـو راهـی عیـان شـده　　از چشم شـعله بـار تـو فتنـه نهـان شـده
چون نبض وقت حال عدالت بیـان شـده　　از رای صـائب تـو همانـدم زبـان شـده
ای رهبــر عظـیم تـو ای میـر کـاروان　　هندوستان بر تـویی نـازد بـه نـو جهـان[1]

ملاحظه می‌شود که این اشعار تا چه اندازه از تأثیر، قدرت بیان و دلکشی برخوردار است که از آن استعداد، لیاقت فوق العاده و فارسی دانی شاعر روشن می‌شود. هر بند درباره مولانا آزاد، فصاحت و بلاغت او، علم و فضیلتش، تکاپوی وجد و جهد وی در

۱. اطلاعی بهم رسیده از دفتر یادداشت پروفسور مرحوم.

استقلال هند، تحریر و سخنرانی شرر بار او و نیز نشستن وی بر کرسی وزارت بعد از استقلال هند هم اوصاف و بیانش را آشکارا کرده است. این دلالت بر قدرت بیان دانشمند فارسی مجیب‌الرحمن در به کار بردن واژه‌های عربی و فارسی دارد.

اینک به نقل شعرهای وی با عنوان «هند باستانی» در قالب مسدّس مشتمل بر شش بند پرداخته می‌شود. این اشعار را قریب به تاریخ ۲۶ ژانویه در سال ۱۹۶۷ م. به مناسبت روز جمهوری هند که در تالار دانشکدهٔ مولانا آزاد برگزار شده بود سروده است. شاعر شکوه و عظمتی را که کشور هند در گذشته داشت به گونه‌ای می‌ستاید که بیرون از حدّ وصف و بیان می‌باشد. شاعر می‌گوید:

(۱)

ای کشور بهارت چه بُدی؟ یاد تو داری؟ ای کشور حسرت چه بدی؟ یاد تو داری؟
گهوارهٔ علم و فن، تابنده چو خورشید ای کشور گاندی چه بدی؟ یاد تو داری؟

(۲)

فرمان تو مانند قضا تیر روان بود حکم تو در آفاق قوی همچو گمان بود
اندر کفِ اکبر چه جهان بود! چنان بود فرزند جهانگیر، عجب شاهجهان بود
علم و هنر و عدلِ جهانگیر و ترقی این مایه اوصاف به هر پیر و جوان بود
تعمیر به امن است و تعدیل عمل را بیداد شود عامل تاراج دُوَل را

(۳)

از پنجه اغیار شده ملک ما آزاد از دست خود حیف، کنی ناله و فریاد
وقت است بجوییم دلِ هموطنان را میهن بشود فارغ و آزاد و همه شاد
ای پرچم جمهوریت فرخنده‌تری باد قربان دل عرفی به تو، پاینده‌تری باد[1]

ابتدا در این بندها، در بزرگداشت تمدّن، فرهنگ، علوم و فنون و شأن و شکوهی که حکمرانان قدیم کشور هند، در زمانهای گذشته به وجود آورده بودند، سروده که در آن تأثیر نگرش او جلوه می‌کند و بعد روزهای استقلال هند را هم به شیوه‌ای بیان کرده که خواننده را متأثّر می‌سازد و هر بند آن، دارای قدرت تأثیر و نیروی بیان می‌باشد.

---

۱. اطلاعی بهم رسیده از دفتر یادداشت پروفسور مرحوم.

سری سرت چندرا چترجی، شخصیت نامدار و بزرگ بنگاله بود. پروفسور مجیب‌الرحمن به مناسبت جشن یکصدمین سالگرد زندگی او که در تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۷۶ م. در انجمن مهابودی برگزار شد، اشعاری به زبان فارسی سرود. این نظم مشتمل بر ۱۲ بیت شعر با عنوان «در تجلیل» اینطور آغاز می‌شود:

ای باد صبا مژده رسانید «بهرت» را　　آیین ادب تازه بگردید «سرت» را
ای خاک وطن جان تو خورشید صفت گشت　　ای شعشعه علم و هنر پر نور درت گشت
ای کشور بنگاله زهی شاد روانی　　گلزار ادب رشک ارم نام «سرت» گشت
از برگ به برگ، شاخ به شاخ، همچو گلستان　　آراسته گل‌های «سرت چندرا»
از عرفی رسانید این مژده «بهرت» را　　آیین ادب تازه بگردید «سرت» را[1]

در اشعار مذکور، شاعر، شخصیت بزرگ «سرت چندرا بهرت» را به خاطر مقام و مرتبه‌اش خیلی ستوده است. علاوه بر آن، ایالت بنگاله را هم بسیار تعریف و توصیف کرده که از خاکش چنین شخصیت علمی و هنری برخاست و نامش را در جهان پرآوازه کرد. همه اشعار تأثیرگذار و دارای قدرت بیان می‌باشد. با همین عنوان شعر دیگری مشتمل بر ۶ بیت سروده که وصف «سری کلیان کماردت» رئیس دانشکدۀ مولانا آزاد کلکته است. این نظم به مناسبت مراسم بزرگداشت و خداحافظی وی با آموزگاران و پروفسوران دانشکده که در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۴ م. در تالار دانشکده برگزار گردید سروده شده است وی در توصیف خدمات بزرگ رئیس دانشکده چنین می‌سراید:

آشنای درد را خوش‌تر ز داغ یار نیست　　نقشبندان محبت را گلی در کار نیست
مرحبا! کلیان بابو، حبذا! کمار دت　　شهسوار کامرانی را، وی در کار نیست
هدیه تبریک عرفی پیش «دت» آور از آنک　　در چمن‌های سخن بهتر از این گلنار نیست[2]

همین طور به مناسبت انتصاب و معارفۀ «سری یو. آر. برمن» به عنوان ریاست دانشکده مولانا آزاد که در همان ماه برگزار شده بود، پروفسور مجیب‌الرحمن با همان عنوان در تجلیل وی، اشعاری مشتمل بر ۷ بیت سرود که اوصاف و خدمات رئیس

۱. اطلاعی بهم رسیده از دفتر یادداشت پروفسور مرحوم.
۲. همان.

دانشکده را ذکر می‌نماید[۱].

هنگامی که پروفسور مجیب‌الرحمن به عنوان دانشیار مهمان در بخش عربی و فارسی دانشگاه کلکته درس می‌داد، به مناسبت بازنشستگی یکی از دوستان دانشمند و اهل علم و فضل‌اش «دکتر امالندو بوس» که رئیس بخش انگلیسی بود؛ یک نظم به زبان فارسی سرود و بعدها آن را به زبان انگلیسی برگرداند. اشعار وی با عنوان «در تجلیل» دارای ۶ بند به تاریخ ۴ آوریل ۱۹۷۳ م. در تالار دانشگاه قرائت شد[۲].

اینک لازم است به اشعاری از پروفسور مجیب‌الرحمن توجّه کرد که درباره دو شخصیت بزرگ و ارجمند ایالت بیهار می‌باشد. یکی پروفسور سید حسن رئیس بخش فارسی دانشگاه پتنا و دیگری سید شاه عطاءالرحمن کاکوی که هر دو در کلکته در کنفرانس سرزمین خاور شرکت کرده بودند. در مراسم استقبالیه مختصری که در بزرگداشت این دانشمندان فارسی در اقامتگاه پروفسور اعزاز افضل[۳] آراسته شده بود، پروفسور مجیب‌الرحمن اشعاری با عنوان «تبریک» به همین مناسبت به فارسی سروده بود. این نظم مشتمل بر ۱۳ بیت شعر است و فقط تعدادی از آنها در ادامه نقل می‌شود:

خوشا چه باد معطّر ز جویبار رسید — خوشا چه بوی معطر ز مرغزار رسید
یگانه مهر درخشان شرق شد مهمان — بر تختگاه خندان، وقت نو بهار رسید
ز گفته‌های دلاویز و نکته‌های حسن — هزار خاطر آشفته را قرار رسید
عظیم‌آباد سعادت به تو مبارکباد — حسن عطا چو دو پیکر ز کردگار رسید
بناز کشور شعر و سخن، بناز کلکته — چنین خلاصه دانش در این دیار رسید
قدم نهاد به میخانه پیر ما گاهی — چون صیت نعره مستانه بار بار رسید
زهی نصیب که رشک جهان شد عرفی — هوای لطف و عنایت ز کوی یار رسید[٤]

---

۱. اطلاعی بهم رسیده از دفتر یادداشت پروفسور مرحوم.
۲. همان.
۳. پروفسور اعزاز افضل شاعر برجستهٔ زبان اردو در بنگاله وابسته به بخش اردو دانشکده مولانا آزاد کلکته بود که در سال ۱ ژانویه ۲۰۰۵ میلادی در کلکته فوت کرد. (ر. ک به روزنامه «آزاد هند» ۲ ژانویه ۳۰۰۵ میلادی، کلکته)
٤. دفتر یادداشت پروفسور مجیب‌الرحمن.

در اشعار بالا وی هر دو مهمان گرامی را توصیف و تجلیل کرده و ابراز افتخار نموده برای شهر کلکته که از حضور ایشان بهره‌ای عاید این شهر گشته است.

اینک با تقدیم یک غزل از مجیب‌الرحمن این مطلب به پایان می‌رسد. غزل زیر بسیار عمیق، دلکش و درس آموز می‌باشد که مرد حاسد و کینه جو را سرخورده توصیف می‌کند و کسی را که متّصف به اخلاق حسنه است تمجید می‌نماید:

چه گویی روی حاسد را چو آتش در نهان سوزد
زبان لرزد اگر گوید، نگوید استخوان سوزد
به روی دوستان بنگر، دمد لاله سمن بوید
بهشت جاودان باشد دمی که در چمن بوید
جمال همنشین از لذت گفتار می‌آید
کمال رفعت پرواز از کردار می‌آید
ز انجم تا به انجم می‌رسد هر دم پیامی نو
ز اختر تا به اختر می‌رسد هر وقت بام نو
براق هوش پیما می‌کند پیدا مقامی نو
ولی عرفی که داده شرح باشد آن جهانی نو
جهانم در حصار وسعت گردون نمی‌آید
دلی دارم که در وسعت به آن جیحون نمی‌آید[۱]

پروفسور مجیب‌الرحمن آموزگار و پروفسور زبان و ادب فارسی و نیز یک دانشمند و شاعر فارسی بوده که از نگارشات و اشعار فارسی وی روشن است. این شخصیت ارجمند کلکته و سرمایه زبان و ادب فارسی به تاریخ ۱۱ فوریه سال ۱۹۹۹ میلادی به سن هشتاد و دو سالگی صدها شاگرد، دانشجو و دوستان را وداع گفته رهسپار ملک عدم گشت.

۱. دفتر یادداشت پروفسور مجیب‌الرحمن.

منابع

۱. مجله «کولکاتا ریویو» Calcutta Review، 76-1975 میلادی.

۲. مجله اود بودان (Udbodhan)، دهلی، ژانویه ۱۹۷۷ میلادی.

۳. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲٤، شماره ۱-۲، ۱۹۷۱ میلادی.

٤. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲٤، شماره ۳-٤، ۱۹۷۱ میلادی.

۵. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲٦، شماره ۲-۳، ۱۹۷۳ میلادی.

٦. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲۸، شماره ۱-٤، ۱۹۷۵ میلادی.

۷. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۳۰. شماره ۱-۲، ۱۹۷۷ میلادی.

۸. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۳۱، شماره ۳-٤، ۱۹۷۸ میلادی.

۹. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۳۲، شماره ۳-٤، ۱۹۷۹ میلادی.

۱۰. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۳۳، شماره ۱-٤، ۱۹۸۰ میلادی.

۱۱. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۳۵، شماره ۱-۲، ۱۹۸۲ میلادی.

۱۲. مجله ایندو ایرانیکا، جلد۳٤، شماره ۱-٤، ۱۹۸۱ میلادی.

13. Iran Society, Annual Report, 1963, p.40.

14. Prof. Mujibur-Rahman, Allusion and References in Persian Poetry, 1974, Calcutta, P. vii & viii.

پروفسور عطا کریم برق

پس از استقلال هند دو شخصیت والا مقام فارسی از ایالت بنگاله برخاستند که در سراسر کشور، نام این ایالت را بلند آوازه کردند. آنها دکتر محمّد اسحاق و دکتر عطا کریم برق بودند که عزیزترین شاگرد دکتر محمّد اسحاق یعنی دکتر عطا کریم، به عنوان دانشمندی برجسته در افق زبان فارسی طلوع کرد که نه فقط در هند بلکه در ایران هم به سبب خدمات ارزنده‌اش به زبان و ادب فارسی درخشید و دیگر انوار زبان و ادب فارسی را هم روشنی بخشید.

دکتر عطا کریم برق در تاریخ ۱۶ ژوئیهٔ سال ۱۹۱۸ م. در قریهٔ «چارگاوان» در حوزهٔ «مونگیر» در ایالت بیهار در خانواده‌ای محترم و معزّز چشم به جهان گشود. نام پدرش شیخ محبوب علی بود[۱]. وی پس از تحصیلات مقدّماتی در مدرسه محلّی به کلکته آمد و تا واپسین دم حیات در آن سکونت گزید[۲]. وی در کلکته به ترتیب، دوره دیپلم و لیسانس را در سال‌های ۱۹۳۹ م. و ۱۹۴۳ م. در هنرستان ام. ال جوبیلی و دانشکده پریدنسی گذراند[۳]. وی بعد از دریافت مدرک فوق لیسانس زبان فارسی از دانشگاه کلکته، در سال ۱۹۴۶ م. از طریق «فرصت مطالعاتی عبدالحلیم» برای تحصیلات عالی به کشور ایران مسافرت کرد و آنجا در حدود چهار سال اقامت گزید[٤]. در هنگام اقامت در ایران، تا ماه دسامبر سال ۱۹۵۳ م. در نویسندگی و مکالمه به زبان فارسی جدید، استعداد و مهارت کاملی حاصل نمود و همان سال، از دانشگاه تهران، فوق لیسانس

---

۱. مجله «ایندو ایرانیکا» کلکته، جلد ۵۳، شماره ۱–٤، ص ۱۱٤.
۲. همان، جلد ۵۲، شماره ۱–٤، ص viii.
۳. همان، ص ۱۲٤
٤. همان، جلد ۵۳، شماره ۱–٤، ص ۱۱۵

ادبیات را نیز گرفت[1].

سپس وی پایان نامه‌ای با عنوان «تأثیر فارسی در زبان و ادبیات بنگال» به زبان فارسی نگاشت و از دانشگاه تهران در سال ۱۹۵۷ م. درجه دکتری ادبیات را دریافت کرد[2].

پس از بازگشت به کلکته از ایران، دکتر برق در دبیرستان هیر در کلکته چند ماه به عنوان آموزگار درس داد. وی از پانزدهم ژانویه سال ۱۹۵۴به عنوان دانشیار در بخش عربی و فارسی در دانشگاه کلکته آغاز به کار کرده بود[3]. وی، پس از این خدمت ممتاز حدود سی و سه سال، به عنوان سرپرست بخش عربی و فارسی و پروفسور فرهنگ اسلامی در سال ۱۹۸۷ م. از دانشگاه بازنشسته گردید[4]. خدمات گرانقدر و ارزنده او در زمینه زبان و ادب فارسی باعث شد که در سال ۱۹۷۹ م. از طرف ریاست جمهوری کشور هند، برای تقدیر از دکتر برق، به او جایزه و نشان لیاقت اهدا شود[5]. از بد حادثه، او بعد از بازنشستگی بیمار گشت و بیماری وی تا سه سال ادامه داشت که سرانجام، اجل سر رسید و شب دوشنبه به تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۹۹ م. او را از آغوش حیات بیرون کشید. وی در ایالت بیهار در قریه چارگاوان در کنار آرامگاه صوفی بزرگ ـ حضرت شیخ آمون ـ که به وی ارادت و اعتقاد داشت، به خاک سپرده شد[6].

پروفسور عطا کریم برق در قرن بیستم میلادی یکی از برجسته‌ترین دانشمندان فارسی در شبه قاره به شمار می‌رود. وی زندگانی را برای ترویج و پیشرفت زبان و ادب فارسی در شبه قاره وقف کرده بود. به سبب مطالعات در زبان و ادب فارسی، مقاله‌هایی به زبان اردو، انگلیسی و فارسی نوشت. ولی ذوق و قریحه‌اش بویژه در فارسی‌نویسی جدید، نه تنها وی را میان دانشمندان هندی، بلکه در میان دانشمندان ایرانی نیز معروف ساخت و او به عنوان یک دانشمند بزرگ زبان فارسی، شهرت دوام

---

١. مجله «ایندو ایرانیکا» کلکته، جلد ۵۲، شماره ١–٤، ص xv.
٢. همان، جلد ۵۲، شماره ١–٤، ص xxx.
٣. همان، ص xv.
٤. همان، جلد ۵۳، شماره ١–٤، ص ۱۱۵.
٥. همان.
٦. همان، ص ١١٦

کسب نمود. در سطور آینده دربارهٔ خدمات دکتر برق به طور مفصّل بحث می‌شود.

چنانکه قبلا ذکر شد، دکتر برق در سال ۱۹۵۷ م. از دانشگاه تهران، مدرک دکتری با پایان نامه به فارسی به عنوان «تأثیر فارسی در زبان و ادبیات بنگالی» را گرفت. این پایان نامه زیر نظر دکتر محمد مقدّم پروفسور و زبانشناس معروف در دانشگاه تهران تهیه شد[۱].

ولی متأسفانه این کار گرانمایه تاکنون به شکل کتابی به چاپ نرسیده است. این تصنیف مشتمل بر دو جلد، هفت باب و علاوه بر مقدمه، دارای ۸۲۵ صفحه می‌باشد. اقتباسی از مقدّمه طولانی آن، که دارای ۴۰ صفحه است در ادامه نقل می‌شود که تسلّط وی به زبان فارسی و نوشتن به فارسی جدید را روشن می‌سازد. پروفسور برق می‌نویسد:

"هندوستان مملکتی است پهناور، دارای تمدنهای گوناگون و به قول استاد ارجمند سعید نفیسی، هندوستان یک کشور نیست بلکه یک اقلیم است کلمه اقلیم از هر حیث بر هندوستان صدق می‌کند، زیرا از این ناحیه تا به آن ناحیه، نه تنها زبان و نژاد و دین و لباس و عادات و رسوم تغییر می‌کند، بلکه درختان و گیاهان نیز تفاوت دارند.

در هر حال، هندوستان یکصد و هفتاد و نه زبان و پانصد و چهل و چهار گویش دارد، که در میان آنها پانزده زبان وسعت و دامنه‌ای گسترده داشته دارای ادبیاتی مفصّل می‌باشند. در میان این زبان‌ها، یازده زبان ریشه در زبان آریایی داشته و چهار زبان دیگر از گونه دراویدی به شمار می‌رود. این پانزده زبان، برای ادبیات و تعلیم و تربیت و زندگی عمومی قابل استفاده می‌باشد"[۲].

قبلاً ذکر شد که این تصنیف دو جلد دارد. جلد اول مشتمل بر ۴۳۸ صفحه و پنج باب در تاریخ زبان و ادب بنگالی است که علاوه بر آن، نفوذ فارسی در زبان بنگالی را شرح داده و چگونگی روند پیشرفت زبان و ادب بنگالی را طی سه دوره بیان نموده است.

---

۱. مجله «ایندو ایرانیکا» کلکته، جلد ۵۳، شماره ۱–٤، ص ۱۲۳.

۲. عطاکریم برق، تاثیر فارسی در زبان و ادبیات بنگالی، ص ۱.

دوره آغازین (از سال ۹۰۰–۱۲۰۰ م.)، عهد اسلامی (۱۲۰۱ –۱۸۳۶ م.) و عهد جدید (از ۱۸۳۶ م. تا به حال). اهمیت و ارزش این کار گرانمایه به ابواب زیر منحصر می‌گردد. فهرست مطالب دست نوشته این دو مجلد، از این قرار است:

۱. فصل اوّل: نظر اجمالی به تاریخ سیاسی، ادبی و فرهنگی بنگال و استانداران بنگاله در زمان،
۲. فصل دوم: دسته بندی زبان بنگالی؛
۳. فصل سوم: دوره ابتدایی زبان بنگالی
۴. فصل چهارم: دوره اسلامی زبان بنگالی

الف: سهم مسلمین و هندوها در پیشرفت زبان بنگالی و نفوذ فارسی در آن؛
ب: سخنوران نامی مسلمان و بررسی آثار آنان نفوذ فارسی در زبان بنگالی؛
ج: سخنوران نامی مسلمان در اراکان و چگونگی آثار آنان و نفوذ فارسی در زبان بنگالی؛
د: سخنوران نامی مسلمان و پذیرایی آنان

۵. فصل پنجم: شامل دوره جدید زبان بنگالی و چگونگی سهم فارسی در آن؛ مشتمل بر دو باب (ششم و هفتم) وابسته به زبانشناسی فارسی و نفوذ آن بر زبان، دستور و لغت شناسی بنگالی می‌باشد. در ادامه، مطالب مربوط به آن، فهرست سازی، درج شده است.
۶. واژه‌های فارسی در زبان بنگالی و بررسی آن نمونه‌های پسوندی و پیشوندی و بعضی نمونه‌های شباهت گرامری، تغییرات فونیتیک و مثال‌های آن
۷. شامل فهرست واژه‌های فارسی به زبان بنگالی، ضرب الأمثال بنگالی و نفوذ فارسی در آن؛ ضرب الامثال چیست؟؛ بررسی امثال و حکم بنگالی؛ فهرست واژه‌های فارسی در امثال و حکم بنگالی ؛ منابع و مآخذ کتاب (جلد اوّل و دوم).

اینک درباره اثر فوق، اظهار نظر مرحوم پروفسور سید امیر حسن عابدی، دانشمند معروف فارسی در هند آورده می‌شود. پروفسور عابدی می‌گوید:

"در این مناسبت نمی توان مرحوم پروفسور عطا کریم برق را فراموش کرد کسی که اثر وی «تاثیر زبان فارسی بر زبان و ادب بنگالی»، نقطه عطفی در

حوزه فرهنگ مشترک‌مان (ایران و هند) است"[1].

دومین اثر فارسی که کار گرانبهایی در ادبیات می‌باشد، عبارت است از: «جستجو در احوال صفی علیشاه»[2] که از خانه فکر و کاوش پروفسور عطا کریم برق به زبان فارسی تراوش کرده و در ایران در سال ۱۹۷۴ م. از سوی انتشارات ابن سینا چاپ شده است. این تصنیف مشتمل بر ۱۴۴ صفحه و دارای دو بخش است.

بخش اول: جستجو در احوال صفی علیشاه؛ اسم و نسب صفی علیشاه؛ خانواده صفی علیشاه؛ آرامگاه صفی علیشاه؛ عقاید و عرفان به حضرت علی علیه السلام؛ صفی علیشاه نعمت اللهی بود؛ قانون نعمت اللهی.

بخش دوم: جستجو در آثار صفی علیشاه؛ کلید آثار صفی علیشاه؛

آثار منثور صفی علیشاه:

عرفان الحق؛ میزان المعرفة و برهان الحقیقه؛ اسرار المعارف

آثار منظوم:

دیوان قصاید و غزلیات صفی؛ مثنوی زبدةالاسرار؛ مثنوی بحرالحقایق؛ آینه عشّاق؛ تفسیر صفی؛

مختصات تفسیر صفی از نظر زبان و بیان

فهرست مآخذ

فهرست مندرجات[3]

در مقدمهٔ این تصنیف، «آغاز سخن» که مشتمل بر ۱۰ صفحه است، پروفسور برق توضیح می‌دهد:

---

۱. ر. ک، به مقاله پروفسور عابدی با عنوان "Indo- Persian literature in the 20th century" Indo – Iranica, vol.55. No. 1-4, p. 65.

۲. میرزا حسن صفی علیشاه صوفی، شاعر و نویسندهٔ معروف در عهد قاجار می زیست. وی در سال ۱۲۵۱ هجری در اصفهان متولد شد و در سال ۱۳۱٦ هجری در تهران فوت کرد (ر.ک به عطا کریم برق، جستجو در احوال صفی علیشاه، تهران، ۱۹۷٤ میلادی، ص ۱۱–۲٤٦).

۳. جستجو در احوال صفی علیشاه، ص ۱۱– ٤٤.

"این کتاب محتوی مطالعات در احوال و آثار حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی است. چون در دانشگاه تهران علاوه بر امتحانات کتبی و شفاهی، مقاله نویسی نیز جزو برنامه امتحانات دوره دکتری بود، استاد معظم آقای سعید نفیسی دستور دادند که لازم است بنده مقالۀ تحقیقی مربوط به تاریخ تصوّف مرقوم دارم. بنده با اجازه ایشان به شرح احوال و آثار صفی علیشاه پرداختم و مقاله‌ای دارای هشتاد صفحه به راهنمایی و نظارت ایشان ترتیب دادم و آن را خدمت ایشان بردم"[1].

از اقتباس مذکور روشن می‌شود که در چه اوضاع و احوالی پروفسور عطا کریم برق این کتاب را با راهنمایی پروفسور سعید نفیسی، دانشمند معروف فارسی در دانشگاه تهران تصنیف کرد. اینک به نقل دیدگاه استاد نفیسی پرداخته می‌شود که کتاب را قدر و منزلت بخشید و اهمّیت و ارزش این کتاب در زمینه زبان و ادب فارسی را مشخص گردانید. پروفسور نفیسی درخصوص این اثر با ارزش می‌گوید:

"کتابی که در این اوراق منتشر می‌شود، نتیجه مدّت‌ها کار و مطالعه و دقّت است و من که پیش از انتشار، آن را مطالعه کرده‌ام، به آقای دکتر عطا کریم برق برای این اثر مهم تبریک می‌گویم و از یزدان پاک کامیابی او را در سالیان دراز مدت خواهانم"[2].

سومین اثر دکتر برق به زبان فارسی عبارت از «بحث الصفی فی دراسات القرآن الکریم» است که مطالعه انتقادی «تفسیر صفی علیشاه» می‌باشد. این تفسیر به فارسی در قالب مثنوی است. دکتر برق، این کار گرانمایه و تحقیقی را به راهنمایی و نظارت دکتر علی اصغر حکمت، دانشمند معروف فارسی در ایران انجام داد. دکتر برق شرح می‌دهد:

"در اواخر سال گذشته کتاب دیگری درباره تحقیق و مطالعه در تفسیر صفی که عنوان آن «بحث الصفی فی دراسات القرآن‌الکریم» است و آن را تحت راهنمایی و نظارت استاد محترم دکتر علی اصغر حکمت به ظهور رسانیده

---

۱. جستجو در احوال صفی علیشاه، ص ۳.
۲. همان، ص ۸

بودم، به پایان رسانیدم"[1].

این تفسیر منظوم دارای ۳۲۰۰ شعر [2] مشتمل بر ۲ جلد است. دکتر برق راجع به‌این تفسیر، اینگونه اطلاعات می‌دهد:

"نویسنده این سطور، تفسیر صفی را به دقّت مطالعه و آن را بررسی و ارزیابی کرده و کتاب جداگانه با عنوان «بحث‌الصّفی فی دراسات القرآن الکریم» در سیصد و پنجاه صفحه به ظهور رسانیده، آن کتاب هنوز به چاپ نرسیده و چهار نسخه دستنویس آن پیش من موجود است که در آن، به جنبه‌های عرفانی و معنوی تفسیر صفی و بحث و تأویلات صوفیانه آن مرد بزرگوار پرداخته شده است"[3].

این مثنوی تفسیر، منقسم بر پنج باب زیر است:

فصل اوّل: ارزش تفسیر صفی علیشاه؛

فصل دوم: مقایسه تفسیر صفی علیشاه با مثنوی معنوی؛

فصل سوم: تأویلات صوفیانه صفی؛

فصل چهارم: تأویلات صفی در حرفهای مقطّعه قرآن؛

فصل پنجم: نظر اجمالی به تأویلات صفی در محکمات و متشابهات.

این کار گرانمایه دکتر برق در سال ۱۹۷۰ م. به تکمیل رسید؛ ولی متأسفانه هنوز چاپ نشده است[4].

چهارمین اثر دکتر برق، دو رساله با عنوان «رساله تحقیقات المعانی» و رساله «مطلوب المبارک» است که آن را با موضوع تصوّف، یک صوفی بزرگ شیخ آمون[5]

---

۱. جستجو در احوال صفی علیشاه، ص ۳.
۲. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۵۳، شماره ۱-٤، ص ۱۲٦.
۳. جستجو در احوال صفی علیشاه، ص ۱۰٤.
٤. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۵۳، شماره ۱-٤، ص ۱۲٦.
۵. حضرت شیخ احمد آمون در عهد خودش صوفی بزرگی به شمار می رفت. وی در قریه چارگاوان در حوزه مونگیر در ایالت بیهار در سال ٦۸۸ هجری/۱۲۸۹ میلادی متولّد شد و در همین سرزمین در سال ۷۸٤ هجری/۱۳۸۲ میلادی فوت کرد. شیخ احمد آمون افتخار داشت که صوفی بزرگ حضرت شیخ یحیی منیری (رح) پیرو مرشد وی بود (ر. ک: به تحقیقات‌المعانی و مطلوب‌المبارک مرتبه دکتر عطا کریم برق، ص ۲۵-۲٦).

به زبان فارسی تصنیف کرد. این رساله‌ها را دکتر برق پس از تحقیق و تنقید بسیار، حاشیه نویسی و مرتّب کرد و بعد از آن، هر دو رساله را شامل یک جلد کرده با مقدمه‌ای عالمانه و فاضلانه در سال ۱۹۹۲ م. در کلکته چاپ کرد. این رساله تنقیدی محیط در ۲۰۶ صفحه است که شامل زندگینامه حضرت شیخ آمون، گفته‌های روحانی وی و معرّفی رساله‌ها و موضوعات دیگر است. مقدمه‌ای مشتمل بر ۱۱۲ صفحه از خامه دکتر برق با معلومات ارزنده‌ای درباره عدّه‌ای از صوفیان آن دوره، ذکر مجالس صوفیانه ایشان و عدّه‌ای از شخصیت‌های معروف سرزمین بیهار، کتاب را زینت بخشیده است. دکتر برق مقدّمه کتاب را چنین شروع می‌کند:

"الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی

احوال و آثار حضرت مخدوم مولانا شیخ (احمد) آمون قدّس سرّه:

حضرت مخدوم شیخ احمد آمون(رح) از برجسته‌ترین مشایخ و بزرگان زمان خود در سلوک و تصوف و در زهد و تقوی و از مقرّب‌ترین پیروان حضرت مخدوم جهان شیخ شرف‌الدین احمد یحیی منیری بیهاری بوده است"[۱].

دکتر برق با عنوان «تدوین و تبویب تحقیقات‌المعانی و مطلوب‌المبارک» ابتدا در مقدّمه، رساله «تحقیقات‌المعانی» را اینطور معرفی می‌کند:

"این رساله کوچکی است مشتمل بر دو باب، و هر باب سه مجلس دارد. حضرت مولانا شیخ ارزانی فرزند حضرت مخدوم شیخ احمد آمون رسالهٔ کوچکی با عنوان «تحقیقات‌المعانی» مشتمل بر ملفوظات و رساله کوچکی با عنوان «تحقیقات‌المعانی» شامل ملفوظات و گفتارهای حضرت مخدوم شیخ احمد آمون در سال ۷۸۴ هجری قمری به ظهور رسانیده...؛ آنحضرت، به کمال محبّت و لطف، آن نسخه را از اوّل تا آخر ملاحظه و مطالعه نموده به زبان خود آن را «تحقیقات‌المعانی» نام داد"[۲].

همچنین، دکتر برق در معرفی رسالهٔ «مطلوب المبارک» می‌نویسد:

---

۱. عطا کریم برق، تحقیق‌المعانی و مطلوب‌المبارک، ص ۲٥–۲٦.

۲. همان، ص ۱۱٥–۱۱٦

"در آغاز، این رسالهٔ کوچک، مقدّمه‌ای دارد که در آن حمد و نعت گنجانیده شده است. این رساله، مانند تحقیقات‌المعانی از ملفوظات و فرموده‌های حضرت مخدوم شیخ احمد آمون است که آن را حضرت مولانا شیخ مبارک، فرزند حضرت مولانا شیخ ارزانی، جامهٔ تدوین و ترتیب پوشانید"[۱].

پروفسور دکتر نذیر احمد در مورد رساله‌های مزبور با عنوان «نقد و نظر» دیدگاه‌های خود را اینطور اظهار می‌فرماید:

"شیخ احمد آمون از اجل خلفای حضرت شرف‌الدّین یحیی منیری بود ... دو ملفوظ شاه آمون باقیمانده است و هر دوی آنها با تصحیح پروفسور عطا کریم برق منتشر می‌شوند. وی چند نسخه خطی و چاپی را یکجا کرد و بعد از مقایسه و مقابله آنها متنی را آماده کرد و مقدمه مبسوط و محققانه‌ای به زبان فارسی جدید برای آن نوشت"[۲].

ناگفته نماند که از این اظهار نظر دانشمند برجسته زبان فارسی، نه فقط اهمیت و ارزش کتاب روشن می‌گردد بلکه دانشمندی و فارسی‌دانی دکتر برق هم در زمینه زبان و ادب فارسی در هند آشکارا می‌گردد.

پنجمین اثر فارسی که دکتر برق، به دانشجویان و دانش آموزان زبان فارسی ارائه نمود، رساله‌ای است به زبان فارسی با عنوان «آموزش و پرورش در ایران از دیدگاه نفوذ اسلامی» که آن را «انجمن ایران — کلکته» در سال ۱۹۸۴ م. چاپ کرد . این رساله، مشتمل بر ۵۶ صفحه و معرفی آن به زبان انگلیسی از طرف مصنف می‌باشد. این رساله، درباره آموزش و پرورش اسلامی و پیشرفت آن در مملکت ایران تحت نفوذ اسلام، بحث علمی و فاضلانه‌ای را ارایه می‌نماید. مقدّمه‌ای به زبان انگلیسی از طرف پژوهشگر خواجه محمّد یوسف، دوستدار زبان و ادب فارسی در کلکته ضمیمه رساله است. وی می‌نویسد:

---

۱. عطا کریم برق، تحقیق‌المعانی و مطلوب‌المبارک، ص ۱۱۹.
۲. همان، ص ۱۷–۲۰.

"در رساله حاضر پروفسور برق رنج و زحمتی را متحمل شده تا یک متن خلاصه ولی معتبر درخصوص تاثیر بر آموزش در ایران در دوران اسلامی آن کشور تا دوره پهلوی را با موفقیت ارایه دهد. عمق شناخت و درک موضوع در رساله بارز و آشکار است؛ این اثر اندیشمندان را قادر می‌سازد تا در این زمینه تحقیقات بیشتری را به انحام رسانند"[۱].

رسالهٔ «آموزش و پرورش در ایران» چنین آغاز می‌شود:

"اصول آموزش و پرورش، بنا به مقتضیات زمان و مکان و جامعه، در هر کشور و ملّتی جدا از سایرین است. دین و مذهب یک ملّت و کشور، در توسعه و پیشرفت آن دخیل بوده و نقش مهمی را بازی نموده است. مثلا در ایران قدیم یا هندوستان قدیم می‌بینیم که اصول آموزش و پرورش براساس دین براهمایی و بودایی و زرتشتی بوده. یا مثلا می‌بینیم در زمانی که دین اسلام در ایران گسترش یافت، آموزش و پرورش آن کشور تغییر پیدا کرده اساس و اصول آن بر طبق آیین و تعلیمات اسلامی کار کرد و مقتضیات زمان و مکان در تأمین اصول آموزش و پرورش، نقش مهمّی را ایفا کرد"[۲].

ششمین اثر گرانمایه که در زمینهٔ زبان و ادب فارسی، چکیدهٔ خامه دکتر عطا کریم می‌باشد، رساله‌ای به زبان فارسی با عنوان «حیات و خدمات صائب تبریزی» شاعر فارسی جدید در ایران است. ولی این رساله چاپ نشد زیرا دکتر برق، به شدّت اسیر بیماری گشته از این جهان برفت و دست نوشته آن رساله هم از کتابخانه شخصی مصنّف مفقود است[۳].

علاوه بر این کارهای پژوهشی و علمی، دکتر برق برای دانش آموزان و دانشجویان فارسی، کتاب‌های درسی به زبان فارسی تألیف و ترتیب داد که عبارتند از:

---

۱. عطا کریم برق: آموزش و پرورش در ایران، (ر. ک به مقدمه به زبان انگلیسی از طرف خواجه محمّد یوسف) ص ۱.

۲. همان.

۳. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۵۳، شماره ۱–٤، ص ۱۲۸ و ر. ک هم به حواشی‌نویسی شماره ۲۲ بر صفحه ۱٤۱ مجله مذکور.

۱. گزیدهٔ فارسی برای دانشجویان لیسانس تخصصی با ترتیب و تدوین و شامل احوال و آثار دوازده نویسنده و شاعر با تجزیه و تنقید که آن را دانشگاه کلکته چاپ کرد.
۲. گزیده‌ای فارسی با عنوان «خوشه‌های ادب» برای دانش آموزان دبیرستان با زندگینامه مختصر شاعران و نویسندگان که آن را «هیأت معارف ثانویه» بنگالهٔ غربی در سال ۱۹۵۵ م. به زیور چاپ آراسته کرد.
۳. فارسی جدید (بخش اوّل و دوم) چاپ در سال ۱۹۶۴ م. که در امر آموزش فارسی جدید برای نوآموزان شایستهٔ ذکر می‌باشد[۱].

همچنین، دکتر برق در زمینهٔ زبان و ادب، تاریخ و فرهنگ و تحقیق و تنقید مقاله‌های بسیاری به زبان فارسی نگاشت که همه در مجله‌های هند و ایران چاپ شده که در این میان مجله‌های «ایندو ایرانیکا» کلکته، «آیینه هند»، «راهنمای کتاب تهران»، «مجلّه ایندو ایران سوسایتی»، «قند پارسی» و «بیاض» دهلی‌نو شایسته ذکرند[۲].

میان این مجلّه‌ها فقط مجلّه ایندو ایرانیکا در چاپ کردن تعداد بسیاری از مقاله‌های دکتر برق موجب مباهات می‌باشد. از تقدیم فهرست مقاله‌ها که خیلی طولانی است، خودداری می‌شود[۳].

در این ضمن، این نکته قابل ذکر می‌باشد که مجلّه «قند پارسی» دهلی نو، دو مقاله از دکتر برق را در شماره‌های ۶ و ۲–۳ چاپ کرد که به ترتیب عبارتند از:
۱. تراجم آثار فارسی به زبان بنگالی؛
۲. مطالعه تطبیقی درام‌ها به زبان بنگالی و فارسی.

ضمن معرّفی خدمات دکتر برق در زمینه زبان و ادبیات فارسی، این را هم باید ذکر کرد که پس از درگذشت دکتر محمّد اسحاق در سال ۱۹۶۹ م.، مسئولیت تدوین و ترتیب بخش فارسی مجلّه ایندو ایرانیکا، بر دوش دکتر برق افتاد. این مرد لایق، فایق و مجاهد تا وقتی که از سلامتی برخوردار بود، این بار گرانمایه را به نحو احسن بر دوش

---

۱. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۵۳، شماره ۱–٤، ص ۱۲۹
۲. همان، ص ۱۲۹–۱۳۰.
۳. ر. ک به اشاریه index ایندو ایرانیکا، کلکته، بخش فارسی، ص ۳–۷.

داشت. فهرست مقاله‌ها به عنوان «سر مقالات ایندو ایرانیکا» در نمایه درج است که می‌توان بدان مراجعه نمود.

صحّت و درستی آنچه در این صفحات راجع به دکتر عطا کریم برق به رشته تحریر در آمد، از آن رو آشکار است که دکتر برق به سبب خدمات ارزنده‌اش به زبان فارسی، یکی از برجسته‌ترین دانشمندان فارسی در هند به شمار می‌آید که آوازه‌اش از مرزهای کشور هند عبور کرده در ایران و افغانستان هم پیچیده است.

منابع

۱. برق، عطا کریم، آموزش و پرورش در ایران، کلکته، ١٩٨٤ میلادی
۲. برق، عطا کریم، تاثیر فارسی در زبان و ادبیات بنگالی.
۳. برق، عطا کریم، تحقیق‌المعانی و مطلوب‌المبارک، کلکته، ۱۹۹۲ میلادی.
٤. برق، عطا کریم، جستجو در احوال صفی علیشاه، تهران ١٩٧٤ میلادی.
۵. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۵۲، شماره ۱-٤، کلکته.
٦. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۵۳، شماره ۱-٤، کلکته.

دکتر محمد صابرخان

در قرن بیستم میلادی در سرزمین بنگاله، پروفسور دکتر محمد صابر خان کسی بود که از میان مسلمانان بنگاله در همهٔ بلاد اسلامی و ممالک عرب و عجم از شهرت زیادی برخوردار بود. این قهرمان گرانقدر و نابغهٔ روزگار که نه فقط به عنوان یک دانشمند برجسته زبان عربی، فارسی و تاریخ و فرهنگ اسلامی به شمار می‌آمد، بلکه وی به زبان‌های اردو، انگلیسی، هندی، بنگالی، آلمانی، فرانسه، ترکی و اسپانیایی هم تسلّط و استعداد کاملی می‌داشت و با اهل زبان به زبان‌های خودشان شیوا و روان گفتگو می‌کرد.

دکتر محمّد صابر خان در سال ۱۹۲۰ م. در قریه لاله نزدیک «مانک تله» در «نارکل دانگاه» در کلکته در خانواده‌ای متوسط چشم به جهان گشود[۱]. خانواده‌اش که بنگالی نژاد بودند، از بنگالهٔ شرقی (بنگلادش کنونی) ترک وطن کرده به کلکته آمده و اینجا اقامت گزیده بودند. جدّش که «محمّد یوسف خان» نام داشت، در زندان مرکزی علی‌پور، به عنوان کارمند دفتری اشتغال داشت. پس از درگذشت وی، پدرش که محمّد یعقوب خان نام داشت، تصدّی آن شغل را عهده دار گشت. محمد یعقوب خان، چهار پسر داشت که بین آنها صابر خان خیلی باسواد و دانشمند بود[۲]. پس از تحصیلات مقدّماتی در مدرسه بنیا پوکر جونیور، وی تحصیلات دبیرستان و لیسانس را به ترتیب از دبیرستان عالی اسلامی در کلکته و دانشکده مولانا آزاد با تخصّص به زبان عربی تکمیل نمود. پس از آن، به بخش تاریخ و فرهنگ اسلامی در دانشگاه کلکته وارد شد.

۱. مقاله دکتر محمّد منصور عالم با عنوان دکتر محمّد صابر خان به زبان اردو چاپ در روزنامه راشتریا سهارا، کلکته، ص ٦.

۲. برای احوال اهل خانواده‌اش ر. ک: به مقاله دکتر محمّد منصور عالم که ذکر شده.

در زبان و ادبیات عربی و فارسی و هم تاریخ و فرهنگ اسلامی از دانشگاه کلکته مدرک فوق لیسانس گرفت و لوح ممتاز دریافت کرد. وی در زمینه تاریخ اروپا موضوع «تجارب الأمم ابن مسکویه» مقاله‌ای گرانبها به راهنمایی اچ. آر گیب در نگاشت و درجه دکتری فلسفه را از دانشگاه آکسفورد دریافت نمود. بعد این مقاله ارزشمند و دارای معلومات ارزنده را در دانشگاه شیکاگو به زیور چاپ آراسته کرد[۱].

دکتر محمد صابر خان، پس از تحصیلات عالی به اکتساب معیشت روی کرد. وی به سبب فضل و کرم ایزد متعال به عنوان دانشیار رشته تاریخ در دانشکده‌های مختلف در کلکته تدریس را آغاز کرد. وی همچنین، در تعدادی از دانشکده‌های دولتی بنگاله، به عنوان رئیس دانشکده کار کرد و بالأخره در همان منصب، از «دانشکده کرشنانگر» بازنشسته شد. لیاقت و قابلیت فوق العاده‌ای که وی داشت، باعث شد که وی به عنوان عضو شورای استخدام عمومی دولت بنگاله غربی گماشته شود و وظیفه‌اش را بخوبی به انجام رسانید که شایستهٔ صد افتخار و تحسین و تکریم می‌باشد[۲].

با وجود آنکه وی گرفتار امور نظم و نسق آموزشی و دولتی بود، اشتغال به کارهای تحقیقاتی و پژوهشی را نیز ادامه داد. به ویژه در زمینهٔ تاریخ و تمدّن اسلامی که تمام زندگانی‌اش را برای آموزش و پرورش ایثار کرد. آثار گرانبهای پژوهشی وی در مجلّه‌های مختلف با شهرت بین‌المللی چاپ گردید. این مجلّه‌ها عبارتند از:

“Islamic Culture’, “Indo- Iranica” Journal of the Asiatic Society’ “Hamdard”, “Arabica”, “World Book Review”, “Burhan”, “Ma”, “arif”, “Islamicus”

مقاله وی در موضوع «البیرونی» که بسیار پر مغز و ارزنده است، در صفحات دانشنامه اسلام ثبت است. به علاوه، دکتر صابر خان، اثر معروف فارسی یعنی «آداب الحرب و الشجاعه» را هم با نقد و نظر، تدوین و ترتیب داد. وی فهرست نسخه‌های عربی را نیز که متعلّق به انجمن آسیایی کلکته است، تهیه نمود.

---

۱. مقاله دکتر محمّد منصور عالم؛ مقاله دکتر غلام سرور هم که به عنوان "Obituary" در مجله ایندو ایرانیکا، جلد ٦١، شماره ۳-٤، ص ۷۳-۷۵ چاپ شد.

۲. همان.

پس از بازنشستگی از شورای استخدام عمومی دولت بنگالۀ غربی، دکتر صابر خان همچنان از منزلت و شأن والایی برخوردار بود که وی را به عنوان مسئول برنامه ریزی آکادمی علوم ملّی هند انتخاب کردند و این هم باعث افتخار است که وی در شهر «شمله» در ایالت پنجاب و شورای مطالعات تاریخی هند به عنوان سرپرست همکاریهای پژوهشی منصوب گردید. به علاوه، وی با دیگر دوایر علوم مختلف جهانی نیز ارتباط داشت و چنان در زمینه‌های علمی و پژوهشی کارهای ارزشمندی را به انجام رسانید که شایستۀ فخر و مباهات گردید[۱].

ضمن بیان خدمات علمی دکتر صابرخان، این نکته نیز لایق ذکر می‌باشد که وی به تبصره‌نگاری بر کتاب‌ها استعداد و میل و رغبت زیادی داشت. ناگفته نماند که معدودی از دانشمندان هستند که در این میدان مخصوص می‌توانند با وی همطرازی و برابری کنند؛ زیرا تبصره‌های دکتر صابر خان خیلی عالمانه، محققانه، نکته پردازانه و دقیق می‌باشد. زندگی وی عبارت از آموزش و پرورش بود. وی، تمام زندگی‌اش را نذر خدمت به علم و دانش کرد. در این باره باید ذکر کرد که وی انجمنی به نام «انجمن فرهنگی هند و عرب» برای توسعه و پیشرفت زبان عربی در محلّ سکونتش «ویلسلی میشن کولکتا» به سبک «انجمن ایران ـ کلکته» تأسیس نمود. در این انجمن، وی برای آموزش زبان عربی تا مدّتی طولانی، کلاس‌های عربی را هم برگزار کرد که صدها دانش آموز، دانشجو، دانشمند و بازرگان از آن بهره‌مند گردیدند. انجمن وی در برگزاری سمینارها و کنفرانس‌ها هم سازماندهی داشت که از این برنامه‌ها گروههای مختلف اجتماعی خیلی استفاده می‌کردند[۲].

دکتر صابر خان تا مدّتی دراز بر بستر بیماری بود. بالأخره وقت اجل آمد و او را به تاریخ ۸ اکتبر ۲۰۰۸ میلادی از آغوش زندگی برگرفته و به دامن مرگ سپرد خدایش غریق رحمت کند.

---

۱. مقاله دکتر محمّد منصور عالم؛ مقاله دکتر غلام سرور هم که به عنوان "Obituary" در مجله ایندو ایرانیکا، جلد ٦١، شماره ۳–٤، ص ۷۳–۷۵ چاپ شد.
۲. همان.

دربارهٔ آثار فارسی دکتر صابر خان باید گفت که یک اثر معروف فارسی به نام «آداب‌الحرب و الشجاعه» را وی تدوین و ترتیب داد که قبلا ذکر شد ولی متأسفانه دربارهٔ چاپ یا عدم چاپ آن نوشته هیچ اطّلاعی در دست نیست که این نوشته اکنون کجا است و در کدام مملکت نگهداری می‌شود؟ یک اثر وی به فارسی به نام «هفت اقلیم» است که یک بخش آن را وی به همراه دکتر محمد اسحاق تدوین کرده بود[۱]. جز این دو اثر از دکتر صابر خان به زبان فارسی، دیگر هیچ اثری در دست نیست ولی هرچه هست خوب است و هیچ چیزی مانع از قرار گرفتن وی در صف دانشمندان فارسی در هند نیست. در این مقال، دو مقاله موصوف تقدیم می‌گردد تا روشن شود که دکتر صابرخان هم به فارسی خیلی مسلّط بود و به فارسی مقاله می‌نوشت.

در سال ۱۹۷۳ م. در تهران برای بزرگداشت «ابوریحان بیرونی» کنگره‌ای بین‌المللی دایر شد. دکتر صابرخان در آن کنگره شرکت کرد و مقاله‌ای به عنوان «ابوریحان بیرونی و تاریخ سیاسی هند» قرائت کرد[۲]. ولی متاسفانه این مقاله در دست نیست. دکتر صابر خان، گزارشی به زبان فارسی دربارهٔ این کنگرهٔ جهانی نگاشت که در مجلّهٔ «ایندو ایرانیکا» چاپ شده است[۳]. این گزارش، مشتمل بر ۸ صفحه است و نمونه‌ای اساسی از فارسی جدید و قدیم می‌باشد که گزیده‌ای از آن، در ادامه درج می‌شود. دکتر صابر خان مقاله خود را چنین آغاز می‌کند:

”مثل جلسهٔ پانصدمین سالگرد منجم و عالم معروف کشور لهستان «نکولس کوپر نیکس» جلسه‌ای به مناسبت یک هزارمین سال تولّد عالم و مورّخ معروف اسلامی «البیرونی» در همهٔ کشورهای جهان در سال جاری (۱۹۷۳ م.) دایر شد. مربوط به این یادبود یک کنگرهٔ بین‌المللی دربارهٔ ابوریحان محمّد بن احمد البیرونی (متوفّی ۴۴۰ هـ/۱۰۴۸ م.) زیر نظر شورای عالی فرهنگ و هنر، دولت ایران از ۱۶ تا ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۳ م. در تهران تشکیل یافت. علاوه بر سی

---

۱. مقاله دکتر محمد منصور عالم چاپ در روزنامه «سهارا» کلکته.
۲. مجله ی ایندو ایرانیکا، کلکته، جلد ۲٦، شماره ۲–۳ ، ص ۸
۳. همان، ص ٤–۱۱.

و سه دانشمند ایرانی، چهل و هفت پروفسور و دانشمند از نوزده کشور از قاره‌های اروپا، آسیا و ایالات متحده آمریکا شرکت جستند"[۱].

پس از چهار سال، دکتر صابر خان در کنگره بین‌المللی دیگری در ایران شرکت کرد. نخستین مجمع علمی دربارهٔ «تشکیلات و سازمانهای حکومتی و اداری در ایران از صدر اسلام تا حمله مغول» زیر نظر ادارهٔ تاریخی به نام «انجمن تاریخ» از ۱۷ تا ۲۳ اکتبر ۱۹۷۷ م. (۲۵– ۳۰ مهرماه ۱۳۵۵) در همدان برگزار شده بود این باعث افتخار صابرخان گشت که وی در کنگرهٔ مزبور شرکت نمود، گزارشی از آن مجمع علمی نوشت و مقاله‌ای هم با عنوان «مطالعهٔ سیستم اقطاع در اوایل عصر آل بویه» قرائت نمود[۲]. متأسفانه این مقاله هم در دسترس نیست.

گزیده‌ای از گزارش در ادامه نقل می‌گردد. دکتر صابر خان می‌نویسد:

"در مسیر سفر از تهران به همدان، شرکت کنندگان جلسه از آثار باستانی قزوین دیدن نمودند و در روز ۱۹ اکتبر بعد از ظهر از آثار باستانی همدان مانند گنبد علویان، ایسترو مردخائی (گورستان یهودی) و گنجنامه (دو کتیبه سنگی دوره هخامنشی) و آرامگاه بوعلی سینا و بابا طاهر عریان دیدن کردند و استفاده بردند"[۳].

دکتر صابر خان در جلسهٔ همدان شرکت کرد و هرچه از رفاه و آرامش و مهمان‌نوازی از طرف میزبانان ایرانی احساس کرد، اینگونه با رضایت و شادی اظهار می‌نماید:

"میزبانان ایرانی و مخصوصاً دکتر ایرج افشار، رئیس کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران در فراهم آوردن وسیله برای آسایش مهمانان هیچ دقیقه فرو نگذاشتند و سعی نمودند تا آنها راحت باشند. دعوت‌هایی که برای صرف نهار و شام از طرف استاندار همدان و رئیس دانشگاه بوعلی سینا به عمل آمد، بسیار مجلّل و عالی بود. مهمانان از این دعوت‌ها خوشوقت شدند و اظهار

۱. مجله ایندو ایرانیکا، کلکته، جلد ۲۶، شماره ۲–۳، (بخش فارسی)، ص ٤.
۲. همان، جلد ۲۱، شماره ۲–٤ ، ص ۷–۸ (بخش فارسی)
۳. همان، ص ۷.

امتنان نمودند. دکتر آذر نوش موجبات نمایش فیلم از ساختمان‌های اسلامی را که خیلی جالب و سودمند بود، فراهم نمود و ما از آن استفادهٔ کاملی نمودیم دکتر مسعود آذرنوش مسئول امور حفاری و باستان‌شناسی همدان، روز سه‌شنبه ۱۷ اکتبر طی سخنرانی خود دربارهٔ پیشرفت حفّاری در خرابه‌های باستانی که در همهٔ نقاط کشور ایران ادامه دارد، توضیح داد"[1].

مقصود از ارائهٔ این گزیده‌ها، ایجاد این باور است که دکتر صابر خان هم خیلی خوب فارسی می‌دانست. این حقیقت است که وی هم دانشمند برجستهٔ زبان فارسی بود. کدام دلیل از این بهتر خواهد بود که خود دولت ایران او را دعوت نمود و این شخصیت ارجمند در دو کنگره علمی جهانی در ایران شرکت جست و مقاله‌هایی گرانبها، ارزشمند و دارای معلومات ارزنده میان دانشمندان ایرانی به زبان فارسی قرائت کرد و گزارشی هم دربارهٔ دو کنگرهٔ جهانی به فارسی نوشت.

منابع

۱. سرور، غلام، مقاله "Obituary" در مجله ایندو ایرانیکا، جلد ٦١، شماره ۳–٤، سال ۲۰۰۸ میلادی.

۲. عالم، محمّد منصور، مقاله با عنوان دکتر محمّد صابر خان به زبان اردو چاپ در روزنامه راشتریا سهارا، کلکته ۵ ژوئن ۲۰۱۰ میلادی.

۳. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲۱، شماره ۲–٤، کلکته ۱۹۷۸ میلادی.

۴. مجله ی ایندو ایرانیکا، جلد ٢٦، شماره ۲–۳، کلکته ۱۹۸۳ میلادی.

---

۱. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۲۱، شماره ۳–٤، ص ۸

مولانا معصومی

در قرن بیستم میلادی در کلکته (بنگالهٔ غربی) یکی از دانشمندان برجستهٔ زبان و ادب عربی در هند می‌زیست که نام و آوازه‌اش در سراسر هند و بلاد عرب و عجم پیچید. آن مرد بزرگ و نابغهٔ روزگار با نام «مولانا ابو محفوظ الکریم معصومی» شناخته می‌شد. این شخصیت ارجمند و بزرگ، علاوه بر زبان و ادب عربی به زبان و ادب فارسی هم نه فقط تسلط داشت بلکه با داشتن آثار گرانبهایی در این زبان وی به عنوان دانشمند برجستهٔ زبان و ادب فارسی هم شناخته می‌شد. در سطور پایین، دربارهٔ خدمات مولانا به زبان و ادبیات فارسی بحث می‌شود.

مولانا ابو محفوظ الکریم معصومی در تاریخ ۳۱ ژوئیه سال ۱۹۳۱ م. در محلّهٔ «مهوه توله» در حوزه بیهار شریف در ایالت بیهار در خانوادهٔ علم و فضل، پای به عرصهٔ وجود گذاشت[۱]. نام پدر بزرگوارش محمّد امیر حسن بود که وی در عهد خویش، در زمره علما، فضلا و دانشمندان نامدار به شمار می‌رفت[۲]. مولانا تحصیلات مقدّماتی را در مدرسه‌ای به نام «منیرالإسلام»[۳] در قریه‌اش فرا گرفت. به علاوه، وی از پدر و برادر بزرگش دکتر صغیر حسن معصومی[۴] هم اکتساب علم کرد. سپس، روی به کلکته نهاد و از مدرسهٔ عالی کلکته به ترتیب در سال‌های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ م. مدارک

---

۱. مجله انشاء، سپتامبر تا اکتبر ۲۰۰۰ میلادی، کلکته ص ۱۵.

۲. مجلّه معارف، ستامبر ۲۰۰۹ میلادی، اعظم گر، ص ۲۲۱– ۲۲۲.

۳. به قول مولوی محمد بشیر حسن که همراه مولانا مرحوم در آن مدرسه تحصیل کردند و فعلاً در کلکته زندگی می کنند.

٤. دکتر صغیر حسن معصومی هم در عهد خودش یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران زبان و ادب عربی به شمار می رفت. (ر. ک به مجله معارف، سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی، ص ۲۲۲– ۲۲۳).

عالمیت و فضیلت دریافت نمود[1]. بعد از آن، وی در سال ۱۹۴۶ م. در امتحان «ممتازالمحدّثین» شرکت جست و با رتبهٔ ممتاز موفق گردید[2].

از تحصیلات دینی، تشنگی مولانا هنوز فرو ننشست. وی به اکتساب علوم زمانه هم توجه نمود و روی به داکا نهاد و در سال ۱۹۴۹ م. از هیأت ثانویهٔ بنگالهٔ شرقی، امتحان دبیرستانی را تکمیل نمود[3].

وی در سال ۱۹۶۳ م. از دانشگاه علیگر در آزمون پیش دانشگاهی قبول شد[4]. وی دوباره از دانشگاه مزبور، امتحان لیسانس را در سال ۱۹۶۷ م. با رتبهٔ اوّل گذراند و بواسطه آن، مدال دانشگاهی دریافت نمود[5]. سرانجام وی در سال ۱۹۶۹ م.، در امتحان فوق لیسانس زبان و ادبیات عربی شرکت جست و با نمره ممتاز و رتبهٔ اوّل در آن امتحان هم پذیرفته شد و از طرف دانشگاه لوح ممتاز گرفت[6].

هنگام تحصیلات، مولانا معصومی به خاطر کسب معاش، به کار دولتی روی آورد و در مدرسهٔ عالی کلکته (اکنون به دانشگاه عالی کلکته تبدیل شده است) وارد خدمت شد. وی، نخست برای آموزش در «دی پی آئی» بنگال غربی به عنوان دستیار مولوی در بخش عربی مدرسه منصوب شد و ماهیانه نود روپیه حقوق می‌گرفت. وی از ماه آوریل سال ۱۹۴۹ م. تا ماه فوریه سال ۱۹۵۰ م. در این قسمت مشغول به کار بود[7] سپس، وی برای آموزش در بخش معارف بنگالهٔ غربی در همان بخش عربی به عنوان دانشیار تاریخ و تمدّن اسلامی ترفیع داده شد و از ماه فوریه سال ۱۹۵۰ م. تا ماه اکتبر سال ۱۹۶۸ م.، در این بخش اشتغال داشت[8]. مولانا که در زبان و ادبیات عربی استعداد و لیاقت فوق‌العاده‌ای داشت و خدماتش به درس و تدریس، سزاوار تحسین و لایق اکرام

۱. ر. ک، به مجله لاله صحرا، ۲۰۰۳ میلادی، کلکته، ص ۱٤۲.
۲. همان.
۳. ر. ک: ماهنامه انشاء، ص ۱۵.
٤. همان.
۵. همان.
٦. همان.
۷. ماهنامه انشاء؛ «معارف» سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی، ص ۲۲۳.
۸. همان.

بود با در نظر گرفتن این امر، وی به عنوان پروفسور حدیث و تفسیر گماشته شد و از ماه اکتبر سال ۱۹۶۸ تا ماه اوت سال ۱۹۹۱ م. این مسئولیت را به عهده داشت. همین طور وی در حدود چهل و دو سال خدمت کرده و در سال ۱۹۹۱ م. بازنشسته شد[1].

مولانا معصومی در زندگی خویش به پاس خدمات مهمّ علمی، ادبی و فرهنگی جایزه‌هایی را دریافت نمود. یکی جایزهٔ آموزگار نمونه که درتمام هند یکسان بود، که در سال ۱۹۷۷ م.، به عنوان آموزگار ممتاز زبان عربی از طرف دولت هند جایزه‌ای شامل جایزهٔ نقدی و تقدیر نامه دریافت کرد دومین جایزه را پس از خدمات ارزنده‌اش در زمینهٔ زبان و ادب عربی، در سال ۹۰-۱۹۹۱ م. از رئیس کشور هند دریافت نمود که مدرک ممتاز و مقرّری سالیانه شامل ۱۰۰۰۰ روپیه بود[2].

مولانا معصومی در تمام زندگی با فعّالیت علمی، ادبی و فرهنگی ارتباط داشت. او علاوه بر نویسندگی و شعر و سخن، در سمینار و کنگره‌های علمی، ادبی و فرهنگی هم شرکت می‌جست و با مقاله‌های گرانبها و پرارزش، اهالی علم و ادب را مستفیض می‌کرد. وی در سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴ م. در کنگره جهانی خاورشناسان که در دهلی برگزار شده بود، شرکت جست و مقاله‌ای گرانمایه با عنوان «ابو علی الهجری و نوادره» قرائت کرد. سمینار علمی دیگری در «دارالعلوم ندوةالعلماء» لکهنو از ۱۷ تا ۱۹ آوریل در سال ۱۹۸۱ م. برگزار شد. در آن سمینار، وی مقاله‌ای با عنوان «کعب بن زهیر نسبه و شعره» به زبان عربی خواند و بعد، آن مقاله در مجلّهٔ «البعث‌الاسلامی» در ماه رمضان المبارک به سال ۱۴۱۱ هجری چاپ شد. همین طور سمیناری در انجمن ایران کلکته در سال ۱۹۶۱ م. برگزار شده بود که مولانا در آن سمینار، هم مقاله‌ای به عنوان «صدرالدین الشیرازی، حیاته و مآثره» به زبان عربی قرائت نمود و بعد، آن مقاله در مجلّهٔ ایندو ایرانیکا در کلکته به چاپ رسید[3]. از طرف اردو آکادمی بنگالهٔ غربی سمیناری راجع به علّامه سید رضا علی وحشت، و مولانا ابوالکلام آزاد به ترتیب در سال‌های ۱۹۸۱ و

۱. مجله معارف، سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی، ص ۲۲۳.
۲. مجله لاله صحرا، کلکته، ۲۰۰۳ میلادی، ص ۱٤۳.
۳. مجله معارف، سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی، ص ۲۲٤-۲۲۵.

۱۹۸۹ م. در تالار آکادمی برگزار شد. مولانا در هر دو سمینار شرکت کرد و مقاله‌های پر ارزش و معلومات ارزنده‌ای ارائه کرد[۱].

مولانا ابو محفوظ‌الکریم معصومی ضمن گرفتاریهای درسی و تدریسی، نوشتن، مطالعه و فعّالیت‌های علمی و ادبی، روابطی با انجمن‌های ادبی و فرهنگی و مؤسسه‌های آموزشی هم داشت. در کلکته، وی با انجمن آسیایی و انجمن ایران ارتباط داشت. این مایهٔ افتخار وی بود که انجمن آسیایی کلکته، وی را بعنوان معاون انجمن انتخاب کرد و بدینگونه با این انتخاب، باعث افتخار انجمن هم گردید که موقعیتی زرّین برای اکتساب علم و فضل از مولانا به دست آمد. وی چندین سال عضو انجمن مذکور بود و دانشجویان عربی و فارسی را در زمینه زبان و ادبیات و تاریخ و پژوهش راهنمایی می‌کرد. ناگفته نماند که نویسنده این متون هم از مولانا کسب فیض نموده و با راهنمایی وی، دیوان چندربهان برهمن، به فارسی را ترتیب و تدوین داد که آن را انجمن مذکور در سال ۲۰۰۸ م. به زیور چاپ آراسته گردانید[۲]. به علاوه وی در انجمن ایران کلکته و در هیات مدیره مجله ایندو ایرانیکا، عضویت داشت. علاوه بر این، مولانا چندین سال ریاست اردو آکادمی و هیأت وقف بنگالهٔ غربی را بر عهده داشته و خدمات بزرگ علمی، فرهنگی و اجتماعی انجام داد[۳]. بیرون از کلکته نیز، مولانا در دارالمصنّفین، مدرسةالإصلاح اعظم‌گر و دارالعلوم ندوةالعلماء لکهنو هم خدمت کرده بود. وی تا پایان حیاتش در مجلس ادارات مجله «معارف» و در کمیته انتظام دارالمصنّفین عضویت داشت[۴].

در قرن بیستم میلادی مولانا معصومی یکی از برجسته‌ترین دانشمندان و نویسندگان زبان عربی، فارسی و اردو بود که آثار ارزنده‌اش در زمینهٔ علم و ادب، تاریخ

---

۱. ر. ک به سالک لکهنوی، **بنگال میں اردو نثر کی تاریخ** کلکته ۱۹۹۸ میلادی، ص ۲۹۳.
۲. چندربهان برهمن، دیوان برهمن، مرتبه محمد امین عامر، انجمن آسیایی کلکته ۲۰۰۸ میلادی، ص ۲۸۵.
۳. ر. ک به روزنامه راشتریه سهارا، آزاد هند، مورخ ۱۸ ژوئن؛ روزنامه «اخبار مشرق» ۲٤ ژوئن، ۲۰۰۹ میلادی، کلکته.
٤. ر. ک به معارف «اعظم گره» ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی، ص ۷۲-۷٤.

و تمدن، تحقیق و بررسی و نقد و نظر نه فقط در سه زبان مذکور بلکه به زبان انگلیسی هم روی کاغذ آمده‌اند. وی از صد مقالهٔ گرانبها به هر چهار زبان مذکور نوشت که همهٔ آنها در مجله‌های عربی، فارسی، اردو و انگلیسی به چاپ رسید.

تنها بنا به موضوع این گفتار، به ذکر آثار فارسی مولانا پرداخته می‌شود. مولانا گرچه هیچ مدرک و جایزه‌ای در زمینهٔ زبان و ادب فارسی دریافت نکرد ولی از آثار فارسی‌اش معلوم می‌شود که مولانا کمتر از دیگر دانشمندان فارسی نبود و استادان فارسی در دانشکده و دانشگاه هم از وی اکتساب فیض می‌کردند. با وجود تلاش بسیار فقط دو مقاله فارسی از مولانا یافته شد که عبارتند از:

۱. گفتار حجت‌الاسلام امام غزالی در بارگاه ملک سنجر سلجوقی
۲. مطالعه‌ای در معتقدات امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد

اقتباس از مقالهٔ اوّل ملاحظه شود:

"در تاریخ فرهنگ اسلامی کمتر کسی است که به پایهٔ حجت الاسلام ابو حامد غزالی (۴۵۰/ ۱۰۵۸ م.، ۱۱۱۱/۵۰۵ م.) می‌رسد. این دانشمند بزرگ ایرانی، در هر صنف از عقلیات و نقلیات دستی دارد و آن بر متانت فکر، و صفای ذهن، و پختگی ذوق او دلالت می‌کند باز هم بعضی از ناقدان وی را به جمود فکر و نداشتن ذوق و حس تسامح و آزادی فکر متّهم ساخته‌اند".

با این تمهید، مولانا دربارهٔ امام غزالی (رحمة الله) می‌نویسد:

"به نظر نگارنده، این چنین انتقاد و ایراد بر حجت الاسلام، دورتر از صواب می‌باشد. زیرا که پیش از انتقاد ما باید که میان جمود فکر و متانت فکر، و پختگی ذوق و ناپختگی ذوق و انضباط فکر و تشتت فکر، تفاوت واقعی را نگاه داریم، تا در حکم کردن بر یکی از اندیشمندان، بر خوبی یا زشتی وی حتّی‌المقدور با خطا وارد نشویم"[1].

این مقاله طولانی شامل ۲۶ صفحه به زبان فارسی در بارهٔ حجت الاسلام والمسلمین امام ابو حامد غزالی (رحمه الله) است بعضی از روی حسد و بغض

---

۱. مجله ایندو ایرانیکا، کلکته، بخش فارسی، شماره ۱، جلد ٢٦، مارس ۱۹۷۳، ص ٤-۳۰.

به عقیدهٔ وی نسبت به دین اسلام و ایمانش اتّهام روا داشته و وی را بی‌دین و گمراه می‌خواندند. مولانا، ابتدا با مطالعه ی عمیق، عقیده و ایمان حجت الاسلام را اثبات نموده است که امام غزالی مسلمان کامل بود و سپس، هرچه دشمنانش بدون سبب، امام را بی‌دین و گمراه معرفی کرده‌اند، آن همه را وی، مورد نقد و نظر قرار داده است که دشمنان امام درست نیستند و امام بر حق و در مسیر راستی است.

اینک گزیده‌ای از مقالهٔ دوم نقل می‌شود که در مورد معتقدات امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد می‌باشد. مولانا معصومی می‌نویسد:

"در سرشت آدم و آدم زادگان، خوی تسلیم و رضا از بدو وجود جایگزین است. پس از آن، دیگر صفات را چنانکه مشیت صانع ازل است، در امتحانگاه عالم، به قسمت ایشان دخلی و مشارکتی دست داد. اگر این چنین نبودی، البتّه تکلیف مالایطاق هم روا بودی، و معلوم است که ربوبیت و رحمت بر بندگان مأمور به پیروی اوامر و نواهی بی‌چون و چرا، تیسیر را متقاضی است، به دلیل وحی ناطق که آمده: **"لا یکلف الله نفساً الّا وسعها"** (خداوند تکلیف نمی‌دهد کسی را مگر به اندازهٔ طاقتش)".

بعد از این مقدّمه چینی، معصومی راجع به مرتبت مولانا آزاد شرح می‌دهد:

"خوب می‌دانم که نابغهٔ سترگ امامی مرتبت و علامی درجت مولانای ابوالکلام آزاد را از بدو شعور و دوره نوجوانی وی، مشایخ و زعمای ملّت بیضا مانند شیخ‌الهند مولانا محمود الحسن و علّامه بزرگ محمّد شبلی نعمانی و چندان که به عمق افکار و اعمال مولانا آزاد رسیدند، خودشان را کمتر و مولانا آزاد را عظیم‌تر یافتند"[1].

مقالهٔ فوق (به فارسی) شامل ۱۳ صفحه است و مقصود از آوردن آن، فقط تأیید و آشکار نمودن فارسی دانی مولانا معصومی است. از گزیده‌های هر دو مقاله، زبان و بیان و چگونگی به کار بردن واژه‌های عربی و فارسی روشن می‌گردد که مولانا معصومی

۱. مجله ایندو ایرانیکا، کلکته، بخش فارسی، جلد ٤۲، شماره ۱-٤، ص ۵۲-۵۳.

خیلی خوب فارسی می‌دانست و نوشته‌های فارسی وی کمتر از نگاشته استادان دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها نیست.

سرودن شعر به فارسی

علاوه بر نویسندگی به زبان فارسی، مولانا معصومی به زبان فارسی شعر هم می‌سرود. وی در هر سه زبان یعنی عربی، فارسی و اردو شعر می‌گفت. اشعارش هم مانند نثر فارسی او، در سطح بالایی می‌باشد. در ادامه به ذکر نمونه‌هایی از شعرهای فارسی وی می‌پردازم.

جشن با شکوهی برای بزرگداشت حکیم عمر خیام به تاریخ ۱۵–۱۶ مارس سال ۱۹۸۰ م. در انجمن ایران کلکته برگزار شده بود. مولانا معصومی در آن هنگام، یک نظم به عنوان «ساقی نامه» سروده بود. این نظم، ۲۷ شعر دارد که تعدادی از آن در ادامه نقل می‌شود. مولانا می‌سراید:

ای ساقی جان نواز! مَی ده   جامی پس جامی، پی در پی ده
جامی که پر از نهاد نور است   آموده شعله‌های طور است
کلکم گل نغمه می‌طرازد   تاکم به چکیده‌اش بنازد
امروز به یاد بود خیام   در رقص بر آر نو به نو جام
بر گهر پیاله‌های لبریز   مستانه به خنده‌های گلریز
برخیز جهان نو به پا کن   پیدا دل تازه مدعا کن
جشنی به اطاق بزم ایران   آورده بهار در گلستان
این بزم حریف کهکشان است   کلکته را سرو بوستان است
خیام منم به یاد خیام   دارم نه حریف درد آشام
معصومی‌ام ار مرا ندانی   دانند اقاصی و ادانی[1]

تشبیه جام پر نور به شعله‌های کوه طور و بزم ایران را به بزم کهکشان، حسن کلام را روشن می‌سازد. هم زبان و بیان او خیلی خوب است و هم دارای تازگی و قدرت می‌باشد.

---

۱. ایندو ایرانیکا، کلکته، شماره عمر خیام، جلد ۳۳، ۱۹۸۰ میلادی، ص ۲۰.

حضرت مخدوم شیخ احمد شرف‌الدّین یحیی منیری، یکی از برجسته‌ترین بزرگان دین و اصفیا در شبه قارّه به شمار می‌رفت. آثار گرانمایه‌اش به زبان و ادب فارسی قابل استفاده و استفاضهٔ عوام و خواص می‌باشد. مولانا معصومی در خدمت آن مرد کامل و مرشد دین گلهایی از اعتقاد ارائه نموده که در خور اعتنا می‌باشد. آن گلهای عقیدت، شامل ۱۲ شعر است. فقط به تقدیم تعدادی از شعرهایی که در شأن آن مرد ولی صفت می‌باشد، اکتفا می‌کنم. مولانا می‌سراید:

بشنو از امام دین حق تاج فقیه — آن مرد یگانه، همچو شهباز نبیه
مأمور شده به خدمت خلق خدا — تا بشناسند زر عیار از تمویه
احمد شرف‌الدین پور یحیی بوده — در پیکر صدق طور معنی بوده
از شرع شریف و هم طریقت هر دو — پی برده چنان که در یکتا بوده
مخدوم جهان یگانهٔ عزّ و شرف — گنجینهٔ حقّ و راستی، در صدف[1]

«گل‌های عقیدت» فوق در مورد حضرت مخدوم، در سمیناری که از طرف انجمن «ایران ـ کلکته» به تاریخ ۲۷– ۲۸ مارس ۱۹۸۲ م. برگزار شده بود؛ مولانا معصومی پیشنهاد کرده بودند. این «گل‌های عقیدت» در حقیقت با واژه‌های مناسب و القاب مرصّع، رقعه‌ای است که در آن، حضرت شیخ با صفات ستوده و تصویر کامل به نظر می‌آید.

حال توجه بفرمایید به «ترانهٔ مهرجان چهل سالیانه بزم ایران» که به مناسبت چهلمین سال تأسیس انجمن ایران در جشن در روز دوشنبه تاریخ بیست و هفتم ماه اوت به سال ۱۹۸۴ م. تقدیم شد. از سیزده شعر ترانه، فقط تعدادی از آن در ادامه درج می‌شود. مولانا می‌سراید:

شکوفه‌های آتشین، به شاخ تر زمردین
پیاله‌های انگبین، به دست یار نازنین
میان سرو یاسمین، قرآن جام و ساتگین
چو همنشین به همنشین به یک دگر شود قرین

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۳۵، شماره ۱–۲، مارس تا ژوئن، ۱۹۸۲ میلادی، ص ۲۷.

کنـــار جویبارهـــا، بـــه کـــنج شاخســـارها
طیـور نغمـه بارهـا، بـه وقـت شـام عنبـرین
قلـم پـر از تـنن تـنن، دلـم ز جـوش مـوج زن
چو گنگ پهلوی چمـن بـه رقـص وجـد آفـرین
گهی بسوز جان بـه لـب، گهـی بسـاز در طـرب
مراست حالتی عجب، گهـی چنـان گهـی چنـین

مولانا در شعرهای فوق با واژه‌هایی پر شور، اثر انگیز و دلکش، تصویری از جشن پر مسرّت کشیده است که در نظر هر کس آن جشن بزم جلوه می‌کند. حالا به این شعرها توجه بشود.

کـه بـزم ماسـت در لقـا، یگانـه درّ بـی‌بهـا
بت چکل به هر ادا به بوی خـوش چـو یاسـمین
خمـار چهـل سـالگی، طـراز عهـد پختگـی
بـه فـرّ جـوش تـازگی بـه مهـر جـان اربعـین
ز قنـد پارسـی دکـان، سـرور بخـش جـاودان
که می‌خورنـد طوطیـان ز شـکرش گـل انگبـین
دراز عمـر بـزم مـا، شـود بـه جـزم و عـزم مـا
بـه زیـر سـایه همـا، بـه علـم و آگهـی قـرین[۱]

در اشعار بالا، بزم ایران را به درّ بی‌بها تشبیه داده است که با خوشی و خرّمی و زیبایی جوانی، چهل سال با طراوات و جنب و جوش تازه همهٔ ساکنان بزم را سرور و جاودانی می‌بخشد ولی این جوش مسرت و تازگی را از دست نمی‌دهد بلکه به این انجمن با خواهش دراز عمر، آرزوی پیشرفت علم و آگاهی می‌کند. این کمال استادی و فارسی‌دانی مولانا می‌باشد که ذرّه‌ها را به کوه تبدیل می‌کند.

حالا به این نظم «صفیر هزار داستان» توجه بشود که در جشن چهل و دومین سال بنیانگزاری بزم ایران کلکته پیش کرده است. این نظم شامل دو بخش و ۳۲ شعر را

---

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۳۷، شماره ۱–٤، مارس تا دسامبر ۱۹۸٤ میلادی، ص ۵.

داراست هر بخش ۱۶ شعر دارد. در این نظم مولانا بزم ایران را به شهر کلکته اینطور ارتباط داده است که هر یک لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند. بدون تصوّر بزم ایران، تصوّر شهر کلکته بیفایده است و بدون شهر کلکته تصور بزم ایران ممکن نیست. مولانا چنین نغمه سرایی می‌کند:

صفیر هزار دستان

بـــزم ایـــران، جـــان کلکتـــه　　رونـــق افـــزای شـــأنِ کلکتـــه
نـــی عجـــب بـــزم را اگـــر گـــویم　　بـــــزم زنـــــده دلان کلکتـــــه
مـــردم چشـــم دانـــش و بیـــنش　　چشـــــم دانشـــــوران کلکتـــــه
«قـــرة العـــین» دکتـــر اســـحاق　　خواجـــه خواجگـــان کلکتـــه
کـــرد تشـــکیل بـــزم ایـــران را　　آن ســـــر مهتـــــران کلکتـــــه
ذکر فیضان بـانی‌اش جاریسـت　　همـــه در بـــر زبـــان کلکتـــه
مـــن کجـــا شـــاعری کجـــا　　لکن هســتم از بوســتان کلکتــه

چنان معلوم می‌شود که در اشعار بالا تاریخ کلکته پنهان است. دکتر اسحاق که مؤسّس بزم ایران بود، این بزم را تأسیس نموده تاریخ کلکته را رقم کرد که تا هنوز ذکر خیرش بر هر زبان جاری است. بخشی دیگر از این نظم چنین است:

روز تأسـیس بـزم ایـران اسـت　　بزم ایران، چمن به دامان اسـت
شهر کلکته بـزم را جـان اسـت　　جـان کلکتـه بـزم ایـران اسـت
بزم ایران، به سال چهـل و دوم　　همچو ماه دو هفته تابان اسـت
تـر زبـانش ز سـعدی و حـافظ　　تاگور و نـذرل غزلخـوان اسـت
بـــزم مـــا را دوام حاصـــل بـــاد　　این صفیر هـزار دسـتان اسـت[۱]

اشعار فوق، فعّالیت علمی، ادبی و فرهنگی بزم ایران را آشکار می‌کند که در چهل و دو سال این انجمن انجام داده. شهر کلکته که خود شهر علم و آگهی شده است، مولانا اینچنین آن را به بزم ایران و بزم کلکته مربوط کرده است که شاهکار قلم وی

---

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۳۹، شماره ۱– ٤، مارس تا دسامبر، ۱۹۸۹ میلادی، ص ۱۲۵–۱۲٦.

می‌باشد. به علاوه، تاریخ هزار دستان کشور ایران بدون شک، در این نظم هویداست، زیرا که انجمن ایران، خدمات ارزنده‌ای در زمینهٔ علم و ادب، زبان فارسی و تاریخ و فرهنگ انجام داده است که آن را به صفیر هزار دستان نسبت دادن، انتهای کمال مولانا معصومی‌است که بیانگر فارسی‌دانی وی و علم و فضل او در این زبان می‌باشد.

به هنگام چهل و هشتمین بزم سالیانه ایران جشنی به تاریخ بیست و هفتم اوت سال ۱۹۹۲ م برگزار شده بود. مولانا ۱۰ شعر در آن زمان سرود که اینچنین شروع می‌شود:

ایران سوسایتی که به گیتی است مشتهر — با مهر و ماه آمده هم‌پایه در گهر
امروز جشن هشت و چهل سالیانه را — گشتند جمع زمره اخوان معتبر
تاسیس یافت بزم چو از دست مخلصان — پاینده باد، شیوهٔ اخلاص را اثر[1]

به مناسبت جشن طلایی بزم ایران که به تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۹۳ تا ۲۶ اوت ۱۹۹۴ م. برگزار گردید. مولانا یک نظم طولانی که مشتمل بر ۳۴ شعر بود، سرود. تعدادی از آن اشعار، در ادامه نقل می‌شود:

گلریز و عطر بیز فضای چمن ببین — رنگ بهار در بر و سر و سمن ببین
خوش منظری است رونق فرهنگ و فن ببین — شمعی جهان فروز، میان لگن ببین
با عینیت خوش روابط ایران و هند را — ابر بهار را به سرش خیمه زن ببین
جشنی یگانگی است به پنجاه سالگی — خوش جشن نو بهار در این انجمن ببین
ترسا و شیخ و سیخ و مغ و گبرو برهمن — با حلم و سلم یک دل و یک جان و تن ببین
این بزم باد! همچو گلستان بی‌خزان — اینجا تمام سبزه، گل و نارون ببین[2]

همچنین، مولانا معصومی به اظهار استعداد شعرسرایی‌اش به فارسی نظم طولانی دیگری دربارهٔ دکتر محمّد اسحاق در سمپوزیم سروده بود که مصراع اوّل و دوم آن نظم عبارت است از:

«بزم ایران» باد یارب ! بی‌خزان «بزم ایران» قبلهٔ دانشوران[3]

---

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ٤٥، شماره ۱–٤، مارس تا دسامبر ۱۹۹۲ میلادی، ص ۱۷۵.
۲. همان، جلد ٤٦، شماره ۱– ٤، مارس تا دسامبر، ۱۹۹۳ میلادی، ص ۲۲۷.
۳. همان، جلذ ٤۷، شماره ۱–٤، مارس تا دسامبر ۱۹۹٤ میلادی، ص ۱– ۲.

حضرت صوفی «فتحعلی ویسی» یکی از صوفیان برجستهٔ بنگاله بود. مولانا معصومی در مدح وی اشعاری سرود و در آن، خدمات دینی او را ذکر نموده با دل و جان نسبت به وی ابراز عقیده کرده است. آن اشعار در سمیناری است که در تاریخ ۵ آوریل ۲۰۰۳ م. در تالار انجمن ایرانی برگزار شد. آن منقبت ۲۷ شعر دارد. فقط به تعدادی از این شعرها تقدیم اکتفا می‌کنم. مولانا می‌سراید:

حضرت فتح علی ویسی یگانهٔ اطوار گشت بنگاله ز فیضش هر سو پر انوار
تا به «یوپی» و «بیهار» پس از ویسی از اثر تعلیمش قنادیل منوّر آثار
خلق را رهبری کرد پس از ویسی تا به اتراپردیش از پس بنگال و بیهار
ثانی حافظ شیراز چو بوده ویسی شرح شعرش بنوشته چه دل آرا ضوبار
مدّةالعمر سراییده چو نعمت نبوی به دری نعتیه دیوان وی آمد در بار
هست در تکیه «مانک تله» آرامگهش برو بارد همه دم رحمت حق لیل و نهار
من که مشهور به معصومی آثم هستم اعتقادی به بزرگان، مرا هست شعار[۱]

قصیده‌ای طولانی به مناسبت جشن زرّین انجمن ایران طی جلسه‌ای در روز جمعه هشتم شعبان ۱۴۱۴ ه/۲۱ ژانویه ۱۹۹۴ م. خوانده شد. آن قصیده مشتمل بر ۳۷ شعر است و عنوان «طربنامهٔ جشن زرّین» دارد. فقط دو شعر اوّل و آخر آن را درج می‌کنم:

جان و دل ای دوستان کردیم قربان شما خوش‌تر از دل‌ها، متاعی نیست شایان شما
نذرتان، آورده «معصومی» سفالین ریزها گر قبول افتد، شود چون دُرّ و مرجان شما[۲]

حالا آخرین نظم از مولانا معصومی را درج می‌کنیم که درباره قاضی خواجه محمّد یوسف (م: ۹ دسامبر ۲۰۰۴ م.) می‌باشد. خواجه محمد یوسف یکی از شخصیت‌های برجستهٔ انجمن ایران بود. آن نظم هشت شعر دارد. فقط چهار شعر از آن نقل می‌کنیم. مولانا اینطور به خواجه ابراز ارادت می‌کند:

آن عندلیب گلشن ما چون ز جان برفت جان بهار و زندگی گلستان برفت
آن یوسفی که کلکته کنعان وی بُده دارالقرار مصر را از خانمان برفت

---

۱. ایندو ایرانیکا، جلد ۵۸، شماره ۱– ۲، مارس تا ژوئن، ۲۰۰۵ میلادی، ص ۱– ۲.
۲. مجلّه قند پارسی، شماره ۷، ۱۹۹٤ میلادی، دهلی‌نو، ص ۲۲۹–۲۳۲.

یـــادش یگانـــه تکیـــهٔ احبـــابش آمـــده   او رفت و یاد وی نه گهی از جهان برفـت
در حسن خلق و طنطنه یکتای دهـر بـود   چون رفت حُسن خلقش و سحر بیان برفت[1]

مولانا معصومی، هیچ مدرک فارسی از دانشگاه یا دارالعلوم نداشت؛ ولی از نمونه‌های نثر و نظم وی که بالا گذشت روشن می‌گردد که وی به زبان فارسی استعداد و عبور کامل می‌داشت و یکی از دانشمندان برجستهٔ زبان و ادب فارسی به شمار می‌رفت. در نثر، علاوه بر فصاحت و بلاغت، قدرت بیان نیز دارد. همین طور در نظم فارسی با استعارات و تشبیهات کلام را حسن و جان بخشیده است و معلوم می‌شود که کلامش با کلام شعرای متقدمین هند و ایران برابری دارد.

سفر آخرت

این دانشمند بزرگ عربی، اردو و فارسی که خدمات مهمّی در سه زبان انجام داد، به بیماری کبد مبتلا گشت و در حدود پنج و شش سال بعد، این بیماری به مرگ او منجر شده روز چهار شنبه به تاریخ ۱۷ ژوئن ۲۰۰۹ م. در سنّ هفتاد و هشت سالگی بدرود زندگانی گفت[2].

منابع

۱. لکهنوی، سالک، *بنگال میں اردو نثر کی تاریخ*، کلکته ۱۹۹۸ میلادی.
۲. برهمن، چندربهان، دیوان برهمن، مرتبه: محمد امین عامر، انجمن آسیایی کلکته ۲۰۰۸ میلادی.
۳. روزنامه راشتریه سهارا، آزاد هند، کلکته، ۱۸ ژوئن، ۲۰۰۹ میلادی.
۴. روزنامه اخبار مشرق، کلکته ۲٤ ژوئن، ۲۰۰۹ میلادی.
۵. معارف، اعظم‌گره، ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی.
۶. مجله ایندو ایرانیکا، بخش فارسی، جلد ٤۲، شماره ۱–٤، کلکته، مارس تا دسامبر ۱۹۸۹ میلادی
۷. مجله ایندو ایرانیکا، کلکته، شماره عمر خیام، جلد ۳۳، ۱۹۸۰ میلادی.
۸. مجلّه قند پارسی، شماره ۷، دهلی‌نو، ۱۹۹٤ میلادی.

---

۱. ر. ک: به مجلّه ایندو ایرانیکا، شماره ۳–٤، جلد ۵۸، ص سپتامبر تا دسامبر ۲۰۰۵ میلادی.
۲. ر. ک: به روزنامه ی آزاد هند، کلکته، ۱۸ ژوئن، ۲۰۰۹ میلادی

دکتر محمّد امین

پیش‌تر از استقلال هند و بعد، چراغ زبان و ادب فارسی که آن را شخصیت ارجمند، نابغهٔ روزگار و دانشمند برجستهٔ زبان و ادب فارسی در هند و ایران، پروفسور دکتر محمّد اسحاق، روشن کرده بود، از همان چراغ، چراغ دیگری به نام پروفسور عطا کریم برق، و بعد، چراغ فارسی دیگری روشن گشت که از همان خانواده فارسی روشنی دریافت نمود، نام دکتر محمّد امین مانند ستاره‌ای درخشان تابید و فروزان گشت. این شخصیت ارجمند فارسی که در حقیقت، به عنوان امین زبان و ادب فارسی در حدود ۳۰ تا ۴۰ سال چنان خدمات ارزنده‌ای در زمینه زبان و ادب فارسی ارائه نمود که مصداق این شعر حافظ گشت:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق　　ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

دکتر محمّد امین در تاریخ ۵ ژانویه در سال ۱۹۳۷ م[1]. در خانواده شریف اسلامیه چوک نزدیک قریهٔ «اگاوان» در حوزه «نالنده» در ایالت بیهار متولّد شد[2]. نام پدرش حفاظت کریم بود که با عناوین صوفی صاحب، ملّاجی و شاه صاحب دارای شهرت، مرد بسیار دیندار و نیکوکار بود[3]. دکتر محمّد امین تحصیلات مقدّماتی را در مدرسه‌ای در زادگاهش فرا گرفت. نام استادش مولوی عطار بود[4]. پدر دکتر امین تا کهن‌سالی در

---

۱. شوکت علی، مقاله «*اکٹر محمد امین: ایک نظر میں*» به زبان اردو در مجله مغربی بنگال، یکم اکتبر تا ۱۵ نوامبر ۲۰۱۰ میلادی، کلکته ص ۲۵.

۲. ام. ای. مجید، مقاله دکتر محمد امین، چاپ به انگلیسی در مجله ایندو ایرانیکا، جلد ٦٣، شماره ۳۰٤، سال ۲۰۱۰ میلادی، کلکته ص ٤.

۳. جاوید قمر اوگانوی، مقاله‌ایک مخزن: ... اخلاق شخصیت» چاپ در مجله «مغربی بنگال» ص ٢٦.

٤. ر. ک: به مقاله پروفسور غلام سرور در مجله مغربی بنگال، ص ۱۹.

بازار خضرپور نزدیک کلکته به شغل‌های هتلداری و دیگر مراکز تجاری مشغول بود[۱]. وقتی که دکتر امین در حدود ۱۰ سالگی قرار داشت[۲]، پدرش وی را به همراه خویش به کلکته آورد و در دبیرستان «سنت برنا باس» در خضرپور ثبت نام کرد که در آنجا وی، در سال ۱۹۵۳ م. در امتحان دبیرستان قبول شد[۳].

سپس، وی به دانشکده مولانا آزاد وارد شد و از آنجا در امتحان میان دانشگاهی (I.A) و امتحان لیسانس با تخصّص زبان و ادب فارسی، به ترتیب در سال‌های ۱۹۵۵ م. و ۱۹۵۷ م پذیرفته شد. در هر دو امتحان مزبور وی با رتبه اوّل کامیاب گردید و بعد از آن، وی در امتحان فوق لیسانس در زبان و ادب فارسی از دانشگاه کلکته در سال ۱۹۵۹ م. با نمرهٔ ممتاز قبول شد. وی، هنوز تشنهٔ علم و ادب بود و دوباره از دانشگاه کلکته در سال ۱۹۶۱ م. مدرک فوق لیسانس به زبان اردو دریافت نمود[٤].

پس از کسب علم و دانش، دکتر امین روش زندگی را درس و تدریس اختیار نمود و ابتدا در دبیرستان «محمّد جان» در شهر کلکته به عنوان استاد فارسی منصوب شد و آنجا چند ماه خدمت نمود. بعد از آن، در دبیرستان‌های «اینگلو ورناکولر» «تیتا کده» و «متیا برج» وابسته به شهر کلکته به عنوان استاد فارسی خدمت کرد. دکتر امین همچنین در حدود ۸ سال در دبیرستانهای کلکته به فارسی خدمت بسیار کرد و صدها شاگرد فارسی را تربیت کرد که باعث رشک و افتخارند.

نکته مربوط به اشتغال وی در پست دولتی این است که بنا به گفتهٔ جاوید «قمر اوگانوی»، دکتر امین قبل از تقسیم پاکستان و پس از پذیرفته شدن در امتحانات فوق لیسانس به زبان فارسی و اردو، در بانک آغاز به خدمت کرد و چون به سبب قطع ارتباط میان هند و پاکستان، بانک مذکور بسته شد و در پاکستان، به دکتر امین پیشنهاد

۱. ر. ک: به جاوید قمر اوگانوی.
۲. ر. ک: به پروفسور غلام سرور.
۳. ر. ک: به پروفسور حافظ طاهر علی: مقاله اش به زبان انگلیسی راجع به دکتر امین چاپ به عنوان «دکتر محمد امین» در «ایندو ایرانیکا» مذکور، ص ۹۲.
٤. همان.

کار دولتی شد ولی ایشان قبول نکرد[۱]. از این برخورد، آشکار می‌شود که دکتر امین، میهن دوست بود و هرگز نمی‌خواست که وطن عزیز و افراد خانواده‌اش را رها کرده روی به کشور دیگری نهد.

استعداد و لیاقت فوق‌العاده او در زبان فارسی باعث شد که دکتر امین، در سال ۱۹۶۷ م. در بخش فارسی در دانشکدهٔ مولانا آزاد به عنوان دانشیار فارسی منصوب شود[۲].

سپس، وی، در سال ۱۹۶۹ م.، به دانشکدهٔ «کرشنانگر» از نواحی کلکته انتقال یافت و عوض آن «هریند چندرپال» به عنوان استاد فارسی از دانشکدهٔ کریشنانگر به دانشکدهٔ مولانا آزاد منتقل گشت[۳]. پس از دو سال، استاد «چندرپال» بازنشسته شد و دکتر محمّد امین در سال ۱۹۷۱ م. دوباره به دانشکدهٔ مولانا آزاد وارد شد. در نتیجه، بخش فارسی دانشکدهٔ کریشنانگر تعطیل شد[٤]. دکتر امین به عنوان دانشیار فارسی در حدود دوازده سال در دانشکده مولانا آزاد به زبان فارسی خدمت کرد. این باعث خوشبختی وی بود که بتدریج در میدان پیشرفت ادامهٔ مسیر داد و از دبیرستان تا دانشکده و بعد دانشگاه پیشرفت نمود. در سال ۱۹۷۹ م.، دکتر امین در بخش عربی و فارسی در دانشگاه کلکته فارسی منصوب شد و بعد به سبب خدمات ارزنده‌اش به سمت دانشیار منصوب گشت. خوشبختانه وی تا سال ۱۹۹۷ م. یعنی در حدود هیجده سال در دانشگاه مشغول درس و تدریس بود و قبل از بازنشستگی بعنوان عضو هیأت خدمت مردم بنگاله غربی منصوب شد و خدمات ارزنده‌اش را بخوبی انجام داد و مسئولیتش در سنّ ۶۲ سالگی در سال ۱۹۹۹ م. پایان یافت و از شغل دولتی بازنشسته شد[۵].

---

۱. ر. ک: به جاوید قمر اوگانوی که برادر کوچک دکتر امین هستند و در کلکته هستند.

۲. ر. ک: به ام. ای. مجید و پروفسور حافظ طاهر علی، ص ۵، ۹۳.

۳. ر. ک: به مقاله‌های دکتر منصور و غلام سرور چاپ در مجله «مغربی بنگال» یکم اکتبر تا ۱۵ نوامبر ۲۰۱۰ میلادی، ص ۱۷ و ۱۹.

٤. همان.

۵. ر. ک: به حافظ طاهر علی. بنا به نقل از مجید به هنگام بازنشستگی دکتر امین ٦٠ سال عمر داشت. ر. ک: به آقای مجید، ص ۵.

تحقیق و پژوهش

هنگامی که دکتر امین در دانشکده گرفتار درس و تدریس بود، شوق و رغبتش وی را به کار تحقیق و بررسی سوق داد و وی در این باره موضوع «احوال و آثار سعید خان قریشی» را انتخاب کرد و تحت نظارت پروفسور عطا کریم برق آغاز کار کرد[۱].

سعید خان قریشی، شاعر معروف هند در قرن هفدهم میلادی بود. دکتر امین احوال و آثار و دیوان فارسی او را با کنجکاوی، بررسی و نقد و دقّت، مرتّب نموده و تدوین کرد و در سال ۱۹۷۶ م. از دانشگاه کلکته درجه دکتری گرفت[۲]. راجع به این تحقیق ارزنده، پروفسور حافظ محمّد طاهر علی نظرات خویش را اینطور بیان می‌کند:

> "در زمینهٔ تحقیق و بررسی، این دستاورد دکتر امین خیلی ستودنی می‌باشد. نسخهٔ دیوان سعید خان قریشی که در مجموعهٔ «حوض الحیات» در کتابخانهٔ انجمن آسیایی کلکته به فراموشی افتاده بود، دکتر امین آن را بیرون کشیده معرفی کرد و با انتقاد و حواشی نویسی، دیوان را مرتّب نموده تدوین نمود ولی متأسفانه این دیوان غیر چاپی است، اگر چاپ شده بود، به خزینهٔ ادب فارسی اضافه می‌شد[۳].

علاوه بر این، دکتر امین به مطالعه و بررسی در زمینهٔ زبان و ادب فارسی خودش را همیشه مشغول داشت و این امر باعث شد که آثار علمی و ادبی گرانبها در این زمینه، مرهون منّت قلم وی باشد. در ادامه فهرست مقاله‌هایش در هر دو زبان فارسی و انگلیسی درج می‌شود.

مقاله‌های فارسی

۱. استاد عطا کریم برق دانشمند برجسته زبان و ادبیات فارسی[٤].
۲. راجا رام موهن رای و مرأت‌الأخبار، اولین خبرنامهٔ فارسی هفتگی[٥]

---

۱. ر. ک: به غلام سرور، ص ۱۹.
۲. همان.
۳. پروفسور حافظ طاهر علی، ص ۹۲.
٤. مجلّه «ایندو ایرانیکا» جلد ۵۲، شماره ۱–٤، ص ۱۰۸، کلکته.
۵. همان، جلد ۵۹، شماره ۱، ص ۱۲–۲۳.

۳. بررسی مطالعات فارسی در ایالت بنگالهٔ غربی در عصر حاضر[۱]
۴. چاپخانه‌های قدیم فارسی در بنگاله [۲]
۵. دانشکدهٔ فورت ویلیام و گسترش زبان و ادبیات فارسی[۳]

مقاله‌های انگلیسی

1. Urdu Translation of the Gulistan and the Bustan at Fort William College, Calcutta[4].
2. The Social and Moral Perspective of the Poetry of Hafiz[5].
3. Persian in Calcutta with special reference to some important Persian Historical Works[6].
4. Dr. Mohammad Ishaque as a Man and as a Scholar[7].
5. Importance of Persian in the Study of Urdu Language and Literature[8].
6. Diwan of Said Khan Quraishi[9].
7. The Contribution of Indian Sufi Saints to Cultural Integration[10].
8. Sufi Literature in Persian in Medieval Bengal[11].
9. Sufi Fath Ali Waisi: A Great Poet of Bengal[12].

---

۱. مجله «بیاض»، دهلی، سال ۱۵، شماره ۱–۲، ۱۹۹۵ میلادی.
۲. مجلّه «ادب شناسی»، دانشگاه اسلامی علیگر ۱۹۹٦ میلادی.
۳. «فهرست مقالات قند پارسی» شماره ۱–۲۱، دهلی‌نو، ص ۳۹.
٤. مجله «ایندو ایرانیکا»، جلد ۳٦، شماره ۱–٤، ص ٤٤–۵۲.
۵. همان، جلد ٤۰، شماره ۱–٤، ص ٤۸–۵۵.
٦. همان، جلد ٤۳، شماره ۳–٤، ص ۸۸–۹۹.
۷. همان، جلد ٤۷، شماره ۱–٤، ص ۹۲–۹۸.
۸. همان، ص ۵٦–٦۳.
۹. همان، جلد ٤٦، شماره ۱–٤، ص ۱۸۳–۱۹٤.
۱۰.همان، جلد ٤۸، شماره ۱–٤، ص ۸۰–۸۷.
۱۱.همان، جلد ۵۳، شماره ۱–٤، ص ۱۱–۲٦.
۱۲. همان، جلد ۵۸، شماره ۱–۲، ص ۲٦– ۲۹.

10. The Bahrul- Asrar- Travalogue of South Asia by Mahmud B.Amir Wali Balkhi, Edited by Dr. Riazul Islam[1].

علاوه بر مقاله‌های فوق، دکتر امین مقاله‌های دیگری هم به زبان فارسی، انگلیسی و اردو به رشتهٔ تحریر درآورد که همهٔ آنها در مجلّه‌های هند و ایران چاپ شده مثل «کیهان» که روزنامه‌ای است که از تهران منتشر می‌شود. مجله «گلچین» (شیراز)، «آشنا» تهران، مجلّهٔ دانشکدهٔ مولانا آزاد کلکته، روزنامه‌های اردو مثل «آزاد هند»، «اخبار مشرق» و غیره. همچنین، روی هم رفته وی بیش از ۴۰ مقالهٔ پژوهشی و تحقیقی نوشت که در مجلّه‌ها و روزنامه‌های معروف منتشر شد[۲].

تألیف و تصنیف

ذوق و شوق نوشتن و خواندن دکتر امین روز به روز افزایش می‌یافت وی به تصنیف و تألیف علاقه مند شد و نخستین کتاب درسی فارسی را با عنوان «گلستان عجم» برای شاگردان دبیرستان تألیف کرد. این کتاب به سال ۱۹۶۱ م. در کلکته چاپ شد و برای دانش آموزان مقدّماتی فارسی بسیار مقبول افتاد. هنگامی که وی در دانشگاه کلکته درس می‌داد، «مثنوی نل‌دمن» را که اثر فیضی است، با نقد ارزشی ترتیب و تدوین کرد و آن را از طرف دانشگاه برای دانشجویان هر دو زبان فارسی وانگلیسی، در سال ۱۹۹۱ م. چاپ گردانید. وی نمایه مجلّه «ایندو ایرانیکا» (جلد اوّل تا پنجاه) را هم با همکاری دکتر محمّد فیروز و دکتر تنویر احمد ترتیب داد[۳].

شهرت و ناموری دکتر در میدان زبان و ادبیات فارسی باعث شد که وی در کنفرانس‌ها و سمینارهای ملّی و بین‌المللی که در کلکته و جاهای مختلف کشور هند شرکت جوید و مقاله‌های تحقیقی و ارزشی ارائه نماید. خدمات ارزنده دکتر امین به زبان و ادبیات فارسی باعث گردید که وی نخست در سال ۱۹۹۶ م. با جایزهٔ «ویسی» مورد تقدیر قرار گرفت. وی در فارسی جدید استعداد فوق‌العاده‌ای داشت و می‌توانست

---

۱. مجله «ایندو ایرانیکا»، جلد ۳۵، شماره ۳-٤، ص ۱۱۰-۱۱۲.
۲. همان، جلد ٦۳، شماره ۳-٤، ص ۹٤.
۳. همان، ص ۹٤.

با روانی بسیار به زبان فارسی حرف بزند. به همین سبب بود که وی در سال ۱۹۷۷ م. از طرف «دانشگاه جواهرلال نهرو» در دهلی‌نو، مدرک مهارت در فارسی جدید گرفت. به علاوه، وی به سبب خدمت به زبان فارسی، در سال ۲۰۰۲ م.، از طرف انجمن استادان فارسی کلّ هند در دهلی نو، جایزهٔ ممتاز در تدریس دریافت نمود. ناگفته نماند که این مرد دانشمند به مصداق حق به حقدار می‌رسد تقدیر نامه به سبب تسلّط به زبان فارسی از طرف ریاست جمهوری هند در سال ۲۰۰۳ م. به وی اعطا گردید[۱].

دکتر امین، مرد فعّال و پر نشاطی بود و از طریق ارتباط با انجمن‌های علمی، ادبی و فرهنگی برای اهداف زبان و ادبیات فارسی خدمات ارزنده‌ای انجام داد. وی، نخستین رئیس هیأت امنای مدرسهٔ کلکته بود.

بعد از آن وی به عنوان معاون ریاست انجمن استادان فارسی کلّ هند، خدمات ارزنده‌ای انجام داد و تا واپسین دم حیات با این انجمن ارتباط داشت. وی با انجمن ایران کلکته هم ارتباط داشت و برای سال‌های ۱۹۸۴–۱۹۸۵ م.، به عنوان عضو مشاور انجمن ایران انتخاب گردید. سپس، به عنوان دبیر معاون انجمن مذکور، از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۴ م. خدمات ارزنده‌ای انجام داد. «مجلّه ایندو ایرانیکا» که انجمن ایران آن را منتشر می‌کند، دکتر امین به عنوان مدیر محلّی آن مجله از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۹ م. فعالیت داشت[۲].

سفر آخرت

این دانشمند برجسته، آموزگار فداکار و مرد شریف و بشر دوست، به سبب بیماری طولانی از فعّالیت‌های انجمن مزبور دست کشید و بالاخره قضای الهی رسید و آن مرد نیکوکار مورّخ ۱۴ نوامبر در سال ۲۰۱۰ م. در سنّ ۷۳ سالگی زندگانی را بدرود گفت و همه دوستان، خویش و اقارب و شاگردان را سوگوار و غمزده گردانید[۳].

۱. مجله «ایندو ایرانیکا»، ص ۹۳–۹٤.
۲. همان، ص ٦.
۳. همان.

منابع

۱. اوگانوی، جاوید قمر، مقاله«ایک مخدوم الدین: ... اخلاق شخصیت»، مجله مغربی بنگال.

۲. شوکت علی، مقاله «ڈاکٹر محمد امین: ایک نظر میں» (اردو)، مجله مغربی بنگال، کلکته، یکم اکتبر تا ۱۵ نوامبر ۲۰۱۰ میلادی.

۳. مجلّه «ادب شناسی»، دانشگاه اسلامی عیلگر ۱۹۹٦ میلادی،

۴. مجلّه ایندو ایرانیکا، جلد ۵۲، شماره ۱–٤، کلکته.

۵. مجله ایندو ایرانیکا، جلد ۵۹، شماره ۱، کلکته.

۶. مجله بیاض، دهلی، سال ۱۵، شماره ۱–۲، ۱۹۹۵ میلادی.

یاد یاران


سید انوار احمد

پروفسور سید انوار احمد درگذشت

با کمال تأسف و تحسر پروفسور سید انوار احمد ، استاد و رئیس پیشین گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پتنا، به رحمت خدا پیوست. وی در بیستم ژانویه سال ۱۹۳٦ م. در روستای سپیوه بخش جمونی استان بیهار به دنیا آمد. پدر وی حافظ سید مظهرالحق معلّم زبان انگلیسی در شیخپوره (استان بیهار) بود. به همین سبب، وی دوره تحصیلات مقدّماتی را در شیخپوره و دوره متوسطه و دبیرستان را در سال ۱۹۵۱ م. در شهر تاج‌پور سپری کرد.

پروفسور سید انوار احمد سپس دوره دو ساله پیش دانشگاهی را در کالج نالنده بیهار شریف سپری کرد و وارد دانشگاه پتنا شد و در سال ۱۹۵۵ م. لیسانس و در سال ۱۹۵۷ م. مدرک فوق لیسانس را در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه پتنا اخذ کند. وی در سال ۱۹٦۲ م. تحصیلات خود را در مقطع دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه پتنا آغاز کرد و در ۱۹۷۰ م. آن را با موفّقیت به پایان رساند. عنوان پایان‌نامه دکتری وی «موهن لال انیس و تدوین و تصحیح انتقادی تذکره انیس‌الاحبّاء» بود که بر مبنای میکروفیلم نسخ خطّی موزه بریتانیا و کتابخانه‌های برلین و مولانا ابوالکلام آزاد (دانشگاه اسلامی علیگر) و خدابخش (پتنه) به انجام آن توفیق یافت.

وی در دوران تحصیلات از استادان صاحب‌نام از جمله روانشاد پروفسور اقبال حسین، روانشاد پروفسور عبدالمنان بیدل، روانشاد پروفسور سید حسن، روانشاد پروفسور اعزالدوله فیاض‌الدین حیدر وغیره کسب فیض کرد. پروفسور سید انوار احمد

از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۹۶ م. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پتنا بوده و چندی نیز ریاست گروه زبان و ادبیات فارسی را به عهده داشت. وی چه در دوران تحصیل و چه در دوران تدریس همواره با نهایت کوشش و فعّالیت در ترویج زبان و ادبیات فارسی از دل و جان مایه گذاشت و به همین سبب هم از خدمات ایشان بارها تجلیل شد و به دریافت نشان‌ها و جوایزی نایل آمد که از آن میان می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- جایزه رئیس جمهور هند به پاس خدمات فرهنگی در رشته زبان و ادبیات فارسی، ۱۹۹۲ م.
- اعطای نشان استاد ممتاز زبان و ادبیات فارسی به پاس خدمات شایسته فرهنگی از طرف انجمن استادان فارسی هند، ۱۹۹۸ م.
- جایزه سعدی، رایزنی فرهنگی ج.ا. ایران، دهلی‌نو ، ۲۰۱۰ م.

آثار

پروفسور انوار حسن همواره به کار تحقیق و پژوهش مشغول بود که نتیجه آن به شکل کتاب و مقالات مختلف به چاپ رسیده است. فهرست بخشی از آثار وی چنین است:

- تصحیح *انیس‌الاحبّا* (تذکره شعرای فارسی)، کتابخانه خدابخش، پتنا ۱۹۹۶ م.
- *تأثیر حافظ بر شعرای فارسی هند*، قند پارسی، شماره ۸ ۱۹۹۲ م.
- *بررسی مثنویات امامی بلگرامی*، قند پارسی، شماره ۱۲، ۲۰۰۱ م.
- *سهم محمّد عسکری بلگرامی در شعر و ادب فارسی*، ویژه‌نامه بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگر، ۱۹۹۶ م.
- *روابط سیاسی هند و ایران در زمان سلطنت اورنگ‌زیب*، ویژه‌نامه فارسی دانشگاه اسلامی علیگر، ۲۰۰۳ م.
- *توافق فکری و تبادل هند و ایران*، ویژه‌نامه فارسی دانشگاه اسلامی علیگر، ۲۰۰٤ م.
- *نفوذ عناصر فرهنگی ایران در محیط اجتماعی هندوستان*، ویژه‌نامه بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگر، ۲۰۰٦ م.
- *نگاهی به مطالعات روانشاد قاضی عبدالودود در ادبیات فارسی*، قند پارسی، شماره ۱۱، ۱۳۸۱ ش.

- *نگاهی به احوال و آثار مولانا کمال‌الدّین بنایی هروی*، قند پارسی، شماره ۲۶–۲۵، ۱۳۸۳ ش.
- *عوامل بشردوستی و اخوّت جهانی در شعر فارسی*، ویژه‌نامه بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگر ۲۰۰۸ م.
- *بررسی پیرامون شعر و سرگذشت مسعود سعد سلمان*، ویژه‌نامه بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگر ۲۰۰۸ م.

پروفسور سید انوار احمد در دوران فعّالیت‌های فرهنگی و علمی خود در سمینارها و مجامع بین‌المللی نیز حضوری فعّال داشته است که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- سمینار بین‌المللی حافظ در خانه فرهنگ ایران، دهلی‌نو ۱۹۸۸ م.
- سمینار اصول تحقیق، دانشگاه دهلی، دهلی ۱۹۹۰ م.
- سمینار بین‌المللی فردوسی در خانه فرهنگ ایران ۱۹۹۳ م.
- سمینار بین‌المللی حکیم عمر خیام، دانشگاه دهلی، دهلی ۲۰۰۲ م.
- سمینار بین‌المللی بیدل عظیم‌آبادی، جامعه ملّیه اسلامیه، دهلی‌نو ۲۰۰۲ م.
- سمینار امیر خسرو دهلوی، جامعه ملّیه اسلامیه، دهلی‌نو ۲۰۰۶ م.
- سمینار بین‌المللی جلال‌الدّین رومی، جامعه ملّیه اسلامیه، دهلی‌نو، ۲۰۰۷ م.
- سمینار بین‌المللی بشر دوستی و اخوّت جهانی در ادبیات فارسی، دانشگاه اسلامی علیگر، ۲۰۰۷ م.

قطعهٔ تاریخ وفات سید حامد
رئیس جامعه همدرد، دهلی‌نو (هند)

دکتر رئیس احمد نعمانی♦

خبـــرِ مـــرگِ ســـیّدِ حامـــد   چون در افـواهِ ایـن و آن پیچیـد
در سـرِ بـرگ‌هـای کاغـذ، نیـز   چـاپ در روزنامـه‌هـا گردیـد
زانکه از باغ دهـر، در همـه عمـر   دسـته دسـته گـلِ سـعادت چیـد
بـا غمـین دل، بـه خـانوادهٔ او   تعزیت گفت هرکه خواند و شـنید
ســال فــوت او از رهِ اعــداد   جانــب حــوزهٔ زبــان بدویــد
بی‌سر و پای «ژاژ» گفت رئـیس
۱۴
«مردِ نیکـو بـه دارِ خلـد رسـید»
۱۴۵۰-۱۴=۱۴۳۶ هجری

♦ علی‌گر، هند.

قوت بیچارگان

پروفسور عراق رضا زیدی◆

بزن به فکر و نظر انتقام استبداد   کنید شاد غریبان و شاه را برباد
چو مردمان ندارند زبان و نیروی   دهید تیغ و بگیرید از دهن فریاد
خطاب شعله فشان را به باد ده که ازین   هزار بهتر و خوب است کن جهاد جهاد
فرانس ژاپن و امریکه را بدان دشمن   که گرگ‌هاش ندانند آشتی نژاد
برای قوم بشکنید آن در زندان   همه غلام و اسیران را کنید آزاد
روید و تاج ستمگر بزور اندازید
برای قوت بیچارگان دهید امداد

◆ رئیس و استاد بخش فارسی دانشگاه جامعه ملیه اسلامیه، دهلی‌نو.

فکر خام

مهدی باقر خان♦

صد حیف سوخت در دل و جانم پیـام مـا
امسـال رفـت و مانـد درود و سـلام مـا

تسبیح ذکر نـام تـو را مـی کشـم نفـس
با تو سحر شده‌ست همه صبح شـام مـا

بی‌چشم لطف و مهر تو ای دوست، مشکل است
ایـن روزگـار تلـخ، تهـی، تیزگـام مـا

چشم انتظار، فرش ره دوست گشته است
برپاسـت در مسـیر محبّـت خیـام مـا

دیوانـه را بـه فکـر توانـا نیـاز نیسـت
آغشـته خیـال تـو شـد فکـر خـام مـا

در پیشـگاه دوسـت بگیـرد اجـل مـرا
ای کـاش ایـن چنـین بشـود اختتـام مـا

فرمـایش جنـاب تـو آغـاز مـی شـود
زانجا کـه ختـم گـردد فکـر و کـلام مـا

♦ استاد میهمان بخش فارسی دانشگاه جامعه ملیه اسلامیه، دهلی‌نو.

حسین(ع) من

دکتر بلرام شکلا◆

حسین من! نه منم مسلم و نه شیعه، نه گبر | ولیک قتل شما با چنین تشدّد و جبر
روان هندوی من را سیاه‌تر سازد | تنِ غلام غمت را هم افکند تهِ قبر
به پای جان، نتوانم قدم زدن به نشاط | به دست دل نتوانم گرفت دامنِ صبر
حسین! دست تمنّای من به دستت ـ کاو | ز دست داد برادر، مثال ببرِ هژبر
قسم به جفت لبت کاو جز آب حق نچشید | قسم به گردن نازت که خورد تیر ستبر
از این به بعد، زمین نوحه می‌کند به غمت
در آسمان حزین، اشکِ خون بگرید ابر

◆ دانشیار بخش سانسکریت، دانشگاه دهلی، دهلی.



THE QUARTERLY JOURNAL

OF

PERSIAN CULTURE, LANGUAGE AND LITERATURE

No. 65-66, SEPTEMBAR 2014 - FEBRUARY 2015

SPECIAL ISSUE ON PERSIAN LANGUAGE & LITERATURE IN BENGAL

The publication of ***Qand-e-Parsi*** is an attempt to introduce the valuable works of Indian scholars and writers in Persian and also of some noted Iranian scholars from the Medieval to the Modern period. This journal will also undertake to publish the biographies of the scholars who have produced their valuable works in Persian, particularly those from India.

It is not necessary that the *Chief Editor* agrees with the views expressed in this Journal.
The editor of *Qand-e-Parsi* is entitled to edit all the articles.

CENTRE OF PERSIAN RESEARCH
OFFICE OF THE CULTURAL COUNSELLOR
ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN
NEW DELHI



The Quarterly Journal
of
Persian Culture, Language and Literature

No. 65-66, septembar 2014 - february 2015

ISSN: 2349-0969

Special Issue on Persian Language & Literature in Bengal

....

Published by

Centre of Persian Research
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran, New Delhi

Chief Editor: Ali Fouladi
Editor: Khan Mohd Sadiq Jaunpuri



Title calligraphy: Kaveh Akhavein
Designing of the cover page:Majid Ahmadi & Aisha Fozia
Composing and page setting: Ali Raza Khan
Printed at: Alpha Art, Noida, U.P.



18, Tilak Marg, New Delhi-110 001
Tel.: 23383232-4, Fax: 23387547

ichdelhi@gmail.com
http://fa.newdelhi.icro.ir